



استاد محقق :

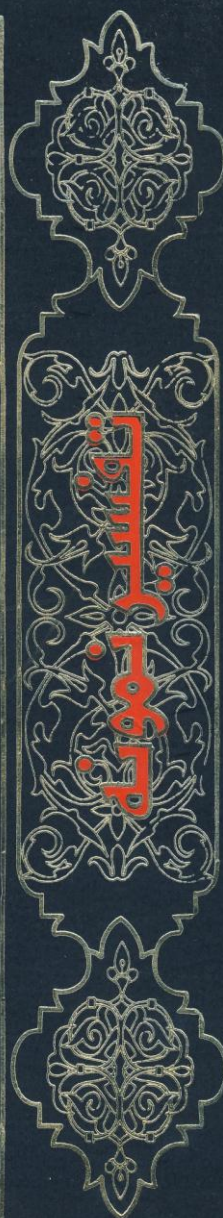
آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد هجدهم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



1577

- ناشر: دارالکتب الاسلامیہ
- تیراژ: ۵۰۰ نسخہ
- چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
- صفحہ و قطع: ۶۵۲ صفحہ، وزیری
- چاپ: چاپخانہ سرور
- ISBN: 964 - 440 - 004 - 6 / ۹
- ISBN-SET: 964 - 440 - 030 -
- حق چاپ برای ناشر محفوظ است
- قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیة الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد هجدهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

صفحه ۱۷۷

سوره فاطر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۴۵ آیه است

تاریخ شروع

۱۸ / جمادی الاول / ۱۴۰۴

۲ / ۱۲ / ۱۳۶۲

محتوای سوره فاطر

این سوره، که گاه سوره «فاطر» و گاه سوره «ملائکه» نامیده شده (به خاطر سر آغاز آن که با عنوان «فاطر» و «ملائکه» شروع می شود) از سوره های «مکی» است، هر چند بعضی دو آیه آن را استثناء کرده و «مدنی» شمرده اند (آیات ۲۹ و ۳۲) ولی، هیچ دلیل روشنی بر این استثناء در دست نیست.

و از آنجا که این سوره مکی است محتوای عمومی سوره های مکی یعنی سخن از «مبدأ»، «معاد»، «مبارزه با شرک»، دعوت رسالت انبیاء، ذکر نعمتهای پروردگار و سرنوشت مجرمان در روز جزا در آن کاملاً منعکس است.

آیات این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد:

۱ - بخش مهمی از آیات این سوره، پیرامون نشانه های عظمت خداوند در عالم هستی و دلائل توحید سخن می گوید.

۲ - بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار، و تدبیر او نسبت به عموم جهان و خصوص انسان، و خالقیت و رازقیت او، و آفرینش انسان از خاک، و مراحل تکامل او بحث می کند.

۳ - بخش دیگر پیرامون «معاد»، و نتایج اعمال در آخرت، و رحمت گسترده الهی در این جهان، و سنت تخلف ناپذیر او درباره مستکبران است.

۴ - قسمتی از آیات آن نیز، اشاره به مسأله «رهبری انبیاء»، و مبارزه پی گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت، و دلداری پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در این زمینه می باشد.

۵ - سرانجام، بخشی از آن بیان «مواعظ و اندرزهای الهی» در زمینه های

مختلف است، که مکمل بحثهای گذشته می باشد.

بعضی از مفسران، تمام این سوره را در یک حلقه خلاصه کرده اند و آن مسأله «قاهریت خداوند» در تمام زمینه هاست. (۱)

این سخن، گر چه با توجه به قسمت قابل توجهی از آیات سوره، متناسب به نظر می رسد، ولی در عین حال وجود بخشهای مختلف دیگر را در این سوره نمی توان انکار کرد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمَلَائِكَةِ دَعَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةُ أَبْوَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْ ادْخُلَ مِنْ أَيِّ الْأَبْوَابِ شِئْتَ! «هر کس سوره فاطر را بخواند در روز قیامت، سه در از درهای بهشت، او را به سوی خود دعوت می کند، که از هر کدام می خواهی وارد شو!» (۲)

با توجه به این که: می دانیم درهای بهشت همان عقائد و اعمال صالحی است که سبب وصول به بهشت می شود، همان گونه که در بعضی از روایات دری به عنوان «باب المجاهدین» یا مانند آن ذکر شده، ممکن است این روایت اشاره به ابواب سه گانه اعتقاد به «توحید»، «معاد» و «رسالت پیامبر» (صلی الله علیه وآله) باشد.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «دو سوره قرآن مجید (پشت سر هم قرار دارد) سوره «سبأ» و سوره «فاطر» که با «الحمد لله» آغاز می شود، هر کس آنها را در شب بخواند خدا او را در کنف حمایت خود حفظ می کند، و هر کس در روز بخواند ناراحتی به او نمی رسد، و آن قدر خدا خیر دنیا و آخرت به او

۱ - تفسیر «فی ظلال»، آغاز سوره «فاطر».

۲ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «فاطر».

می بخشد، که بر قلب کسی خطور نکرده، و آرزوی کسی به آن نرسیده است» (۱).
چنان که قبلاً هم گفته ایم: قرآن برنامه عمل است، و تلاوت آن سر آغازی است برای تفکر و ایمان، و آن نیز وسیله ای است برای عمل به محتوای آن و این همه پادشاهای عظیم نیز از همین جا و با همین شرائط تحقق می یابد (دقت کنید).

۱ - «ثواب الاعمال»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۴۵.

- ۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى
أُجْنَحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
- ۲ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ
لَهُ مِنْ بَغْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
- ۳ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآنِي تُؤْفَكُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - ستایش مخصوص خداوندی است آفریننده آسمانها و زمین، که فرشتگان را رسولانی قرار داد دارای بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه، او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، او بر هر چیزی تواناست!

۲ - هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است!

۳ - ای مردم! به یاد آورید نعمت خدا را بر شما؛ آیا آفریننده ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید؟!

تفسیر:

گشاینده درهای بسته او است!

آغاز این سوره - مانند سوره های «حمد»، «سبأ» و «کھف» - با حمد پروردگار شروع می شود، حمد و ستایش او به خاطر آفرینش جهان پهناور هستی، می فرماید: «حمد مخصوص خداوندی است که، خالق آسمانها و زمین است»، و همه نعمتها و مواهب هستی از وجود ذی جود او سرچشمه می گیرد (الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

«فاطر» از ماده «فطور»، در اصل به معنی شکافتن از طول است، و از آنجا که آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمت عدم، و بیرون آمدن نور هستی است، این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش، به کار می رود، مخصوصاً با توجه به علوم روز که می گوید: مجموعه عالم هستی در آغاز توده واحدی بوده، که تدریجاً شکافته شده، و بخشهایی از آن جدا گردیده، اطلاق کلمه «فاطر» بر ذات پاک خداوند، مفهوم تازه تر و روشنتری به خود می گیرد. (۱) آری او را به خاطر خالقیتش حمد و سپاس می گوئیم، چرا که هر چه هست از ناحیه اوست، و هیچ کس جز او چیزی از خود ندارد.

و از آنجا که تدبیر این عالم، از سوی پروردگار - به حکم این که عالم، عالم اسباب است - بر عهده فرشتگان گذارده شده، بلافاصله از آفرینش آنها و قدرتهای عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده سخن می گوید.

«خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد، که دارای بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه اند» (جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ).

۱ - درباره معنی «فاطر» و «فطور» در جلد دهم، صفحه ۲۸۷ (ذیل آیه ۱۰ سوره «ابراھیم») و همچنین در جلد پنجم، صفحه ۱۷۱ (ذیل آیه ۱۴ سوره «انعام») نیز سخن گفته ایم.

پس از آن می افزاید: «خداوند هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، چرا که او بر هر چیزی قادر و توانا است» (يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

در اینجا سه سؤال مطرح است:

نخست این که، رسالت ملائکه و فرشتگان که در آیه فوق آمده، در چه چیز است؟ آیا رسالت تشریعی است؟، یعنی همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیاء، یا رسالت تکوینی است؟ یعنی به عهده گرفتن مأموریتهای مختلف در جهان آفرینش، چنان که در بحث نکات به آن اشاره خواهد شد، و یا هر دو جهت است؟

با توجه به این که: در جمله قبل، سخن از آفرینش آسمانها و زمین بود، و در جمله مورد بحث، سخن از بالهای متعدد فرشتگان، که نشانه های قدرت آنهاست، و نیز با توجه به این که: عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده (توجه داشته باشید: الملائکه جمعی است که با الف و لام همراه است و معنی عموم می دهد) چنین به نظر می رسد: رسالت در اینجا در معنی وسیع و گسترده ای به کار رفته، که هم «رسالت تشریعی» را شامل می شود و هم «رسالت تکوینی» را.

اطلاق رسالت، بر «رسالت تشریعی» و آوردن پیام وحی به انبیاء، در قرآن فراوان است، ولی اطلاق آن بر «رسالت تکوینی» نیز کم نیست.

در آیه ۲۱ سوره «یونس» می خوانیم: إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ: «رسولان ما (فرشتگان ما) مکرهای شما را می نویسند».

و در آیه ۶۱ «انعام» می خوانیم: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا: «تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد، رسولان ما قبض روح او می کنند».

در آیه ۳۱ سوره «عنکبوت» در مورد فرشتگانی که مأمور در هم کوبیدن سرزمین قوم «لوط» بودند آمده است: وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ: «هنگامی که رسولان ما نزد ابراهیم آمدند گفتند: ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد؛ چرا که مردمی ستمگرند».

در آیات دیگر قرآن نیز، می بینیم مأموریت‌های مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده، که رسالت‌های آنها محسوب می شود، بنابراین، رسالت، مفهوم وسیعی دارد.

دیگر این که، منظور از بال‌های فرشتگان، آن هم بال‌های دو گانه و سه گانه و چهار گانه چیست؟ بعید نیست، منظور از بال و پر، در اینجا قدرت جولان و توانائی بر فعالیت بوده باشد، که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر، و دارای توانائی بیشتریند.

و لذا، برای آنها سلسله مراتب در بال‌ها قائل شده که بعضی: دارای چهار بال (مثنی = دو دو) و بعضی دارای شش بال و بعضی دارای هشت بالند.

«أُجْنِحَتْ» جمع «جناح» (بر وزن جمال) به معنی بال پرندگان است که همانند دست، برای انسان می باشد، و از آنجا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنها است، گاهی این کلمه در «فارسی» یا در «عربی» به عنوان کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانائی به کار می رود، مثلاً گفته می شود: فلان کس بال و پرش سوخته شد، کنایه از این که: نیروی حرکت و توانائی از او سلب گردید، یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت، یا انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند، و امثال این تعبیرات، که همگی بیانگر معنی کنائی این کلمه است.

در موارد دیگر نیز، تعبیراتی مانند «عرش»، «کرسی»، «لوح» و «قلم» دیده می شود، که معمولاً توجه به مفاهیم معنوی آنها است نه جسم مادی آنها. البته، بدون قرینه نمی توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آنها حمل کرد، اما در آنجا که پای قرائن روشن در کار است مشکلی ایجاد نمی شود. در بعضی از روایات آمده است: «جبرئیل» (پیک وحی خداوند) ششصد بال دارد! و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را ملاقات کرد، ما بین زمین و آسمان را پر کرده بود! (۱)

یا این که: «خداوند فرشته ای دارد که ما بین نرمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده ای (تیز پرواز) است»! (۲)

یا این که: در «نهج البلاغه» هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است، می فرماید: وَ مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضَيْنِ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أُغْنَاهُمْ وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَفْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ: «بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند که پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت است، و گردنشان از آسمان برین برتر، ارکان وجودشان از افطار جهان بیرون رفته، و شانه هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است»! (۳)

پیدا است: این گونه تعبیرات را بر جنبه های جسمانی مادی نمی توان حمل کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنها است.

اصولاً می دانیم بال تنها برای حرکت در جو زمین به کار می رود؛ چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده گرفته، و پرندگان، به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می گیرند، و می توانند بالا و پائین بروند، ولی از محیط جو زمین که

۱ و ۲ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۴۹.

۳ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱.

خارج شویم، در آنجا که هوا نیست، بال، کوچکترین تأثیری برای حرکت ندارد، و از این نظر درست مانند سائر اعضا می باشد.

از این گذشته، فرشته ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است، نیازی به پرواز جسمانی ندارد!

بحث در این که: «فرشته» جسم لطیف است یا از مجردات، بحث دیگری است که در نکات به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد، فعلاً منظور آن است که بدانیم، بال و پر آنها وسیله فعالیت و حرکت و قدرت است، که قرائن فوق برای این هدف به قدر کافی گویا است، همان گونه که در بحث «عرش» و «کرسی» گفتیم، این دو کلمه گر چه به معنی تختهای «پایه بلند» و «پایه کوتاه» است، اما مسلماً منظور از آن قدرت پروردگار در ابعاد مختلف جهان می باشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: الْمَلَائِكَةُ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكِحُونَ، وَإِنَّمَا يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ: «فرشتگان نه غذا می خورند، نه آب می نوشند، و نه ازدواج می کنند، آنها تنها با نسیم عرش زنده اند»؟! (۱) - (۲)

سومین سؤال این است: آیا جمله: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ: «هر چه بخواهد بر آفرینش خود می افزاید» اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است، آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند، و یا معنی وسیعی دارد که هم آن را شامل می شود، و هم سایر افزایشهایی که در آفرینش موجودات صورت می گیرد؟

مطلق بودن جمله از یکسو، و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیات فوق وارد شده از سوی دیگر، نشان می دهد که معنی دوم مناسبتر است.

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۴۹.

۲ - و درباره معنی «عرش» به طور مشروح در جلد ششم، صفحه ۲۰۴، ذیل آیه ۵۴ سوره «اعراف» بحث کرده ایم.

از جمله، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: در تفسیر این جمله فرمود: هُوَ الْوَجْهَ الْحَسَنُ، وَ الشَّعْرُ الْحَسَنُ، وَ الصَّوْتُ الْحَسَنُ: «منظور، صورت زیبا، و موی زیبا، و صدای خوش است»! (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: حَسَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا وَ قَرَأَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ: «قرآن را با صدای خوش زینت بخشید؛ چرا که صدای خوب، بر زیبایی قرآن، می افزاید، سپس این آیه را تلاوت فرمود: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (۲)

بعد از بیان خالقیت پروردگار، و رسالت فرشتگان، که واسطه فیض اند، سخن، از رحمت او به میان می آورد، که زیربنای تمام عالم هستی است، می فرماید: «آنچه را خداوند از رحمت برای مردم بگشاید، کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد» (مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا).

«و آنچه را باز دارد، و امساک کند، کسی بعد از او قادر به فرستادن آن نیست» (وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ).

«چرا که او قدرتمندی است شکست ناپذیر، و در عین حال حکیم و آگاه» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

خلاصه این که: تمام خزائن رحمت نزد او است، و هر کس را لایق ببیند مشمول آن می سازد، و هر کجا حکمتش اقتضا کند، درهای آن را می گشاید، و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند، تا دری را که او گشوده است ببندند، یا دری را که او بسته بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود، و این در حقیقت شاخه

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث، «قرطبی» نیز در تفسیرش همین حدیث را ذیل آیه مورد بحث آورده است.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۹۳.

مهمی از توحید است که منشأ شاخه های دیگری می باشد (دقت کنید).
 شبیه این معنی، در سایر آیات قرآن نیز آمده، آنجا که می گوید: وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: «اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر خطا) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را بر طرف نخواهد کرد، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، او به هر کس از بندگانش بخواند فضل خود را می رساند، و او غفور و رحیم است».(۱)

در اینجا به چند «امر» باید توجه کرد:

۱ - تعبیر به «يَفْتَحِ» که از ماده «فتح» به معنی گشودن است، اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز، به آن اشاره شده است، و جالب این که: این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن، بر خلائق جاری می شوند، و نیاز به چیز دیگری نیست، و هیچ کس مانع از آن نتواند شد.

مقدم داشتن گشایش رحمت، بر امساک آن، به خاطر این است که: همیشه خداوند رحمتش، بر غضبش پیشی دارد.

۲ - تعبیر به «رحمت» معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد، که تمام مواهب جهان را شامل می شود، گاه، جنبه معنوی دارد، و گاه، جنبه مادی، به همین دلیل، گاه، که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می بیند، احساس می کند، رحمت الهی بر قلب و جان او روان است، لذا شاد و خرسند است، آرام و مطمئن، هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد.
 اما به عکس، گاه، انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می بیند،

اما گوئی در رحمت الهی بر جان او بسته شده، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان، تاریک و وحشتناک می شود، و این چیزی است که برای بسیاری از مردم، محسوس و ملموس است.

۳ - تعبیر به دو وصف «عزیز و حکیم» بیانگر قدرت او بر «ارسال» و «امساک» رحمت است، و در عین حال، اشاره به این حقیقت می باشد که این گشودن و بستن در، همه جا، بر اساس حکمت است، چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است.

به هر حال، توجه به محتوای این آیه، چنان آرامشی به انسان مؤمن می دهد که در برابر تمام حوادث، مقاوم می شود، از هیچ مشکلی نمی ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی گردد. (۱)

در آیه بعد، به مسأله «توحید عبادت» بر اساس «توحید خالقیت و رازقیت» اشاره کرده می فرماید:

«ای مردم! نعمت خداوند بر خودتان را به یاد آورید» (یا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ). درست فکر کنید: این همه مواهب و برکات، و این همه امکانات حیاتی که در اختیار شما قرار گرفته و در آن غوطهورید، منشأ اصلی و سرچشمه آنها

۱ - قابل توجه این که: ضمیر در «فلا ممسک لها» به صورت مؤنث آمده، و در «فلا مرسل له» به صورت مذکر، چرا که مرجع اولی کلمه «رحمت»، و دومی کلمه «ما» و نیز «من بعده» ظاهراً به خداوند باز می گردد، یعنی بعد از خداوند هیچ کس قادر به گشودن نیست. این احتمال نیز داده شده است که: ضمیر به «امساک» برگردد یعنی «من بعد امساک الله» که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

کیست؟!

«آیا خالقِ غیر از خدا، از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟» (هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ).

چه کسی نور حیاتبخش آفتاب، و قطرات زنده کننده باران، و امواج روح پرور نسیم را از آسمان به سوی شما می فرستد؟ و چه کسی معادن و ذخائر زمین و مواد غذایی و انواع گیاهان و میوه ها و برکات دیگر را از این زمین برای شما خارج می کند؟ اکنون که می دانید: سرچشمه همه این برکات اوست، پس بدانید «معبودی جز او وجود ندارد و عبادت و پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ). «با این حال، چگونه از طریق حق به سوی باطل منحرف می شوید؟ و به جای الله در برابر بتها، سجده می کنید؟» (فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ).

«تُؤَفِّكُونَ» از ماده «افک» (بر وزن فکر) چنان که قبلاً نیز گفته ایم، به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلیش دگرگون گردد، لذا به هر سخنی که از حق، انحراف پیدا کند «افک» می گویند، و این که: می بینیم به معنی «دروغ و تهمت» به کار می رود از همین نظر است، منتهی بعضی معتقدند: این کلمه بیانگر دروغ و تهمتهای بزرگ است.

نکته:

ملائکہ در قرآن مجید

در قرآن مجید از «ملائکه» فراوان یاد شده است.

آیات زیادی از قرآن درباره صفات، ویژگیها، مأموریت ها و وظائف فرشتگان سخن می گوید، حتی قرآن، ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیاء و کتب آسمانی، قرار داده است، و این دلیل بر اهمیت بنیادی این

مسأله است: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ: «پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و رسولانش همگی ایمان دارند». (۱)

بدون شک، وجود فرشتگان از امور غیبیه ای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگیها راهی جز ادله نقلیه نیست، و به حکم ایمان به غیب آنها را باید پذیرفت.

* * *

قرآن مجید روی هم رفته ویژگیهای آنها را چنین می شمرد:

۱ - فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعورند، و «بندگان گرامی خدا هستند»، (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ). (۲)

۲ - «آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمی کنند» (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ). (۳)

۳ - آنها وظائف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند. (۴)

و گروهی مدبرات امرند. (۵)

گروهی فرشتگان قبض ارواحند. (۶)

و گروهی مراقبان اعمال بشرند. (۷)

۱ - بقره، آیه ۲۸۵.

۲ - انبیاء، آیه ۲۶.

۳ - انبیاء، آیه ۲۷.

۴ - حاقه، آیه ۱۷.

۵ - نازعات، آیه ۵.

۶ - اعراف، آیه ۳۷.

۷ - انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۳.

گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند. (۱)

گروهی مأمور عذاب و مجازات اقوام سرکشند. (۲)

گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها هستند. (۳)

و بالاخره، گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می باشند (۴) که اگر بخواهیم یک یک وظائف و مأموریتهای آنها را بر شمریم، بحث به درازا می کشد.

۴ - آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند، چنان که در آیه ۵ سوره «شوری» می خوانیم: وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ: «فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را به جا می آورند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند».

۵ - با این حال، انسان به حسب استعداد تکامل، از آنها برتر و والاتر است، تا آنجا که همه فرشتگان بدون استثناء، به خاطر آفرینش آدم به سجده افتادند، و آدم معلم آنها گشت. (۵)

۶ - آنها گاه به صورت انسان در می آیند، و بر انبیاء، و حتی غیر انبیاء ظاهر می شوند، چنان که در سوره «مریم» می خوانیم: «فرشته بزرگ الهی به صورت انسان موزون بر مریم ظاهر شد» (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا). (۶)

در جای دیگر، به صورت انسان هائی بر «ابراهیم» و بر «لوط» ظاهر شدند. (۷)

۱ - انعام، آیه ۶۱.

۲ - هود، آیه ۷۷.

۳ - احزاب، آیه ۹.

۴ - نحل، آیه ۲.

۵ - بقره، آیات ۳۰ تا ۳۴.

۶ - مریم، آیه ۱۷.

۷ - هود، آیات ۶۹ و ۷۷.

حتی از ذیل این آیات، استفاده می شود که: قوم «لوط» نیز آنها را در همان اشکال موزون انسانی دیدند. (۱) آیا ظهور، در چهره انسان، یک واقعیت عینی است؟ یا به صورت تمثیل و تصرف در قوه ادراک؟ ظاهر آیات قرآن، معنی اول است، هر چند بعضی از مفسران بزرگ، معنی دوم را برگزیده اند. ۷ - از روایات اسلامی استفاده می شود: تعداد آنها به قدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست، چنان که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسانها؟ فرمود: «سوگند به خدائی که جانم به دست او است، فرشتگان خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین، و در آسمان جای پائی نیست مگر این که: در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند». (۲) ۸ - آنها نه غذا می خورند، نه آب می نوشند، و نه ازدواج دارند، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الْمَلَائِكَةُ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكِحُونَ، وَإِنَّمَا يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ: «فرشتگان غذا نمی خورند، آب نمی نوشند و ازدواج نمی کنند، بلکه با نسیم عرش الهی زنده اند!». (۳) ۹ - آنها نه خواب دارند، نه سستی و غفلت، چنان که علی (علیه السلام) در حدیثی چنین می گوید: فَلَيْسَ فِيهِمْ قَتْرَةٌ، وَلَا عِنْدَهُمْ غَفْلَةٌ، وَلَا فِيهِمْ مَعْصِيَةٌ... لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعَيُونِ وَلَا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلَا قَتْرَةُ الْأَبْدَانِ، لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ وَلَا لَمْ تَضُمَّهُمْ الْأَرْحَامُ: «در آنها نه سستی است، و نه غفلت، و نه عصیان... خواب بر آنها چیره نمی گردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی شود، بدن آنها به سستی نمی گراید، و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند». (۴)

۱۰ - آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجود: وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ *

۱ - هود، آیه ۷۸.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۱۷۶، حدیث ۷ - روایات فراوان دیگری در این زمینه نیز نقل شده است.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۱۷۴، حدیث ۴.

۴ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۱۷۵.

إِنَّا لَنَخْنُ الْمُسَبِّحُونَ: «هر یک از ما مقام معلومی دارد * ما همواره صف کشیده منتظر فرمان او هستیم * و پیوسته تسبیح او می گوئیم». (۱)
 امام صادق (علیه السلام) می گوید: وَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً رُّكَّعًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَجَّدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: «خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند، و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند!». (۲)

* * *

آیا با این اوصاف که برای فرشتگان ذکر شد، آنها موجوداتی مجردند یا مادی؟! بدون شک، با این اوصاف نمی توانند از این ماده کثیف عنصری باشند، ولی مانعی ندارد که از اجسام لطیفی آفریده شده باشند، اجسامی مافوق این ماده معمولی که ما با آن آشنا هستیم. اثبات «تجرد مطلق» برای فرشتگان - حتی از زمان و مکان و اجزاء - کار آسانی نیست، و تحقیق در این مسأله نیز فایده زیادی در بر ندارد، مهم آن است که: ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم، و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم، بی آن که مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم، و آنها را شریک خداوند در خلقت، یا عبادت بدانیم، که این شرک و کفر محض است.

۱ - صافات، آیات ۱۶۴ تا ۱۶۶

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۵۹، صفحه ۱۷۴.

برای آگاهی بیشتر از اوصاف ملائکه و اصناف آنها به کتاب «السماء و العالم» «بحار الانوار»، ابواب ملائکه، جلد ۵۹، صفحات ۱۴۴ تا ۳۲۶ مراجعه فرمائید، (همچنین «نهج البلاغه»، خطبه های اول و ۹۱ - خطبه اشباح - و ۱۰۹ و ۱۷۱).

در بحث، پیرامون فرشتگان، به همین مقدار قناعت می‌کنیم، و تفصیل را به کتبی که بالخصوص در این زمینه نگاشته شده موکول می‌نمائیم.

در بسیاری از عبارات «تورات» از فرشتگان تعبیر به «خدایان» می‌کند، که تعبیری است شرک‌آلود، و از نشانه‌های تحریف «تورات» کنونی است، ولی «قرآن مجید» از این گونه تعبیرات پاک و منزّه است، چرا که برای آنها مقامی جز بندگی و عبادت، و اجرای فرمانهای الهی قائل نشده است، و حتی چنان که گفتیم، از آیات مختلف قرآن بر می‌آید که: مقام انسان کامل، از فرشتگان والاتر و بالاتر است.

- ۴ وَ إِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
- ۵ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ
- ۶ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ
- ۷ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

ترجمه:

- ۴ - اگر تو را تکذیب کنند (غم مخور، موضوع تازه ای نیست) پیامبران پیش از تو نیز تکذیب شدند؛ و همه کارها به سوی خدا باز می گردد.
- ۵ - ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبدا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبدا شیطان شما را فریب دهد و به (کَرَم) خدا مغرور سازد!
- ۶ - البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!
- ۷ - کسانی که راه کفر پیش گرفتند، برای آنان عذابی سخت است؛ و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ از آن آنهاست.

تفسیر:

دنیا و شیطان شما را نفریبد!

در بخش دوم از آیات این سوره، به دنبال سخنی که پیرامون «توحید خالقیت و رازقیت» بود، روی سخن را ابتدا به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بعد به عموم مردم کرده، برنامه های عملی آنها را به دنبال برنامه های عقیدتی گذشته تشریح می کند:

نخست: به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) درس استقامت در مسیر راهش می دهد، که مهمترین درس برای او همین است، می فرماید: «اگر تو را تکذیب کنند، غم مخور، این چیز تازه ای نیست، پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند» (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ).

آنها نیز در این راه مقاومت کردند، تا رسالت خویش را ادا نمودند از پای ننشستند، تو نیز محکم بایست، و ادای رسالت کن، بقیه با خداست.

«مهم اینست که: همه کارها به سوی خدا باز می گردد، و او ناظر بر همه چیز و حساب کننده همه کارهاست» (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

او هرگز زحمات تو را در این راه، نادیده نمی گیرد، همان گونه که تکذیب های این مخالفان لجوج را بی کیفر نمی گذارد، اگر روز قیامتی در کار نبود، جای نگرانی بود، اما با توجه به آن دادگاه بزرگ، و ثبت و ضبط همه اعمال مردم، برای آن روز بزرگ، دیگر چه جای نگرانی است؟

آن گاه به بیان مهمترین برنامه انسانها پرداخته، می گوید: «ای مردم وعده خداوند حق است» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

قیامت، حساب، کتاب، میزان، مجازات، کیفر، جنت و نار، وعده هائی است تخلف ناپذیر از سوی خداوند قادر حکیم.

با توجه به این وعده حق، «مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان مغرورکننده، شما را فریب دهد، و به عفو و کرم خدا مغرور سازد» (فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ).

آری، عوامل سرگرم کننده، و زرق و برقهای دل فریب این جهان، می خواهد تمام قلب شما را پر کند، و از آن وعده بزرگ الهی غافل سازد.

شیاطین جنّ و انس، با وسائل گوناگون فریبکاری، به طور مداوم به وسوسه مشغولند، آنها نیز می خواهند: تمام فکر شما را به خود متوجه سازند، و از آن روز موعود بزرگی که در پیش دارید، منحرف سازند، که اگر فریب و وسوسه های آنها مؤثر افتد، تمام زندگی شما تباه و آرزوی سعادتتان نقش بر آب است، مراقب آنها نیز باشید.

تکرار هشدار به مردم، که نه به وسوسه های شیاطین، مغرور شوند، و نه به دنیا، در واقع اشاره به این است که: راه نفوذ گناه در انسان دو راه است:

۱ - مظاهر فریبنده دنیا، جاه و جلال و مال و مقام، و انواع شهوات.

۲ - مغرور شدن به عفو و کرم الهی، و در اینجاست که شیطان از یکسو، زرق و برق این جهان را در نظر انسان زینت می دهد، و آن را متاعی نقد و پر جاذبه و دوست داشتنی و پر ارزش معرفی می کند.

و از سوی دیگر، هر گاه، انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبندگی و جاذبه شدید دنیا کنترل کند، او را به عفو الهی و وسعت رحمتش، مغرور می سازد، و در نتیجه به گناه و طغیان دعوتش می کند.

غافل از این که: خداوند همان گونه که در موضع رحمت، «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است، در موضع مجازات و کیفر «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» می باشد، رحمتش

هرگز تشویق به گناه نمی کند، همان گونه که غضبش، نمی تواند سبب یأس گردد. «عُرُور» (بر وزن جسور) صیغه مبالغه، و به معنی موجودی است فوق العاده فریبکار، و منظور از آن در اینجا ممکن است: هر عامل فریبکاری باشد، همان گونه که ممکن است منظور خصوص شیطان باشد.

البته معنی دوم، با آیه بعد مناسبتر است، به خصوص این که: کراراً در آیات قرآن «فریب و غرور» به شیطان نسبت داده شده است.

بعضی از مفسران، در اینجا تحلیلی دارند که: خلاصه اش چنین است:

افرادی که در برابر عوامل فریب قرار می گیرند، سه گروهند:

گروهی به قدری ناتوان و ضعیفند که به مختصر چیزی فریب می خورند.

گروهی که، از اینها نیرومندترند، تنها به وسیله زرق و برق دنیا فریفته نمی شوند، بلکه اگر وسوسه گری نیرومند آنها را تحریک کند، و مفساد اعمالشان را در نظرشان سبک سازد، فریب می خورند، و لذات زود گذر، از یکسو، و وسوسه ها از سوی دیگر، آنها را تشویق به انجام اعمال زشت می کند.

گروه سوم، که از اینها هم نیرومندتر و پرمایه ترند، نه خود مغرور می شوند، و نه کسی می تواند آنها را بفریبد.

جمله «لَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» اشاره به گروه اول است، و جمله «وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» اشاره به گروه دوم، و اما گروه سوم، در حقیقت داخل در عنوان «إِنَّ عِبَادِيَ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» می باشند. (۱)

آیه بعد، هشدار است به همه مؤمنان، در ارتباط با مسأله وسوسه های شیطان، که در آیه قبل مطرح شده بود، می گوید: «شیطان به طور مسلم دشمن

شماست، شما نیز او را دشمن خود بدانید» (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا). عداوت او از نخستین روز آفرینش آدم (علیه السلام) شروع شد، و هنگامی که بر اثر عدم تسلیم در برابر فرمان خدا در مورد «سجده بر آدم»، مطرود درگاه پروردگار گردید، سوگند یاد کرد که: برای همیشه کمر دشمنی نسبت به آدم و فرزندان او خواهد بست، و حتی برای این کار تقاضای مهلت و طول عمر از خدا نمود!

او بر سر گفته خود ایستاده، و کوچکترین فرصت را برای اعمال عداوت، و وارد کردن ضربه بر شما، غنیمت می شمرد، آیا عقل اجازه می دهد که شما او را به دشمنی نپذیرید و یک لحظه از او غافل بمانید؟ چه رسد به این که: بخواهید «خطوات شیطان» و گامهای او را پیروی کنید، یا این که: او را به عنوان رفیق شفیق و دوست ناصح بپذیرید؟ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ: «آیا او و فرزندان او را اولیای خود به جای من انتخاب می کنید، در حالی که دشمن سر سخت شما هستند؟!» (۱)

به علاوه، او دشمنی است که از هر طرف به شما هجوم می کند، چنان که خودش می گوید: ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ: «من از هر سو به سراغ فرزندان آدم می روم، از پیش رو، از پشت سر، از سمت راست و از سمت چپ». (۲) و به خصوص این که: او در کمینگاهی است که: او انسان را می بیند و انسان او را نمی بیند: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ: «شیطان و دار و دسته اش

۱ - کهف، آیه ۵۰.

۲ - اعراف، آیه ۱۷.

شما را می بینند، از آنجا که شما آنها را نمی بینید». (۱)
 البته این مانع از قدرت شما بر دفاع از خویشان در برابر وسوسه های او نیست.
 تعبیر جالبی در توصیه های پروردگار، به «موسی بن عمران» آمده، چنان که امیر مؤمنان
 علی (علیه السلام) نقل می کند: خداوند به موسی (علیه السلام) فرمود: چهار سفارش به تو دارم
 در حفظ آنها بکوش!

أُولَاهُنَّ: مَاذُمْتُ لَا تَرَى ذُنُوبَكَ تُغْفَرُ فَلَا تَشْتَغِلْ بِعُيُوبِ غَيْرِكَ!
 وَ الثَّانِيَةُ: مَاذُمْتُ لَا تَرَى كُنُوزِي قَدْ نَفِدَتْ فَلَا تَعْتَمِدْ بِسَبَبِ رِزْقِكَ!
 وَ الثَّالِثَةُ: مَاذُمْتُ لَا تَرَى زَوَالَ مُلْكِي فَلَا تَرْجُ أَحَدًا غَيْرِي!
 وَ الرَّابِعَةُ: مَاذُمْتُ لَا تَرَى الشَّيْطَانَ مَيِّتًا فَلَا تَأْمَنَ مَكْرَهُ!

«نخست این که: مادام که، گناهان خود را بخشوده نمی بینی، به عیوب دیگران پرداز!
 دوم: مادام که گنجهای من را پایان یافته نمی بینی، برای روزیت غمناک مباش!
 سوم: مادام که حکومت مرا زائل نمی بینی، به دیگری جز من امید مبن!
 چهارم: مادامی که شیطان را مرده نمی بینی، از مکر و فریب و نقشه های او ایمن مباش!». (۲)
 به هر حال، عداوت شیطان نسبت به بنی آدم مطلبی است که در آیات فراوانی از قرآن به آن
 اشاره شده است، و حتی مکرر بر مکرر به عنوان «عَدُوٌّ

۱ - اعراف، آیه ۲۷.

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۰۱، ماده «ربع».

مُبِین» (دشمن آشکار) از او یاد کرده. (۱)

از چنین دشمنی همیشه باید بر حذر بود.

در دنباله آیه، برای تأکید بیشتر، می افزاید: «او فقط حزیش را برای این دعوت می کند که، اهل آتش سوزان جهنم باشند» (إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ).

«حزب» در اصل به معنی «جماعت و گروهی» است که دارای تشکل و شدت عمل باشند، ولی معمولاً به هر گروه و جمعیتی که پیروی از برنامه و هدف خاصی می کنند اطلاق می شود.

منظور از «حزب شیطان» پیروان او و کسانی که در خط او هستند می باشد.

البته شیطان، نمی تواند همه کس را عضو رسمی حزب خویش قرار دهد، و آنها را به سوی جهنم دعوت کند، نفرات حزب او کسانی هستند که در آیات دیگر قرآن، از آنها یاد شده، و دارای نشانه های زیرند:

کسانی که طوق بندگی و ولایت او را بر گردن نهاده اند: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ: «سلطه او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند». (۲)

«آنها که شیطان بر آنان، چیره شده، به گونه ای که خدا را از یاد آنها برده اند، آنان حزب شیطانند، و حزب شیطان زیانکاران واقعی هستند» (اسْتَخَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ). (۳)

جالب این که، در سه مورد از آیات قرآن، سخن از «حزب الله» به میان آمده، و در سه مورد از «حزب شیطان»، تا چه کسانی در این حزب نام نویسی

۱ - آیات ۱۶۸ و ۲۰۸ «بقره» - ۱۴۲ «انعام» - ۲۲ «اعراف» - ۵ «یوسف» - ۶۰ «یس» - و ۶۲ «زخرف».

۲ - نحل، آیه ۱۰۰.

۳ - مجادله، آیه ۱۹.

کنند، و چه کسانی عضو آن حزب باشند؟ ولی، به هر حال، طبیعی است که شیطان، حزب خود را به کجا دعوت می کند؟ به آلودگی و گناه، به پلیدیهای شهوات، به شرک و طغیان و ستم، و سرانجام به آتش جهنم. (۱) شرح بیشتر، پیرامون ویژگیهای «حزب الله» و «حزب الشیطان» را به خواست خدا در ذیل آیه ۲۲ سوره «مجادله» خواهیم گفت.

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، سرانجام کار «حزب الله» و عاقبت دردناک «حزب شیطان» را این چنین بیان می کند: «کسانی که کافر شدند، عذاب دردناک از آن آنهاست، و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ دارند» (الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ). قابل توجه این که: در آیه فوق، در مورد «استحقاق عذاب» تنها به مسأله «کفر» قناعت می کند، ولی در مسأله «مغفرت و اجر کبیر» «ایمان» را کافی نمی شمرد، بلکه «عمل صالح» را نیز بر آن می افزاید، چرا که کفر، به تنهایی مایه خلود در عذاب است، ولی ایمان بدون عمل، دارای پاداش نخواهد بود، بلکه «ایمان و عمل» از یک نظر، متلازم و قرین یکدیگرند. (۲) در پایان آیه فوق، اول سخن از مغفرت است، سپس از اجر کبیر، چرا که «مغفرت» در حقیقت مؤمنان را ابتدا شستشو می دهد، سپس آماده پذیرش «اجر کبیر» می کند، و به اصطلاح، اولی «تخلیه» است، دومی «تحلیه».

۱ - این نکته نیز قابل ذکر است که «لام» در «لیکونوا» می تواند «لام علت» باشد یا «لام عاقبت».

۲ - تنوین در «مغفرة» و «عذاب» برای تعظیم و تفخیم است، یعنی مغفرتی بزرگ و عذابی دردناک.

- ۸ اَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بِمَا يَصْنَعُونَ
- ۹ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ
فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ
- ۱۰ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ
الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
وَمَكْرُهُمْ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ

ترجمه:

- ۸ - آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ پس جانت به خاطر شدت تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست!
- ۹ - خداوند کسی است که بادهای او فرستاد تا ابرهائی را به حرکت در آورند؛ ما آن را به سوی زمین مرده ای رانديم و به وسیله آن، زمین را پس از مردنش زنده می کنیم؛ رستاخیز نیز همین گونه است!
- ۱۰ - کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد؛ چرا که) تمام عزت برای خداست؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند، و عمل صالح را بالا می برد؛ و آنها که

نقشه های بد می کشند، عذاب سختی برای آنهاست و مکر (و تلاش افسادگرانه) آنان نابود می شود (و به جایی نمی رسد)!

تفسیر:

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود!

از آنجا که در آیات گذشته، مردم به دو گروه تقسیم شدند «گروهی مؤمن» و «گروهی کافر» یا «گروهی حزب الله و دشمن شیطان» و «گروهی پیروان و حزب او»، در نخستین آیه مورد بحث، یکی از ویژگیهای مهم این دو گروه را که در واقع سرچشمه سایر برنامه های آنها است بیان کرده، می گوید: «آیا کسی که زشتی عملش در نظر او زینت داده شده، و آن را زیبا می بیند، همانند کسی است که واقعیات را آنگونه که هست، زشت و زیبا درک می کند؟» (أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا).

در حقیقت، این مسأله کلید همه بدبختی های اقوام گمراه و لجوج است، که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با شهوات و قلبهای سیاهشان در نظرشان زیباست.

بدیهی است، چنین کسی، نه موعظه ای را پذیرا می شود، نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد، و نه هرگز حاضر است مسیر خود را تغییر دهد.

نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل می پردازد، و نه از عواقب آن بیمناک است.

و از آن بالاتر، هنگامی که سخن از زشتی و زیبائی به میان آید، مرجع ضمیر را در زیباییها خودشان می دانند، و در زشتیها مؤمنان راستین را! وای بسا کفار لجوج، هنگامی که آیات گذشته را درباره «حزب شیطان» و سرنوشت دردناکشان شنیدند، آن را بر مؤمنان راستین تطبیق کردند، و خود را مصداق

«حزب الله» شمرند!

و این مصیبت و فاجعه ای است بسیار بزرگ.

اما چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می دهد؟ خداوند؟ یا هوای نفس؟ و یا شیطان؟

بدون شک عامل اصلی، هوای نفس و شیطان است، اما چون خدا این اثر را در اعمال آنها آفریده، می توان آن را به خدا نسبت داد، زیرا انسانها هنگامی که گناهی را مرتکب می شوند، در آغاز که فطرتشان پاک و وجدانشان بیدار و عقلشان واقع بین است، از عمل خود ناراحت می شوند، اما هر قدر آن را تکرار می کنند از ناراحتی آنها کاسته می شود.

تدریجاً به مرحله بی تفاوتی می رسند، و اگر باز هم تکرار کنند زشتیها در نظرشان زیبا می شود، تا آنجا که آن را از افتخارات و فضائل خویش می پندارند، در حالی که در منجلاب بدبختی غوطه‌ور شده اند.

جالب این که: قرآن، هنگامی که: این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش در نظرش تزیین شده، و آن را زیبا می بیند...» نقطه مقابل آن را صریحاً ذکر نمی کند، گوئی می خواهد: به شنونده مجال وسیعی بدهد: امور مختلفی را که می تواند، نقطه مقابل باشد، در نظر خویش مجسم کند و بیشتر و بیشتر بفهمد، گوئی می خواهد بگوید: آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است؟!...

آیا چنین کسی، همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند؟...

آیا چنین کسی امید نجات برای او هست؟ (۱)

۱ - از اینجا روشن شد: که آیه، جمله ای در تقدیر دارد که ممکن است چنین باشد «كَمَنْ لَيْسَ

كَذَلِكَ... كَمَنْ يُحَاسِبُ نَفْسَهُ وَيَرَى الْقَبِيحَ قَبِيحًا... هَلْ يُرْجَى لَهُ صَلاَحٌ وَ مَتَابٌ».

سپس، قرآن به بیان علت تفاوت این دو گروه پرداخته، می افزاید: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند، و هر کس را بخواهد هدایت می نماید» (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

اگر گروه اول، اعمال زشتشان در نظرشان تزئین شده، این نتیجه اضلال الهی است، اوست که این خاصیت را در تکرار اعمال زشت قرار داده، که نفس انسان به آن خو می گیرد و عادت می کند، و همرنگ و هماهنگ آن می شود.

و اوست که به مؤمنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا، و گوشهائی شنوا برای درک حقایق آن چنان که هست، می بخشد.

روشن است: این مشیت الهی توأم با حکمت اوست، و به هر کس آنچه لایق آن هست می دهد.

لذا در پایان آیه، می فرماید: «مبادا بر اثر شدت تأسف و حسرت بر وضع آنها جانت از دست برود» (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَات).

این تعبیر، همانند تعبیری است که در آیه ۳ سوره «شعراء» آمده است: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ: «گوئی می خواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی آورند». (۱)

تعبیر به «حَسْرَات» که به اصطلاح «مفعول لاجله» برای جمله قبل است، اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آنها می خوری، بلکه حسرتها بر آنها داری!

۱ - برای آیه فوق، تفسیر دیگری نیز ذکر کرده اند و آن این که: منظور این است: پیامبر از شدت آزارها و مخالفت های آنان ناراحت نشود؛ چرا که خداوند اعمال آنها را به خوبی می داند و به موقع از آنها انتقام می گیرد.

حسرت از دست دادن نعمت هدایت، حسرت ضایع کردن گوهر انسانیت، حسرت از دست دادن حس تشخیص، تا آنجا که زشت را زیبا می بینند، و بالاخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار!

اما چرا حسرت نخورد؟: «برای این که: خداوند از اعمال آنها آگاه است و آنچه را شایسته آنند به آنها همان می دهد» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

از لحن آیه، دلسوزی فوق العاده پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نسبت به گمراهان و منحرفان کاملاً هویداست، و چنین است: حال یک رهبر الهی راستین، که از عدم پذیرش مردم نسبت به حق، و تسلیم در برابر باطل، و پشت پا زدن به تمام وسائل سعادت، آن چنان رنج می برد که: گوئی می خواهد قالب تهی کند.

در آیه بعد، با توجه به بحثهایی که قبلاً پیرامون هدایت و ضلالت و ایمان و کفر گذشت، به بیان کوتاه و روشنی پیرامون «مبدأ» و «معاد» می پردازد، و اثبات «مبدأ» را با اثبات «معاد» در یک دلیل جالب قرین کرده، می فرماید: «خداوند همان کسی است که بادهای را فرستاد، تا ابرهائی را به حرکت در آورند» (وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا). (۱)

«سپس ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده و خشکی می رانیم» (فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ).

«و به وسیله آن، زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم» (فَأَحْيَيْنَاهُ بِالْأَرْضِ بَعْدَ

۱ - درباره این که: چرا فعل اول به صورت «ماضی» (أَرْسَلَ) و فعل دوم به صورت «مضارع» (فَتُثِيرُ)، یکی به صورت «غائب» است (أَرْسَلَ) و دیگری به صورت «متکلم» است (فَسُقْنَاهُ)، مفسران وجوهی ذکر کرده اند، ولی چون دقیق به نظر نرسید از آن صرف نظر شد، ممکن است برای تفنن در بیان و تنوع در سخن بوده باشد.

مَوْتِهَا).

«آری، زنده شدن مردگان، بعد از مرگ نیز همین گونه است!» (كَذَلِكَ النُّشُورُ).

نظام حساب شده ای که بر حرکت بادهای و سپس حرکت ابرها، و بعد از آن نزول قطره های حیات بخش باران، و به دنبال آن، زنده شدن زمینهای مرده حاکم است، خود بهترین دلیل، و بهترین گواه بر این حقیقت است که، دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد، و آن را تدبیر می کند.

نخست، به بادهای گرم و داغ دستور می دهد، از مناطق استوائی به سوی مناطق سرد حرکت کنند، و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده، به آسمان فرستند، سپس به جریانهای منظم سرد قطبی که دائماً در جهت مخالف جریان اول، حرکت می کنند، دستور می دهد بخارات حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

باز به همان بادهای دستور می دهد، ابرها را بر دوش خود حمل کنند، و به سوی بیابانهای مرده گسیل دارند، تا قطرات زنده کننده باران، از آنها سرازیر گردد.

آن گاه به شرائط خاص زمین، و بذریهای گیاهانی که در آن افشاندن شده، فرمان پذیرش آب، و نمو و رویش می دهد، و از موجودی ظاهراً پست و بی ارزش، موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز، مفید و پر بار، به وجود می آورد، که هم دلیلی است بر قدرت او، و هم گواهی است بر حکمت او، و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ!

در حقیقت، آیه فوق، از چند جهت دعوت به توحید می کند:

از نظر «برهان نظم»، و از نظر «برهان حرکت»، که هر موجود متحرکی محرکی می خواهد، و از نظر بیان نعمتها که از جهت فطری انگیزه ای است برای

شکر منعم.

و از جهاتی نیز دلیل بر مسأله «معاد» است:

از نظر سیر تکاملی موجودات، و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده، یعنی ای انسان! صحنه معاد در فصول هر سال در برابر چشم تو و در زیر پای تو است.

توجه به این نکته، نیز لازم است که، جمله «فَتُثِيرُ» از ماده «اثاره» به معنی منتشر ساختن و پراکندن است، و در اینجا اشاره به تولید ابرها بر اثر وزش بادهای بر صفحه اوقیانوسها می باشد، زیرا مسأله حرکت ابرها در جمله بعد (فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ) آمده است.

جالب این که: در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین می خوانیم: یکی از اصحاب عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ مَا آيَةُ ذَلِكَ فِي خَلْقِهِ؟ «ای رسول خدا! چگونه پروردگار، مردگان را زنده می کند، و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست؟»!

پیغمبر فرمود: أَمَا مَرَرْتَ بِوَادِي أَهْلِكَ مُمَجِلًا ثُمَّ مَرَرْتَ بِهِ يَهْتَزُّ خَضِرًا؟ «آیا از سرزمین قبيله ات گذر نکرده ای در حالی که خشک و مرده بوده، و سپس از آنجا عبور کنی در حالی که از خرمی و سرسبزی گوئی به حرکت در آمده؟»

قُلْتُ: نَعَمْ! یا رَسُولَ اللَّهِ: «گفتم آری ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)».

قال: فَكَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ تِلْكَ آيَةُ فِي خَلْقِهِ: «فرمود: این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه او در آفرینش است». (۱)

در جلد ۱۶ تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۴۸ سوره «روم» بحث دیگری در این زمینه داشته ایم.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۴۰۹، ذیل آیات مورد بحث.

به دنبال این بحث توحیدی، به اشتباه بزرگ مشرکان که عزت خویش را از بتها می خواستند، و ایمان آوردن به پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مایه پراکندگی مردم از دور خود می دیدند، و می گفتند: *إِنْ تَبِعَ الْهُدَى مَعَكَ تُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا*: «اگر هدایت را با تو پذیرا شویم، دشمنان نیرومند ما را از این سرزمین می ربایند». (۱)

اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که عزت می خواهند، از خدا بطلبند، چرا که تمام عزت از آن خداست» (*مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا*).

«عزت» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل، آن حالتی است که انسان را مقاوم، و شکست ناپذیر می سازد، به زمینهای صلب و محکم نیز به همین جهت «عزاز» (بر وزن اساس) می گویند.

از آنجا که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است، و گر نه همه مخلوقات به حکم محدودیتشان، قابل شکستند، لذا تمام عزت از آن اوست، و هر کس عزتی کسب می کند، از برکت دریای بی انتهای اوست.

در حدیثی از «انس» نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: *إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ أَنَا الْعَزِيزُ، فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيُطِيعِ الْعَزِيزَ!*: «پروردگار شما همه روزه می گوید: منم عزیز! و هر کس عزت دو جهان خواهد، باید اطاعت عزیز کند!». (۲)

در حقیقت، انسان آگاه، باید آب را از سرچشمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آنجاست، نه از ظروف کوچک و مختصری که هم محدود است و هم آلوده، و در دست این و آن می باشد. در حالات امام حسن بن علی (علیهما السلام) می خوانیم: در ساعات آخر عمرش، هنگامی که یکی از یاران به نام «جناده بن ابی سفیان» از او اندرز خواست،

۱ - قصص، آیه ۵۷.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۵، صفحه ۱۲۰.

نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود، از جمله این بود: «وَ إِذَا أُرِدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَأَخْرِجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ: «هر گاه بخواهی بدون داشتن قبیله عزیز باشی، و بدون قدرت حکومت، هیبت داشته باشی، از سایه ذلت معصیت خدا بدر آی، و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر!» (۱)

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن، «عزت» را علاوه بر خداوند، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان قرار می دهد: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (۲) به خاطر آنست که، آنها نیز از پرتو عزت پروردگار، کسب عزت کرده اند، و در مسیر طاعت او گام بر می دارند.

آن گاه راه وصول به «عزت» را چنین تشریح می کند: «سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند» (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ). «و عمل صالح را بالا می برد» (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ).

«الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» به معنی سخنان پاکیزه است، و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن است، و پاکیزگی محتوا، به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیتهای عینی پاک و درخشان تطبیق می کند، و چه واقعیاتی بالاتر از ذات پاک خدا، و آئین حق و عدالت او، و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر می دارند؟

لذا «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» را به «اعتقادات صحیح» نسبت به مبدأ و معاد، و آئین خداوند تفسیر کرده اند.

آری، یک چنین عقیده پاکی است که: به سوی خدا اوج می گیرد، و دارنده اش را نیز پرواز می دهد، تا در جوار قرب حق قرار گیرد، و غرق در عزت خداوند عزیز شود.

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۱۳۹.

۲ - منافقون، آیه ۸.

مسلماً از این ریشه پاک، شاخه هائی می روید، که میوه آن عمل صالح است، هر کار شایسته و مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش، و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است، اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود، آن هم اوج می گیرد، و به آسمان لطف پروردگار عروج می کند، و مایه معراج و تکامل صاحب آن، و برخورداری از عزت حق می شود.

این همان چیزی است که در سوره «ابراهیم» آیات ۲۴ و ۲۵ به آن اشاره شده: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا:

«آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه، مثالی زده است؟ همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار، و شاخه آن در آسمان افراشته * هر زمان میوه های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می دهد».

از آنچه گفتیم روشن می شود، این که: بعضی از مفسران «کلمه طیب» را به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و بعضی دیگر به سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، و بعضی بعد از توحید محمد رسول الله، و علی ولی الله و خلیفه رسوله، تفسیر کرده اند، و یا در بعضی از روایات «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» و «الْعَمَلُ الصَّالِحُ» به «ولایت اهل بیت» (علیهم السلام) یا مانند آن تفسیر شده، همه، از قبیل بیان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است، و محدودیتی در مفهوم آن ایجاد نمی کند، چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد، همه، در این عنوان جمع است.

به هر حال، همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته، زمین مرده را با

قطره های حیاتبخش باران زنده می کند، «کلام طیب» و «عمل صالح» را نیز پرورش می دهد، و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.

سپس، به نقطه مقابل آن پرداخته، می گوید: «کسانی که نقشه سوء می کشند، عذاب شدیدی برای آنهاست» (وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ).
«و تلاش و کوشش آلوده و ناپاک و فاسدشان نابود می گردد، و به جایی نمی رسد» (وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورٌ).

گر چه این فاسدان مفسد، چنین می پندارند که: با ظلم و ستم و دروغ و تقلب می توانند عزتی برای خود کسب کنند، و مال و ثروت و قدرتی، اما در پایان کار، هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته اند، و هم تلاشهای آنها بر باد می رود.

کسانی بودند که: به گفته قرآن «خدایان ساختگی را مایه عزت خود می پنداشتند» (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا). (۱)

منافقانی بودند که: خود را عزیز، و مؤمنان را ذلیل فکر می کردند، و «می گفتند: اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد!» (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ). (۲)

افراد دیگری بودند که، قرب فراعنه را مایه عزت خویش تصور می کردند، یا از گناه و ظلم و ستم آبرو می طلبیدند، اما همگی سقوط کردند، و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می رود!

«مکر» گر چه در لغت به معنی «هر گونه چاره اندیشی» است، اما در مواردی به معنی چاره اندیشی های توأم با فساد به کار می رود که آیه مورد بحث، از آنهاست.
«سیئات» در آیه فوق، همه زشتیها و بدیها را اعم از بدیهای عقیدتی یا عملی

۱ - مریم، آیه ۸۱.

۲ - منافقون، آیه ۸.

شامل می شود.

و این که: بعضی آن را به توطئه های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از «مکه» تفسیر کرده اند، در واقع یکی از مصادیق آن را بیان کرده اند، نه تمام مفهوم آن را.

جمله «بُئِیْرُ» از ماده «بوار» و «بوران» در اصل به معنی «کساد مفرط» است، و از آنجا که این چنین کساد، مایه نابودی است، این کلمه به معنی هلاک و نابودی به کار می رود، ضرب المثل معرفی است: کَسَدَ حَتَّى فَسَدَ: «آن قدر کساد شد که فاسد گردید»!

نکته ها:

۱ - تمام «عزّت» از آن خدا است!

حقیقت عزّت چیست؟ آیا چیزی جز رسیدن به مرحله «شکست ناپذیری» می باشد؟ اگر چنین است، عزّت را در کجا باید جستجو کرد، و چه چیز می تواند به انسان عزت دهد؟ در یک تحلیل روشن، به اینجا می رسیم که: حقیقت عزت در درجه نخست، قدرتی است که در دل و جان انسان ظاهر می شود، و او را از خضوع و تسلیم و سازش در برابر طاغیان و یاغیان، باز می دارد.

قدرتی که با داشتن آن، هرگز اسیر شهوات نمی شود، و در برابر هوا و هوس سر فرود نمی آورد.

قدرتی که او را به مرحله نفوذناپذیری در برابر «زر» و «زور» ارتقا می دهد.

آیا این قدرت، جز از ایمان به خدا، یعنی ارتباط با منبع اصلی قدرت و عزت سرچشمه می گیرد؟

این در مرحله فکر، و عقیده و روح و جان، و اما در مرحله عمل، عزت از اعمالی سرچشمه می گیرد، که دارای ریشه صحیح و برنامه و روش حساب شده

باشد، و به تعبیر دیگر، آن را در عمل صالح، می توان خلاصه کرد، این دو است که به انسان سر بلندی و عظمت می دهد، و به او عزت و شکست ناپذیری می بخشد.

«ساحران دنیاپرست» معاصر فرعون، نیرنگهای خود را به نام و به عزت او آغاز کردند: وَقَالُوا بَعِزَّةَ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ: «گفتند به عزت فرعون سوگند، که ما پیروز خواهیم شد». (۱)

اما به زودی از عصای چوپانی موسی (علیه السلام)، شکست خوردند، ولی همانها هنگامی که از زیر پرچم مذلت بار «فرعون» بیرون آمدند، و در سایه توحید قرار گرفتند و ایمان آوردند، چنان نیرومند و شکست ناپذیر شدند، که سخت ترین تهدیدهای فرعون، در آنها مؤثر نیفتاد، دست و پا و حتی جان خویش را عاشقانه در راه خدا دادند، و شربت شهادت نوشیدند، و با این عمل، نشان دادند که در برابر زر و زور تسلیم نمی شوند، و شکست ناپذیرند، و تاریخ پر افتخار آنها امروز برای ما یک دنیا درس آموزنده است.

* * *

۲ - فرق میان «کلام طیب» و «عمل صالح»

ممکن است سؤال شود: چرا آیه فوق در مورد «کلام طیب» می گوید: «خودش به سوی پروردگار اوج می گیرد»، اما در مورد «عمل صالح» می گوید: «خدا آن را بالا می برد»؟

این سؤال را چنین می توان پاسخ گفت: «کلام طیب»، همان گونه که گفتیم اشاره به ایمان و اعتقاد پاک است، و آن عین اوج گرفتن به سوی خداست، که حقیقت ایمان چیزی جز این نیست، ولی «عمل صالح» را او پذیرا می شود و قبول می کند و اجر مضاعف می دهد، و بقاء و دوام می بخشد و اوج می دهد (دقت کنید).

* * *

۱۱ وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

۱۲ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَبْلَهُ تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه:

۱۱ - خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای؛ سپس شما را به صورت زوجہائی قرار داد؛ هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، و یا از عمرش کاسته نمی شود مگر این که در کتاب (علم خداوند) ثبت است؛ اینها همه برای خداوند آسان است.

۱۲ - دو دریا یکسان نیستند: این یکی دریائی است که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است، و آن یکی شور و تلخ و گلوگیر است؛ (اما) از هر دو، گوشتی تازه می خورید و وسائل زینتی استخراج کرده می پوشید؛ و کشتی ها را در آن می بینید که آنها را می شکافند (و به سوی مقصد پیش می روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید، و شاید شکر (نعمتهای او را) به جا آورید!

تفسیر:

دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند!

با توجه به این که: در آیات گذشته، سخن از مسأله «توحید» و «معاد» و «صفات خدا» در میان بود، در آیات مورد بحث نیز، بخش دیگری از آیات انفسی و آفاقی را که دلیل بر «قدرت خدا» از یکسو، و «علم» او از سوی دیگر، و مسأله «امکان معاد» از سوی سوم است، شرح می دهد: نخست به آفرینش انسان در مراحل مختلف، اشاره کرده می گوید: «خداوند شما را از خاک آفرید» (وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ). «سپس از نطفه» (ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ).

«بعد از آن شما را به صورت همسران یکدیگر در آورد» (ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا).

این سه مرحله از مراحل آفرینش انسان است خاک، و نطفه، و مرحله زوجیت. مسلم است که انسان از خاک است، هم از این نظر که جد انسانها، «آدم» از خاک آفریده شده، و هم از این نظر که تمام موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد، و یا انسان از آن تغذیه می کند، و یا نطفه او از آن منعقد می شود، همه سرانجام به موادی که در خاک ها نهفته است منتهی می شود.

بعضی احتمال داده اند: آفرینش از خاک، تنها اشاره به آفرینش نخستین است، اما آفرینش از نطفه اشاره به مراحل بعد است، که اولی، مرحله خلقت اجمالی انسان هاست (چرا که وجود همه در وجود آدم خلاصه شده بود) و دومی، مرحله تفصیلی است که آنها را از یکدیگر جدا می سازد.

و به هر حال، مرحله «زوجیت» مرحله تداوم نسل انسان و تکثیر مثل او است، و این که: بعضی احتمال داده اند «ازواج» در اینجا به معنی «اصناف» و یا

«روح و جسم» و مانند آن است، بسیار بعید به نظر می‌رسد. پس از آن وارد چهارمین و پنجمین مرحله حیاتِ انسان شده، موضوع «بارداری مادران» و «وضع حمل» آنها را پیش کشیده، می‌گوید: «هیچ جنس ماده‌ای باردار نمی‌شود، و وضع حمل نمی‌کند، مگر به علم پروردگار» (وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ). آری، مسأله «بارداری» و تحولات و دگرگونی‌های بسیار عجیب و پیچیده جنین، سپس، رسیدن به مرحله وضع حمل، و دگرگونی‌های شگفت‌انگیزی که در آن لحظه حساس و بحرانی، به مادران از یکسو، و به جنین از سوی دیگر، دست می‌دهد، به قدری ظریف و دقیق است، که جز به اتکای علم بی‌پایان خداوند امکان‌پذیر نیست، که اگر نظام حاکم بر آن، سر سوزنی اختلال یابد برنامه حمل، یا وضع حمل، دچار آشفتگی و یا اختلال می‌گردد، و به فساد و تباهی، می‌کشد.

این پنج مرحله، از زندگی انسان، هر یک از دیگری عجیب‌تر و شگفت‌آورتر است. خاک بی‌جان و مرده کجا؟ و انسان زنده عاقل و هوشیار و پر ابتکار کجا؟! نطفه بی‌ارزش که از چند قطره آب متعفن تشکیل شده کجا؟، و انسانی رشید و زیبا و مجهز به حواس مختلف و دستگاه‌های گوناگون کجا؟! (۱) از این مرحله که بگذریم، مسأله تقسیم نوع انسان، به دو جنس «مذکر» و «مؤنث»، با تفاوت‌های فراوان در جسم و جان، و مسائل فیزیولوژیکی به میان می‌آید، که از همان آغاز انعقاد نطفه، راه خود را از یکدیگر جدا کرده، و هر کدام به سوی رسالتی که بر عهده آنان گذارده شده، پیش می‌روند و تکامل می‌یابند.

۱ - «نطفه» در اصل به معنی آب صاف یا آب اندک است، سپس، به همین مناسبت به آب اندکی که مبدأ انعقاد جنین می‌شود: اطلاق شده است.

بعد مسأله رسالت مادر در قبول و تحمل این بار، و حفظ و تغذیه و پرورش آن پیش می آید، که قرن‌ها است افکار دانشمندان بزرگ را به خود جلب کرده، و معترفند از عجیبترین مسائل عالم هستی است.

آخرین مرحله، در این قسمت، که مرحله تولد است، یک مرحله انقلابی و کاملاً بحرانی است، که با عجائب بسیاری همراه است:

چه عواملی به جنین دستور خارج شدن از شکم مادر را می دهد؟ چگونه هماهنگی کامل در میان این فرمان، و آماده شدن اندام مادر برای اجرای آن برقرار می شود؟

چگونه جنین می تواند وضعی را که نه ماه با آن عادت کرده، درست در یک لحظه، به کلی تغییر دهد، رابطه خود را با مادر قطع کند، از هوای آزاد استفاده نماید، مجرای غذای او از طریق بند ناف، ناگهان بسته شود، و مجرای جدید یعنی دهان به کار افتد، محیط ظلمانی شکم مادر را رها ساخته، در میان نور و روشنائی غوطه‌ور گردد، و در برابر همه این دگرگونی‌ها مقاومت کند، و خود را فوراً تطبیق دهد؟!

آیا اینها، بهترین نشانه قدرت و علم بی پایان خداوند نیست؟ و آیا ماده بی شعور و طبیعت بی هدف، با استفاده از «تصادفهای کور» امکان تنظیم یک حلقه کوچک از هزاران حلقه زنجیر خلقت را دارد؟ زهی بی انصافی، که انسانی درباره خلقت خود، این چنین احتمال موهومی را پذیرا شود!

بعد به مرحله «ششم» و «هفتم»، این برنامه شگرف در حلقه دیگر پرداخته، و به مراحل مختلف عمر و فزونی و کاستی آن بر اثر عوامل مختلف اشاره کرده، می گوید: «هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند، و هیچ کس از عمرش کاسته نمی گردد، مگر این که: در کتاب علم خداوند ثبت است» و از قوانین و برنامه هائی تبعیت می کند، که حاکم بر آنها علم و قدرت اوست (وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ

لَا يَنْقُصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ). (۱)

چه عواملی در ادامه حیات انسان مؤثر است؟ چه عواملی با ادامه حیات او می‌جنگد؟ و خلاصه، چه عواملی، باید دست به دست هم بدهد، تا انسان بتواند یک صد سال یا کمتر و بیشتر به حیات خود ادامه دهد؟ و سرانجام چه عواملی موجب تفاوت عمر انسانها می‌گردد؟ همه اینها نیز محاسبات دقیق و پیچیده‌ای دارد که جز خداوند از آن آگاه نیست، و آنچه ما امروز، در این زمینه‌ها می‌دانیم، در برابر آنچه نمی‌دانیم بسیار کم و بی‌ارزش است. «يُعَمَّرُ» از ماده «عمر» در اصل از «عمارت» به معنی آبادی گرفته شده است، و این که: به مدت حیات انسان «عمر» گفته می‌شود، به خاطر آنست که آبادی و عمارت بدن او در این مدت است.

واژه «مُعَمَّر» به معنی کسی است که عمر طولانی دارد.

و سرانجام، آیه را با این جمله پایان می‌دهد: «همه اینها بر خداوند آسان است» (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

آفرینش این موجود عجیب از «خاک»، و آغاز خلقت یک انسان کامل از «آب نطفه»، و همچنین مسائل مربوط به جنسیت، زوجیت، بارداری، وضع حمل، و افزایش و کاستی عمر، چه از نظر قدرت، و چه از نظر علم و محاسبه، همه، برای او سهل و ساده است، و اینها گوشه‌ای از آیات انفسی هستند، که از یکسو، ما را به مبدأ عالم هستی مربوط و آشنا می‌کنند، و از سوی دیگر، دلایل زنده‌ای بر مسأله «امکان معاد» محسوب می‌شوند. آیا کسی که قادر بر آفرینش نخستین از «خاک» و «نطفه» بود، قادر بر تجدید

۱ - منظور از «کتاب» همان علم بی‌پایان خداوند است، و این که: بعضی آن را به «لوح محفوظ» و یا «نامه حیات انسان» تفسیر کرده‌اند، آن هم به علم خداوند باز می‌گردد.

حیات انسانها نیست؟

و آیا کسی که از تمام ریزه کاریهای مربوط به این قوانین با خبر است، در نگهداری حساب اعمال بندگان برای صحنه معاد مشکلی دارد؟! *

در آیه بعد، به بخش دیگری از آیات آفاقی، که نشانه های عظمت و قدرت اویند، در مورد آفرینش دریاها و برکات و فوائد آنها اشاره کرده، می فرماید: «دو دریا یکسان نیستند، این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، و آن دیگر، شور و تلخ» (وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ) (۱).

با آن که: هر دو روز نخست به صورت قطرات باران شیرین و گوارا از آسمان بر زمین نازل شده اند، و هر دو از یک ریشه مشتق اند، اما در دو چهره کاملاً مختلف با فوائد متفاوت ظاهر گشته اند.

و عجیب این که: «از هر دو، گوشت تازه می خورید» (وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا). «و از هر دو، وسائل زینتی برای پوشیدن استخراج می کنید» (وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا). به علاوه، از هر دو می توانید، برای نقل و انتقالات خود و متاعها بهره بگیرید، لذا «کشتیها را می بینی که از هر طرف، دریاها را می شکافند و پیش می روند، تا از فضل خداوند، بهره گیرید، شاید حق شکر او را ادا کنید» (وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاقِرَ لِيَتَبَتَّغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

۱ - «عَذْبٌ» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، به معنی پاکیزه و خنک است، و در «لسان العرب»، تنها به معنی آب پاکیزه تفسیر شده (الماء الطَّيِّبُ) که ممکن است خنک و شیرین بودن آن نیز در مفهوم «طیب» جمع باشد.

* * *

به این چند امر دقت کنید:

۱ - «فُرات» به گفته «لسان العرب»، آبی است که در نهایت «غذوبت» (پاکیزگی و گوارائی) باشد.

«سائغ» به معنی آبی است که به خاطر گوارائی، به راحتی از گلو پائین می رود، به عکس «ملح» (آب شور) و «اجاج» (آب تلخی) که گوئی گلو را می سوزاند و راه حلق را می بندد!

۲ - جمعی از مفسران معتقدند: آیه مثالی برای عدم مساوات «مؤمن» و «کافر» است، ولی آیات قبل و بعد، که همه سخن از آیات خلقت می گوید، و حتی ذیل خود این آیه، گواه بر این حقیقت است که، این جمله نیز، در زمینه اسرار توحید بحث می کند، و اشاره به تنوع آبها و آثار متفاوت و فوائد مشترک آنها است.

۳ - در این آیه، سه فایده از فوائد فراوان دریاها بیان شده است: مواد غذائی، وسائل زینتی، و حمل و نقل.

می دانیم، «دریا» منبع مهمی از منابع غذائی بشر است، و همه سال میلیونها تن گوشت تازه از آن گرفته می شود، بی آن که انسان رنج و زحمتی برای آن متحمل شده باشد، دستگاه آفرینش برنامه ریزی دقیقی در این زمینه کرده، که انسانها بتوانند با کمترین زحمتی، از این خوان نعمت بی دریغ و سفره گسترده الهی بهره گیرند.

وسائل زینتی مختلفی از قبیل «مروارید»، «صدف»، «در» و «مرجان» از آن استخراج می شود، و تکیه قرآن روی این مسئله، به خاطر آن است که روح انسان بر خلاف چهار پایان، دارای ابعاد مختلفی است، که یکی از آنها حس زیبایی است که سرچشمه پیدایش مسائل ذوقی، هنری و ادبی می باشد، که اشباع آن به

صورت صحیح، و دور از هر گونه، افراط و تفریط و اسراف و تبذیر، روح را شاداب می سازد، و به انسان، نشاط و آرامش می بخشد، و برای انجام کارهای سنگین زندگی آماده می کند. و اما مسأله حمل و نقل که یکی از مهمترین پایه های تمدن انسانی و زندگانی اجتماعی بشر است، با توجه به این که: دریاها قسمت عمده روی زمین را فرا گرفته، و به یکدیگر ارتباط دارند، می توانند مهمترین خدمت را در این زمینه به انسانها کنند.

حجم کالاهائی که به وسیله دریاها حمل و نقل، و مسافرانی که با آن جابجا می شوند، به قدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر، قابل مقایسه نیست، چنان که گاه، یک کشتی می تواند، به اندازه دهها هزار اتومبیل! بار با خود ببرد. (۱)

۴ - البته فوائد دریاها، منحصر به آنچه در فوق آمد نیست، و قرآن نمی خواهد آن را در این امور سه گانه، محدود سازد، چرا که تشکیل ابرها، مواد داروئی، نفت، وسائل پوششی، مواد تقویتی برای زمینهای بایر، تأثیر در ایجاد بادهای، و غیر آن، برکات دیگر دریاها محسوب می شود.

۵ - تکیه قرآن روی «لحم طری» (گوشت تازه)، اشاره پر معنائی به فوائد تغذیه به چنین گوشتها، در برابر زیانهای گوشتهای کهنه و «کنسرو» و امثال آن است.

۶ - در اینجا سؤالی مطرح است: دریاهاى آب شور در سراسر کره زمین گسترده است، اما دریای آب شیرین کجاست؟

۱ - هم اکنون کشتی های پانصد هزار تنی ساخته شده که برای نقل و انتقال مواد نفتی مورد استفاده قرار می گیرد، که هیچ وسیله نقلیه دیگری ممکن نیست جای آن را بگیرد، و هیچ جاده ای به جز دریاها، قدرت تحمل آن را ندارد، و در گذشته نیز قدرت کشتی ها نسبت به چهار پایان زیادتر بود.

در پاسخ باید گفت: دریا و دریاچه‌های آب شیرین نیز در کره زمین کم نیستند، مانند دریاچه‌های آب شیرین ایالات متحده، و غیر آن، به علاوه، نهرهای عظیم را احیاناً دریا می‌نامند، همان گونه که در داستان موسی (علیه السلام) کلمه «بحر» به رود عظیم «نیل» اطلاق شده است. (۱)

از این گذشته، پیشرفت آب نهرهای عظیم در دریاها، با توجه به این که آبهای شور را به عقب می‌رانند، و تا مدتی با آن مخلوط نمی‌شوند، خود دریاها را عظیمی از آب شیرین را تشکیل می‌دهند.

۷ - جمله «لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» (تا از فضل او بهره گیرید) معنی وسیعی دارد، که هرگونه فعالیت اقتصادی - که از طریق راههای دریائی صورت گیرد - را شامل می‌شود. و جمله «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» برای بیدار ساختن «حس شکرگزاری» انسانها آمده، که وسیله ای است برای خدا جوئی و خداشناسی.

نکته:

عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن

به تناسب بحثی که در آیات فوق، درباره افزایش و کاستی عمر به فرمان پروردگار آمده، جمعی از مفسران به پیروی از روایاتی که در این زمینه وارد شده، بحثهایی در زمینه طول عمر و کوتاهی آن کرده اند.

البته یک سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر، دخالت دارند، که بسیاری از آنها برای بشر تاکنون شناخته شده است، همانند: تغذیه صحیح دور از افراط و تفریط، کار، و حرکت مداوم، پرهیز از هر گونه مواد مخدر و

اعتیادهای خطرناک، و مشروبات الکلی، دوری از هیجانات مداوم، و داشتن ایمان قوی، که بتواند انسان را در ناملایمات زندگی، آرامش و قدرت بخشد.

ولی علاوه بر اینها، عواملی وجود دارد که ارتباط ظاهری آن، با مسأله طول عمر بر ما چندان روشن نیست، اما در روایات اسلامی، دقیقاً روی آن تأکید شده است، به عنوان نمونه، به چند روایت زیر توجه فرمائید:

الف - پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید: **إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَ تَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ!** «انفاق در راه خدا و صله رحم، خانه ها را آباد، و عمرها را طولانی می کند»! (۱)

ب - در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: **مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَبْسُطَ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسِيَ لَهُ فِي أَجَلِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَةً!** «کسی که دوست دارد رزقش افزون، و اجلش به تأخیر افتد، صله رحم به جا آورد». (۲)

ج - در مورد بعضی از معاصی، مانند «زنا»، مخصوصاً احادیثی وارد شده است که از عمر انسان می کاهد، از جمله، در حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) که می فرماید: **يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ وَ الزَّنا فَإِنَّ فِيهِ سِتَّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا، وَ ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ، أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ، وَ يُورِثُ الْفَقْرَ، وَ يَنْقُصُ الْعُمْرَ!** «ای مسلمانان! از زنا بپرهیزید که شش پیامد سوء دارد: سه چیز در دنیا، و سه چیز در آخرت، اما آن سه که در دنیا است: بهاء و نورانیت را از انسان می برد، فقر و تنگدستی ببار می آورد، و از عمر انسان می کاهد». (۳)

د - امام باقر (علیه السلام) می فرماید: **الْبِرُّ وَ الصَّدَقَةُ السَّرُّ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَ يَذْفَعَانِ سَبْعِينَ مِائَةَ السُّوءِ!** «نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را بر طرف ساخته، عمر را افزون می کند، و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل

۱ و ۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵.

۳ - همان مدرک.

می آورد» (۱).

درباره بعضی از گناهان دیگر، مانند ظلم، بلکه مطلق گناهان نیز در احادیث، اشاراتی آمده است.

بعضی از مفسران که نتوانسته اند میان «اجل حتمی» و «اجل معلق» فرق بگذارند، به این گونه احادیث حمله کرده، و آن را مخالف نصوص قرآنی دانسته اند، که حد عمر انسان را ثابت و لایتغیر می داند. (۲)

توضیح این که:

بدون شک، انسان دارای دو گونه سر آمد و اجل است:

سر آمد و اجل حتمی، که پایان استعداد جسم انسان برای بقاء است، و با فرا رسیدن آن، هر چیز به فرمان الهی پایان می گیرد.

سر آمد و اجل معلق، که با دگرگونی شرائط، دگرگون می شود، فی المثل انسانی دست به انتحار و خودکشی می زند، در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی داد، سالها زنده می ماند، و یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی، و مواد مخدر، و شهوت رانی بی حد و حساب، توانائی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می دهد، در حالی که اگر این امور نبود، سالیان بسیاری می توانست عمر کند.

اینها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است، و احدی نمی تواند آن را انکار کند. در زمینه حوادث ناخواسته، نیز اموری وجود دارد که مربوط به «اجل معلق» است، که آن نیز قابل انکار نمی باشد.

بنابراین، اگر در روایات فراوانی آمده است که: اتفاق در راه خدا، یا صله رحم

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۳، ماده «صدق».

۲ - تفسیر «آلوسی»، جلد ۲۲، صفحه ۱۶۴، ذیل آیات مورد بحث.

عمر را طولانی و بلاها را بر طرف می سازد، در حقیقت ناظر به همین عوامل است. و هر گاه ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم، درک بسیاری از مسائل در رابطه با «قضا و قدر» و «تأثیر جهاد و تلاش و کوشش در زندگی انسانها» لا ینحل خواهد ماند. این بحث را ضمن یک مثال ساده، می توان روشن ساخت، و آن این که: انسان یک دستگاه اتومبیل نو تهیه می کند، که طبق پیش بینی های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته، می تواند مثلاً بیست سال عمر کند، اما مشروط به این که: به آن دقیقاً برسند، و مراقبتهای لازم را به عمل آورند، در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی رود.

ولی اگر مراقبتهای لازم انجام نشود، و آن را به دست افراد ناآگاه و لابلالی بسپارند، و بیش از قدرت و ظرفیت، از آن کار بکشند، و در جاده های پر سنگلاخ همه روزه آن را به کار گیرند، ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف، یا به عشر، تنزل پیدا کند، این همان «اجل معلق» آن است.

و ما تعجب می کنیم، چگونه بعضی از مفسران معروف، به مسأله روشنی مانند این مسأله، توجه نکرده اند.

۱۳ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَ یُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ
الْقَمَرَ كُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّی ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا یَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ
۱۴ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا یَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ یَوْمَ
الْقِیَامَةِ یَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا یُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ

ترجمه:

۱۳ - او شب را در روز داخل می کند و روز را در شب؛ و خورشید و ماه را مسخر (شما) کرده، هر یک تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهد؛ این است خداوند، پروردگار شما؛ حاکمیت (در سراسر عالم) از آن او است. و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند!
۱۴ - اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می شوند؛ و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد!

تفسیر:

این معبودهای دروغین حتی صدای شما را نمی شنوند!
باز در این آیات، به قسمت دیگری از آیات توحید و نعمتهای بی پایان پروردگار اشاره می کند، تا ضمن آگاهی دادن به انسان، حس شکرگزاری آنان را در مسیر شناخت معبود حقیقی، برانگیزد، و از هر گونه شرک و پرستشهای

خرافی باز دارد، می فرماید: «او کسی است که شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند» (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ).
 «يُولِجُ» از ماده «ایلاج» به معنی داخل کردن است، و ممکن است اشاره به یکی از دو معنی و یا هر دو معنی زیر باشد:

افزایش و کاهش تدریجی شب و روز در طول سال، که مایه پیدایش فصول مختلف با آن همه آثار و برکات می باشد.

انتقال تدریجی از شب به روز و از روز به شب، به واسطه وجود شفق و بین الطلوعین، که از خطرات انتقال ناگهانی از ظلمت، به نور و از نور، به ظلمت جلوگیری می کند، و به انسان آمادگی کافی برای انتقال کاملاً آرام و بی خطر را از یکی به دیگری فراهم می سازد. (۱)
 بعد، به مسأله «تسخیر خورشید و ماه» اشاره کرده، می گوید: «او خورشید و ماه را مسخر شما نمود» (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

چه تسخیری از این برتر و بالاتر، که همه آنها در مسیر منافع انسان حرکت می کنند، و سرچشمه انواع برکات در زندگی بشرند، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک در کار هستند، تا انسان بتواند زندگی خود را تأمین کرده و در غفلت فرو نرود، و به یاد منبع اصلی این مواهب باشد. (۲)

اما این خورشید و ماه، در عین این که: به طور کاملاً منظم در مسیر خود

۱ - در زمینه تغییر تدریجی شب و روز در جلد دوم، صفحه ۳۶۷، ذیل آیه ۲۷ سوره «آل عمران» بحث کرده ایم.

۲ - در زمینه تسخیر خورشید و ماه بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه ۲ سوره «رعد» و ۳۳ «ابراهیم»، صفحات ۱۲۰ و ۳۵۴ داشتیم.

می گردند، و خدمتگزار لایق و خوبی برای انسانند، نظامی که حاکم بر آنهاست جاودانی نیست، حتی این سیارات عظیم، با آن همه نور و روشنائی سرانجام تاریک می شوند و از کار می افتند.

لذا، به دنبال بحث تسخیر می افزاید: «هر کدام از این دو، تا زمان مشخصی که برای آنها تعیین شده، به حرکت خود ادامه می دهند» (كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى). و به مقتضای «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» (۱) سرانجام همگی رو به تاریکی و خاموشی خواهند نهاد.

بعضی از مفسران، تفسیر دیگری برای «أَجَلٍ مُّسَمًّى» (سرآمد معین) کرده اند، و آن حرکت دوریه خورشید و ماه است، که اولی در یک سال تمام، و دومی در یک ماه پایان می گیرد. (۲) ولی، با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات متعددی از آیات قرآن مجید، که به معنی پایان عمر آمده است، روشن می شود که تفسیر مزبور درست نیست، بلکه همان تفسیر اول، یعنی پایان عمر خورشید و ماه درست است. (۳)

سپس، به عنوان نتیجه گیری از این بحث توحیدی، می فرماید: «این است خداوند، پروردگار بزرگ شما» (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ).

خداوندی که نظام نور و ظلمت، و حرکات حساب شده خورشید و ماه را با تمام برکاتشان، مقرر فرموده است.

«حاکمیت در عالم مخصوص او است» (لَهُ الْمُلْكُ).

«و معبودهائی را که شما جز او می خوانید، حتی حاکمیت و مالکیت به اندازه پوست نازکی که روی هسته خرما کشیده شده، در سرتاسر عالم هستی ندارند»

۱ - تکویر، آیات ۱ و ۲.

۲ - تفسیر «روح البیان»، و «ابوالفتح رازی».

۳ - به آیات ۶۱ نحل - ۴۵ فاطر - ۴۲ زمر - ۴ نور و ۶۷ غافر مراجعه فرمائید.

(وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ) (۱)

«قِطْمِير» بنا به گفته «راغب» در «مفردات»: اثری است که در پشت هسته خرما وجود دارد، (فرورفتگی کوچکی است) و به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» و «قرطبی» در تفسیرش، پوسته نازک سفید رنگی است که سراسر هسته را پوشانده، و در هر حال، کنایه از موجودات بسیار کوچک و کم ارزش است.

آری، این بتها نه مبدأ سودی هستند، و نه منشاء زیانی، نه از شما دفاع می کنند، و نه از خویشتن، نه حاکمیت دارند، و نه مالکیت، حتی بر پوسته هسته خرمائی! با این حال، چگونه شما بی خردان آن را پرستش می کنید و حل مشکلاتتان را از آنها می خواهید؟!

سپس می افزاید: «اگر آنها را برای حل مشکلات خود بخوانید، هرگز صدای شما را نمی شنوند» (إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ).

چرا که قطعاتی از سنگ و چوب بیش نیستند، جمادند و بی شعور!

«و به فرض که ناله و اصرار و الحاح شما را بشنوند، هرگز توانائی پاسخ گوئی به نیازهای شما ندارند» (وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ).

چرا که روشن شد، حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمائی، مالک سود و زیانی در جهان هستی نیستند، با این حال چگونه انتظار دارید که برای شما کاری صورت دهند، یا گرهی را بگشایند؟

و از این بالاتر: «روز قیامت که می شود، آنها پرستش و شرک شما را منکر می شوند» (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْكُمْ).

۱ - تعبیر به «الَّذِينَ» که معمولاً برای جمع مذکر عاقل است، در مورد بتها به خاطر توهمی است که آنها از این موجودات بی جان داشتند که قرآن، همان تعبیر آنان را ذکر کرده و سپس شدیداً رد می کند.

و می گویند: خداوندا اینها پرستش ما نمی کردند، بلکه هوای نفس خویش را در حقیقت می پرستیدند.

این شهادت و گواهی، یا به زبان حال است، که هر کس به بتها بنگرد با گوش هوش، این سخن را از آنان می شنود، و یا این که: همان خداوندی که در آن روز اعضاء و جوارح و پوست تن انسان را به سخن در می آورد، به آنها فرمان سخن گفتن می دهد، تا شهادت دهند که: این بت پرستان منحرف، اوهام و شهوات خود را در حقیقت پرستش می کرده اند.

این آیه شبیه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره «یونس» آمده است، آنجا که می فرماید: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائُكُمْ فَرَلَيْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ: «به خاطر بیاورید، روزی را که همه آنها را جمع می کنیم، آن گاه به مشرکان می گوئیم: شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا می کنیم (تا از هر یک، جداگانه سؤال شود) در اینجا معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید؟!»

جمعی از مفسران، احتمال داده اند که: این تعبیرات در مورد معبودهائی همچون «فرشتگان» و حضرت مسیح (علیه السلام) باشد؛ چرا که سخن گفتن روز قیامت تنها از آنها ساخته است و جمله «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ» اشاره به این است که: آنها آن چنان به خود مشغولند که، اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند. (۱)

ولی، با توجه به وسعت مفهوم «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ»، ظاهر این است که: منظور بتها است، به خصوص این که: جمله «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا

۱ - این احتمال در تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «آلوسی» و «قرطبی» آمده است.

دُعَاءُكُمْ» (اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند) ظاهراً مربوط به دنیاست. در پایان آیه، برای تأکید بیشتر، می فرماید: «هیچ کس مانند خداوندی که از همه چیز آگاه است، تو را با خبر نمی سازد» (وَلَا يُخَبِّرُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ). اگر می گوید: بتها در قیامت پرستش شما را انکار می کنند، و از شما بیزاری می جویند، تعجب نکنید، زیرا کسی از این موضوع خبر می دهد که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است، آینده همچون گذشته، و حال در پیشگاه علم او روشن و آشکار است. گر چه مخاطب در این جمله ظاهراً شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی پیداست، نظر به همه انسانها است.

نکته:

سوء استفاده از آیات و تفسیرهای انحرافی
گر چه در خلال تفسیر آیات، روشن شد که منظور از آخرین آیه مورد بحث «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ...» بتها است، که نه گوش شنوائی برای تقاضاهای عابدان خود دارند، و نه اگر می داشتند قادر بر حل مشکلی بودند، و نه در جهان هستی سر سوزنی مالکیت و حاکمیت دارند.

ولی جمعی از «وهابیین قشری»، برای بریدن ارتباط مسلمین از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان بزرگ از طریق توسل و شفاعت طلبیدن، به این آیه و مانند آن تمسک جسته، گفته اند: قرآن می گوید: تمام کسانی را که غیر از خدا می خوانید - حتی پیامبران! - سخن شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند اجابت نمی کنند.

و یا چنان که در آیه ۱۹۷ سوره «اعراف» آمده: وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ: «کسانی را که غیر از خدا می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند، و نه حتی خویشان را در برابر مشکلات یاری دهند» و مانند این گونه آیات. و به این ترتیب، هرگونه توسل به ارواح پیامبران و امامان را نفی می کنند، و آن را مخالف توحید می شمرند!

در حالی که، یک نگاه ساده به آیاتی که قبل از این آیات، و بعد از آن است، برای درک این حقیقت کافی است که، منظور از آن بتها می باشد، چرا که در همه اینها سخن از بتها در میان است، سخن از سنگ و چوبهائی است که آنها را شریک خدا می پنداشتند، و برای آنها قدرتی در برابر قدرت خدا قائل بودند.

ولی، چه کسی است که نداند: انبیاء و اولیاء، همچون شهدای راه خدا که قرآن با صراحت از حیات آنها سخن می گوید، دارای حیات برزخی هستند، و می دانیم در حیات برزخی فعالیت روح گسترده تر و وسیعتر است؛ چرا که از حواسب مادی و تعلقات دنیوی، رهائی یافته، این از یک سو.

از سوی دیگر، بدون شک، توسل به این ارواح پاک نه به این معنی است که برای آنها در مقابل خداوند، استقلال قائل شویم، بلکه هدف آن است که از آبرو و جاه آنها در پیشگاه خدا مدد بطلبیم، و از احترام و عظمتی که در درگاه خدا دارند، کمک بخواهیم، که، این عین توحید و عبودیت پروردگار است (دقت کنید).

بنابراین، همان گونه که قرآن صریحاً در مسأله «شفاعت» می گوید: آنها به اذن و فرمان خدا شفاعت می کنند: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ: «چه کسی است که بتواند در درگاه خدا، جز به فرمان او شفاعت کند» (۱) همچنین توسل به

آنان، نیز از همین طریق و همین رهگذر است.

چه کسی می تواند آیات صریح توسل را انکار کند؟ و یا آن را شرک بپندارد و در مقابل قرآن بایستد و دم از توحید زند؟ جز جاهلان مغروری که این نغمه های شوم را، که منجر به ایجاد تفرقه بین مسلمین است، سر داده اند!

لذا در حالات صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: آنها در مشکلات به کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آمدند، و توسل می جستند، و از روح پاک او در درگاه خدا یاری می طلبیدند.

چنان که «بیهقی» محدث معروف اهل سنت، نقل می کند: در زمان خلیفه دوم خشکسالی و قحطی شد، «بلال» به همراه عده ای از صحابه به کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و چنین گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَقِ لَأُمَّتِكَ... فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا...: «ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای امتت باران بخواه... که هلاک شدند». (۱)

بعضی از مفسران اهل سنت، مانند «آلوسی» احادیث زیادی در این زمینه نقل کرده، و پس از گفتگو و سخت گیری در مورد این احادیث، سرانجام چنین می گوید: بعد از تمام این گفتگوها، من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی بینم، چه در حال حیات، و چه بعد از ممات... سپس کسان دیگری را که در پیشگاه خدا مقامی دارند، نیز، بر آن افزوده و اعتراف به جواز توسل به آنها می کند. (۲)

بحث مشروح دیگری نیز در این زمینه در جلد چهارم صفحه ۳۶۶ ذیل آیه ۳۵ سوره «مائده» داشته ایم.

۱ - از کتاب «التوصل الی حقیقه التوسل».

۲ - «روح المعانی».

- ۱۵ یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
 ۱۶ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
 ۱۷ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ
 ۱۸ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ

ترجمه:

- ۱۵ - ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است!
 ۱۶ - اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد.
 ۱۷ - و این برای خداوند مشکل نیست!
 ۱۸ - هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد؛ و اگر شخص سنگین باری دیگری را برای حمل گناه خود بخواند، چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت، هر چند از نزدیکان او باشد. تو فقط کسانی را بیم می دهی که از پروردگار خود در پنهانی می ترسند و نماز را بر پا می دارند؛ و هر کس پاکی (و تقوا) پیشه کند، نتیجه آن به خودش باز می گردد؛ و بازگشت (همگان) به سوی خداست!

تفسیر:

هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید

در تعقیب دعوت مؤکدی که در آیات گذشته به سوی توحید و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی آمده بود، ممکن است این توهم برای بعضی پیش آید که: خداوند چه نیازی به پرستش ما دارد که این همه اصرار و تأکید می کند؟ لذا در آیات مورد بحث، برای بیان این حقیقت که ما نیازمند به عبادت او هستیم، نه او نیازمند به عبادت ما، می فرماید: «ای مردم! شما نیازمند به خدا هستید و او از هر نظر بی نیاز و شایسته حمد و ستایش است» (یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

چه سخن مهم و پر ارزشی، که موقعیت ما را در عرصه عالم هستی در برابر هستی بخش، روشن می سازد، و بسیاری از معماها را می گشاید، و به سؤالات زیادی پاسخ می گوید. آری، بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی، یکی است، و او خدا است، همه انسانها، بلکه همه موجودات سر تا پا نیازند و فقیر و وابسته به آن وجود مستقل که اگر لحظه ای ارتباطشان قطع شود هیچ اند و پوچ.

همان گونه که او بی نیاز مطلق است، انسانها فقر مطلقند، و همان گونه که او قائم به ذات است، مخلوقات همه قائم به او هستند، چرا که او وجودی است بی نهایت از هر نظر، و واجب الوجود در ذات و صفات.

با این حال، او چه نیازی به عبادت ما ممکن است داشته باشد؟، این ما هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او، راه تکامل را می پیمائیم، و به آن مبدأ بی پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه، به لحظه نزدیکتر می شویم، و از انوار ذات و صفاتش بهره می گیریم.

در حقیقت این آیه، توضیحی است برای آیات قبل، که می فرمود: ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ...: «این است خداوند پروردگار شما، که مالکیت و حاکمیت در جهان هستی مخصوص او است، و دیگران حتی به اندازه پوسته نازک هسته خرما از خود چیزی ندارند».

بنابراین، انسانها نیازمند به او هستند و نه غیر او، و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند، و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند، که آنها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاجند، حتی بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق، به خاطر آن است که، فرستادگان و نمایندگان اویند، نه این که: از خود استقلال دارند.

از این رو، او هم «غنی» است و هم «حمید»، یعنی در عین بی نیازی آن قدر بخشنده و مهربان است که شایسته هرگونه حمد و سپاس گزاری است، و در عین بخشندگی و بنده نوازی، از همگان بی نیاز می باشد.

توجه به این واقعیت، دو اثر مثبت در انسانهای مؤمن می گذارد، از یک سو، آنها را از مرکب غرور و خود خواهی و طغیان پیاده می کند، و به آنها هشدار می دهد که، چیزی از خود ندارند که به آن ببالند، هر چه هست امانتهای پروردگار نزد آنهاست.

و از سوی دیگر، دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند، و طوق عبودیت غیر الله را بر گردن نهند، از رنگ همه تعلقات آزاد باشند، تا همگان غلام همتشان گردند.

مؤمنان با این دید، و جهان بینی، هر چه در عالم می بینند از پرتو وجود او می دانند، و هرگز توجه به اسباب، آنها را از «مسبب الاسباب» غافل نمی کند.

جمعی از فلاسفه، این آیه را اشاره به برهان معروف «فقر و امکان» یا

«امکان و وجوب» در مورد اثبات «واجب الوجود» دانسته اند، گر چه آیه، در مقام بیان استدلال بر اثبات وجود خدا نیست، بلکه، اوصاف او را بازگو می کند، ولی برهان مذکور را می توان به عنوان لازمه مفاد آیه دانست.

توضیح برهان امکان و وجوب (فقر و غنی)

تمام موجوداتی که در این جهان می بینیم، همه روزی معدوم بوده اند سپس لباس وجود بر تن کرده اند، و یا به تعبیر دقیقتر، روزی هیچ نبوده اند و سپس موجود شده اند، این دلیل بر آن است که آنها «معلول» وجود دیگری هستند، و از خود، هستی ندارند.

و می دانیم: هر وجود معلولی وابسته و قائم به «علت» خویش و سراپا نیاز و احتیاج است، و اگر آن علت، نیز معلول علت دیگری باشد، او هم به نوبه خود محتاج و نیازمند خواهد بود، و اگر این امر، تا بی نهایت تسلسل پیدا کند، مجموعه ای از موجودات نیازمند و فقیر، خواهیم داشت، مسلم است: چنین مجموعه ای هرگز، وجود نخواهد یافت؛ چرا که بی نهایت نیاز، نیاز است، و بی نهایت فقر، فقر، هرگز از بی نهایت صفر، عددی به وجود نمی آید، و از بی نهایت وابسته، استقلالی حاصل نمی شود.

از اینجا نتیجه می گیریم که، سرانجام، باید به وجودی برسیم که قائم به ذات است، و مستقل از تمام جهات، علت است و معلول نیست، و او واجب الوجود است. (۱)

۱ - باید توجه داشت، «برهان امکان و وجوب» دو تفسیر دارد، زیرا فلاسفه «امکان» را دو معنی کرده اند، امکان ماهوی و امکان وجودی، و از آنجا که نظر محققان فلاسفه بر اصالة الوجود است، بنابراین امکان، در اینجا باید به صورت «امکان وجودی» تفسیر شود، که نیاز و وابستگی به علت در اصل وجود است (توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فلسفی بخوانید).

در اینجا این سؤال، پیش می آید که، چرا در آیه فوق تنها سخن از انسانها و نیاز آنان به «الله» است؟ در حالی که این فقر، جنبه عمومی در عالم هستی دارد.

پاسخ این است که: اگر انسان، که گل سر سبد موجودات این جهان است، سر تا پا نیاز به او است، حال بقیه موجودات روشن است، و به تعبیر دیگر، بقیه نیز در علت فقر که همان امکان وجود باشد، با انسان شریک اند.

علاوه، سخن از خصوص انسان به خاطر این است که، هدف این بوده: انسان را از مرکب غرور پیاده سازد، و به نیازش در همه حال، و در همه چیز و در همه جا، به خدا توجه دهد، همان توجهی که، ریشه اصلی صفات فضیله و ملکات اخلاقی است، همان توجهی که، رمز تواضع، ترک ظلم و ستم، ترک غرور و کبر و نخوت، و ترک بخل و حرص و حسد، و انگیزه تواضع در برابر حق، می باشد.

در آیه بعد، برای تأکید همین فقر و نیاز انسانها، به او می فرماید: «اگر بخواهد شما را می برد، و خلق جدیدی را می آورد» (إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ).

بنابراین، او نیازی به شما و عبادتتان ندارد، و این شما هستید که به او نیازمندید.

این آیه، نظیر مطلبی است که در آیه ۱۳۳ سوره «انعام» آمده، آنجا که می فرماید: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَتَشَاءُكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ: «پروردگار تو بی نیاز و مهربان است، اگر

بخواهد شما را می برد، و به جای شما هر کس را بخواهد جانشین می سازد، همان گونه که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد».

او، نه نیازی به طاعت شما دارد، و نه بیمی از گناهانتان، و در عین حال رحمت واسعه او همه شما را در بر گرفته است، نه از میان رفتن تمام جهان چیزی از عظمت او می کاهد، و نه آفرینش این عالم، چیزی بر مقام کبریائی او افزوده.

و در آخرین آیه، باز به عنوان تأکید مجدد می فرماید: «و این کار برای خدا ناممکن نیست» (وَ مَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ).

آری، او هر چه را اراده کند، به آن فرمان می دهد: موجود باش! آن نیز بلافاصله موجود می شود، انسان که سهل است، این سخن درباره تمام عالم هستی صادق است. به هر حال، اگر به شما دستور ایمان و اطاعت و پرستش می دهد، همه برای خود شما است، و سود و برکات آن عائد خود شما می گردد.

آخرین آیه مورد بحث، به پنج «نکته» در ارتباط با آیات قبل اشاره می کند: نخست این که، در آیات گذشته آمده بود: «اگر خدا بخواهد شما را می برد و قوم دیگری را به جای شما می آورد» این سخن، ممکن است برای بعضی این سؤال را به وجود آورد که، مخاطبین این آیه، همه از افراد گنهکار نیستند، چرا که در هر عصر و زمانی مؤمنان صالحی وجود داشته و دارند، آیا ممکن است آنها نیز گرفتار عواقب گناهان دیگران شوند، و محکوم به فنا گردند؟ اینجاست که می فرماید: «هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد» (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى).

«وزر» به معنی سنگینی است، و از «وَزَر» (بر وزن نظر) گرفته شده که به معنی پناهگاه در کوه است، و گاه به معنی مسئولیت نیز آمده است، چنان که «وزیر» را از این نظر، وزیر می گویند که، بار مسئولیت سنگینی بر دوش می کشد، «موازره» نیز به معنی معاونت است، چرا که هر کسی به هنگام معاونت، قسمتی از بار دیگری را بر دوش می کشد.

این جمله، که یکی از پایه های اساسی در اعتقادات اسلامی است، در حقیقت از یکسو، ارتباط به عدل خداوند دارد، که هر کس را در گرو کار خود می شمرد، به سعی ها و تلاشهای او پاداش می دهد، و به گناهان او کیفر.

و از سوی دیگر، به شدت مجازات روز رستاخیز، اشاره دارد، که احدی حاضر نمی شود بار گناه دیگری را بر دوش گیرد، هر چند فوق العاده به او علاقه داشته باشد.

توجه به این معنی، تأثیر زیادی در خودسازی انسانها دارد، که: هر کس مراقب خویش باشد، هرگز به بهانه این که: اطرافیان او یا جامعه او فاسد است تن به فساد ندهد، و آلودگی محیط را مجوزی بر آلودگی خویش، نشمرد، چرا که هر کس بار گناه خود را بر دوش می کشد.

و از سوی سوم، این درک و دید را به انسانها می دهد که، حساب خداوند با جامعه ها حساب مجموع و یکپارچه نیست، بلکه هر کسی مستقلاً مورد محاسبه قرار می گیرد، یعنی اگر هم در رابطه با پاکسازی خویشتن، و هم مبارزه با فساد انجام وظیفه کرده باشد، هیچ ترس و وحشتی بر او نیست، هر چند تمام جهانیان غیر از او آلوده کفر، شرک، ظلم و گناه باشند.

اصولاً هیچ برنامه تربیتی، بدون توجه دادن به این اصل اساسی مؤثر نخواهد افتاد (دقت کنید).

در جمله دوم، همین مسأله را به صورت دیگری مطرح می کند، می گوید: «اگر فرد سنگین باری دیگری را دعوت به حمل گناهانش کند، چیزی از گناه و مسئولیت او را حمل نخواهد کرد، هر چند از نزدیکان و بستگان او باشد» (وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ). (۱)

در حدیثی آمده است که، «در قیامت مادر و فرزندی را می آورند که هر دو بار سنگینی از گناه بر دوش دارند، مادر از فرزند تقاضا می کند، در عوض آن همه زحمات که در دنیا برای تو کشیدم، مقداری از بار مسئولیت گناه مرا بر دوش گیر، فرزند به مادر می گوید: از من دور شو، که من از تو گرفتارترم!» (۲)

در اینجا این سؤال پیش می آید که: آیا این آیه با آنچه در روایات فراوان درباره سنت «حسنة» و «سینة» وارد شده، منافات ندارد؟ چرا که این روایات می گوید: «هر کس سنت نیکویی بگذارد، اجر تمام کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته خواهد شد، بی آن که از پاداش آنها کاسته شود، و کسی که سنت بدی بگذارد و زر کسانی که به آن عمل کنند بر او خواهد بود، بی آن که از گناه آنها کاسته شود».

ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: در

۱ - «مُثْقَلَةٌ» به معنی «سنگین بار» است، و منظور در اینجا کسی است که بار گناهان بر دوش می کشد، و «حِمْل» (بر وزن شعر) به گفته «راغب» در «مفردات» باری است که بر پشت حمل می شود، در مقابل «حَمْل» (بر وزن حمد) که باری است که بر شکم حمل می شود، مانند «جنین»، و یا آبھائی که در دل ابرها قرار دارد، و یا میوه ای که بر درخت است، و چون در آیه مورد بحث، گناه تشبیه به باری شده که بر دوش کشیده می شود، حمل به کسر حاء گفته شده.

۲ - گرچه این حدیث، در تفاسیر مختلف گاهی از «فضیل بن عیاض» و گاهی از «ابن عباس» نقل شده، ولی بعید به نظر می رسد که آنها این سخن را از خود گفته باشند، ممکن است اصل حدیث از پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد (به تفسیر «ابوالفتح رازی» و «قرطبی» و «روح البیان» مراجعه شود).

صورتی گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند که، هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، اما اگر از طریق ایجاد سنت، یا معاونت و کمک، یا تشویق و ترغیب، سهمی در ایجاد آن عمل داشته باشد، مسلماً عمل او محسوب می شود، و در آن شریک و سهیم است.

بالاخره، در سومین جمله، پرده از این حقیقت بر می دارد که، انذارهای پیامبر(صلی الله علیه و آله) تنها در دل‌های آماده اثر می گذارد، می فرماید: «تو فقط کسانی را انذار می کنی، که از پروردگار خود در غیب و پنهانی می ترسند، و نماز را بر پا می دارند» (إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ).

تا در دلی خوف خدا نباشد، و در نهان و آشکار احساس مراقبت یک نیروی معنوی بر خود نکند، و با انجام نماز - که قلب را زنده می کند و به یاد خدا می دارد، به این احساس درونی مدد نرساند - انذارهای انبیاء و اولیاء بی اثر خواهد بود.

در آغاز کار که انسان هیچ عقیده ای را انتخاب نکرده و ایمان نیاورده، اگر روح حقجوئی و حق طلبی نداشته باشد، و احساس مسئولیت در برابر شناخت واقعیتها نکند، گوش به دعوت انبیاء فرا نخواهد داد، و در آیات پروردگار در جهان هستی نمی اندیشد!

در جمله چهارم، باز به این حقیقت بر می گردد که، خدا از همگان بی نیاز است و می افزاید: «هر کس پاکی و تقوا پیشه کند، نتیجه این پاکی به خود او باز می گردد» (وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ).

و سرانجام در پنجمین و آخرین جمله، هشدار می دهد: اگر نیکان و بدان به نتایج اعمال خود در این جهان نرسند، مهم نیست، چرا که «بازگشت همگی به سوی خدا است» و سرانجام حساب همه را خواهد رسید! (وَأِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ).

- ۱۹ - مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ
 ۲۰ - وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ
 ۲۱ - وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ
 ۲۲ - وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ
 ۲۳ - إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ

ترجمه:

- ۱۹ - و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند.
 ۲۰ - و نه ظلمتها و روشنائی.
 ۲۱ - و نه سایه (آرام بخش) و باد داغ و سوزان!
 ۲۲ - و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند. خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می‌رساند، و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته اند برسانی!
 ۲۳ - تو فقط اذار کننده ای (و اگر ایمان نیاورند نگران نباش).

تفسیر:

نور و ظلمت یکسان نیست!

به تناسب بحثهایی که پیرامون ایمان و کفر در آیات گذشته بود، در آیات مورد بحث، چهار مثال جالب برای «مؤمن» و «کافر» ذکر می‌کند، که آثار «ایمان»

و «کفر» به روشن ترین وجه در آن مجسم شده است: در نخستین مثال «کافر» و «مؤمن» را به «نابینا» و «بینا» تشبیه کرده، می گوید: «هرگز اعمی و بینا مساوی نیستند» (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ). «ایمان» نور است و روشنی بخش، و به انسان در جهان بینی، اعتقاد، عمل، و تمام زندگی روشنائی و آگاهی می دهد، اما «کفر» ظلمت است و تاریکی، و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است، و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری.

قرآن مجید در آیه ۲۵۷ سوره «بقره» در همین زمینه، حَقُّ مطلب را ادا کرده می گوید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: «خداوند ولی، راهنما و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی ها به روشنائی، هدایت می کند، اما ولی و سرپرست کافران، طاغوت است، که آنها را از روشنائی به ظلمتها می کشاند، آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می مانند!»

و از آنجا که چشم بینا به تنهایی کافی نیست، باید روشنائی و نوری نیز باشد، تا انسان با کمک این دو عامل، موجودات را مشاهده کند، در آیه بعد می افزاید: «و نه تاریکی ها با نور برابرند» (وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ).

چرا که «تاریکی» منشاء گمراهی است، «تاریکی» عامل سکون و رکود است، تاریکی عامل انواع خطرات می باشد، اما «نور» و روشنائی منشاء حیات، زندگی، حرکت، جنبش و رشد و نمو و تکامل است، که اگر نور از میان برود، تمام انرژی ها در جهان خاموش می شوند، و مرگ، سراسر عالم ماده را فرا

می گیرد، و چنین است نور ایمان در جهان معنی، که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می باشد.

سپس می افزاید: «هرگز سایه (آرام بخش) با باد داغ و سوزان یکسان نیستند» (وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ).

مؤمن در سایه ایمانش، در آرامش و امن و امان به سر می برد، اما کافر به خاطر کفرش، در ناراحتی و رنج می سوزد.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «حَرُور» (بر وزن قبول) به معنی باد داغ و سوزان است (بادی مرگبار و خشک کننده).

بعضی آن را به معنی «باد سموم» دانسته اند، و بعضی به معنی شدت حرارت آفتاب. «زمخشری» در «کشاف» می گوید: «سموم» به بادهای موزی و کشنده ای می گویند که، در روز می‌وزد، اما «حرور» به همین بادهای گفته می شود، اعم از این که: در روز باشد، یا در شب، به هر حال، چنین بادی کجا و سایه خنک و نشاط آفرین، که روح و جسم انسان را نوازش می دهد کجا؟

و سرانجام در آخرین تشبیه می گوید: «و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند!» (وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ).

مؤمنان زندگانند، و دارای تلاش، کوشش و حرکت و جنبش، رشد و نمو دارند، شاخه و برگ و گل و میوه دارند، اما کافر همچون چوب خشکیده ای است که، «نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه دارد» و جز برای سوزاندن مفید نیست.

در آیه ۱۲۲ سوره «انعام» می خوانیم: أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا: «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم، و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود، همچون کسی است که تا ابد، در ظلمات غوطه‌ور است، و هرگز از آن خارج نمی شود»؟!

و در پایان آیه، می افزاید: «خداوند هر کس را بخواهد شنوا می سازد، تا دعوت حق را به گوش جان بشنود، و به ندای منادیان توحید لبیک گوید» (إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ). «و تو هرگز نمی توانی، سخن خود را به گوش مردگانی که در قبرها خفته اند برسانی!» (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ).

فریاد تو هر قدر رسا، و سخنان هر اندازه دلنشین، و بیانت هر مقدار گویا باشد، مردگان از آن چیزی درک نمی کنند، و کسانی که بر اثر اصرار در گناه، و غوطه‌ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد، روح انسانی خود را از دست داده اند، مسلماً آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند.

بنابراین، از عدم ایمان آنها نگران نباش، و بی تابی مکن، وظیفه تو ابلاغ و انداز است «تو تنها بیم دهنده ای» (إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ).

نکته ها:

۱ - آثار ایمان و کفر

می دانیم قرآن برای مرزهای جغرافیائی و نژادی و طبقاتی و مانند آن، که انسانها را از یکدیگر جدا می کند، اهمیتی قائل نیست، تنها مرز را مرز «ایمان» و

«کفر» شمرده است، و به این ترتیب، تمام جامعه انسانی را به دو گروه «مؤمن» و «کافر» تقسیم می کند.

قرآن در معرفی «ایمان» در موارد متعددی آن را تشبیه به «نور» کرده است، و «کفر» را به «ظلمت» و تاریکی، و این تشبیه، زنده ترین معرف برای برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد. (۱)

«ایمان»، یک نوع درک و دید باطنی است، یک نوع، علم و آگاهی توأم با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است، یک نوع، باور که در اعماق جان انسان نفوذ می کند، و سرچشمه فعالیت های سازنده، می شود.

اما «کفر»، جهل است و ناآگاهی و ناباوری، که نتیجه آن عدم تحریک و فقدان احساس مسئولیت و حرکت های شیطانی و مخرب است.

این را نیز می دانیم که «نور» در جهان ماده، مبدأ هرگونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان، حیوان و گیاه است، و به عکس «ظلمت» و تاریکی عامل خاموشی و خواب، و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است.

بنابراین، جای تعجب نیست که در آیات فوق، یک جا «ایمان» و «کفر» به «نور» و «ظلمت»، و جای دیگر به «حیات» و «مرگ»، یک جا به «سایه آرام بخش» و «باد سموم» و جای دیگر، «مؤمن» و «کافر» به «بینا» و «نابینا» تشبیه گردیده است.

و همه گفتنی ها در ضمن این چهار تشبیه، بیان شده.

راه دور نرویم، هنگامی که با یک فرد «مؤمن» نشست و برخاست می کنیم، اثر این نور را در تمام وجودش احساس می نمائیم، افکارش روشنی بخش است، سخنانش درخشنده است، اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات

۱ - به آیات ۲۵۷ بقره، ۱۵ و ۱۶ مائده، ۱ و ۵ ابراهیم، ۲۲ زمر، ۹ حدید و ۱۱ طلاق مراجعه شود.

واقعی آشنا می سازد.

اما «کافر» از تمام وجودش ظلمت می بارد، جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی اندیشد، فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصیش فراتر نمی رود، در لابلای شهوات غوطه‌پور است، و همنشینی او قلب و روح انسان را در امواج ظلمات فرو می برد که: همدمیِ مرده، دهد مردگی صحبت افسرده، دل افسردگی!

و به این ترتیب، آنچه را که قرآن در این آیات بیان کرده به طور محسوس و ملموس قابل درک است.

۲ - آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟

با توجه به آنچه در آیات فوق آمده، دو سؤال مطرح می شود:

نخست این که: چگونه قرآن می گوید: تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی؟ با این که: در حدیث معروفی آمده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز جنگ «بدر» دستور داد، اجساد کفار را بعد از پایان جنگ، در چاهی بیفکنند، سپس آنها را صدا زده فرمود: هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي اللَّهُ حَقًّا! «آیا شما آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود به حق یافتید؟ من که آنچه را خداوند به من وعده داده بود، به حق یافتم».

در اینجا «عمر» اعتراض کرد گفت: ای رسول خدا! چگونه با اجساد سخن می گوئی که روح در آنها نیست؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مَا أَنتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَرُدُّوا شَيْئًا! «شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی شنوید، چیزی که هست آنها توانائی

پاسخگوئی را ندارند» (۱).

و یا این که، یکی از آداب میت این است که عقائد حق، به او تلقین داده شود، این با آیات مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: آیات مورد بحث سخن از عدم درک مردگان به طور عادی و طبیعی می گوید، اما روایت جنگ «بدر» یا «تلقین میت» مربوط به شرائط فوق العاده است، که خداوند سخنان پیامبرش را به طور فوق العاده به گوش آن مردگان می رساند.

به تعبیر دیگر، ارتباط انسان در جهان برزخ، با عالم دنیا قطع می شود، جز در مواردی که خداوند فرمان می دهد، این ارتباط برقرار گردد، به همین دلیل در شرایط عادی، ما نمی توانیم ارتباط با مردگان پیدا کنیم.

سؤال دیگر این که: اگر صدای ما به گوش مردگان نمی رسد، سلام بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) و توسل به آنها و زیارت قبورشان، و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا چه مفهومی دارد؟

جمعی از وهابی ها که عموماً به جمود فکری معروفند نیز، با تکیه بر همین پندار از ظواهر ابتدائی، بی آن که آیات دیگر قرآن را بررسی کنند، و به احادیث بسیاری که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده واقعی بنهند، مسأله توسل را نفی کرده، و به گمان خود خط بطلان بر آن کشیده اند.

پاسخ این سؤال، نیز از آنچه در پاسخ سؤال اول گفتیم، روشن می شود، زیرا حساب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مردان خدا، از دیگران جدا است، آنها همانند «شهداء» (بلکه در صف مقدم بر آنان) قرار دارند، و زندگان جاویدند، و به مصداق: أَحْيَاءٌ عِنْدَ

۱ - تفسیر «روح البیان»، ذیل آیات مور بحث، در «صحیح بخاری» نیز همین حدیث با اندک تفاوتی آمده است («صحیح بخاری»، جلد ۵، صفحه ۹۷، باب قتل «ابی جهل»).

رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: «از روزیهای پروردگار بهره می گیرند» و به فرمان خداوند، ارتباط خود را با این جهان حفظ می کنند، همان گونه که در این جهان می توانند با مردگان - همچون کشتگان «بدر» - ارتباط برقرار سازند.

روی همین جهت، در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است، می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان(علیهم السلام) سخن کسانی را که از دور و نزدیک بر آنها سلام می فرستند، می شنوند، و به آنها پاسخ می گویند، و حتی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارند.(۱)

قابل توجه این که: ما مأموریم در تشهد نماز سلام بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) بفرستیم، و این اعتقاد همه مسلمین، اعم از شیعه و اهل سنت است، چگونه ممکن است او را مخاطب سازیم، به چیزی که هرگز آن را نمی شنود؟!

در روایات متعددی، در «صحیح مسلم» از «ابو سعید خدری» و «ابو هریره» از شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: «مردگان خود را تلقین لا اله الا الله کنید».(۲)

در «نهج البلاغه» نیز، به مسأله برقرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده، که علی(علیه السلام) با ارواح مؤمنانی که در قبرستان پشت «کوفه» بودند سخن گفت.(۳)

۳ - تنوع تعبیرات، بخشی از فصاحت است

۱ - «کشف الارتیاب»، صفحه ۱۰۹ - در ذیل آیه ۱۰۵ سوره «توبه» نیز اشاره به روایات «عرض اعمال» کردیم (به جلد ۸ تفسیر «نمونه» صفحه ۱۲۵ مراجعه شود).

۲ - «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۶۳۱، کتاب الجنائز، احادیث ۱ و ۲.

۳ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۳۰.

در تشبیهات چهارگانه ای که در آیات فوق آمده، تعبیرات کاملاً متفاوتی دیده می شود، مثلاً «اعمی» و «بصیر» و «ظل» و «حرور» به صورت مفرد آمده، در حالی که «احیاء» و «اموات» هر دو به صورت جمع است و «ظلمات» و «نور»، یکی مفرد و دیگری به صورت جمع. از سوی دیگر، در تشبیه اول و دوم، آنچه جنبه منفی دارد، مقدم داشته شده، (اعمی و ظلمات) در حالی که در تشبیه سوم و چهارم آنچه جنبه مثبت دارد، تقدم یافته (ظل و احیاء). از سوی سوم، در تشبیه اول، حرف نفی تکرار نشده، در حالی که در تشبیهات سه گانه دیگر، تکرار شده است.

از سوی چهارم، جمله «ما یستوی» تنها در تشبیه اول و آخر آمده، و در بقیه اثری از آن نیست. بعضی از مفسران نکاتی برای این تفاوتها ذکر کرده اند، که بعضی قابل ملاحظه است و بعضی قابل ایراد.

از جمله نکاتی که قابل ملاحظه است، این است که: جمع بودن «ظلمات» و مفرد بودن «نور»، به خاطر آن است که، «ظلمت» یعنی کفر، شعب فراوانی دارد، اما حقیقت ایمان و توحید یکی بیش نیست، «ایمان» همچون خط مستقیم است، که در میان دو نقطه، جز یک خط مستقیم وجود ندارد، اما «ظلمت کفر» همچون خطوط انحرافی است، که در میان دو نقطه، هزاران هزار خط انحرافی موجود است.

و نیز تقدیم جنبه های منفی، در دو مثال اول، اشاره به آغاز اسلام است، که مردم از نابینائی جاهلیت و ظلمات شرک به روشنائی و بینائی اسلام هدایت یافتند، و اما دو مثال دیگر، اشاره به مراحل دیگر است که، اسلام ریشه های خود

را در سرزمین دلها محکم کرده بود، و جنبه های اثباتی خود را در جامعه گسترده ساخت. اما از اینها که بگذریم، اصولاً تنوع در بیان، روح و طراوت خاصی به سخن می دهد، و آن را دلنشین و زیبا و جالب می سازد، در حالی که تکرار یک نواخت - جز در موارد استثنائی - لطافت سخن را می گیرد، به همین دلیل، همیشه فصیحان و بلیغان سعی دارند، تعبیرات گفتار خود را متنوع و دلنشین سازند، و می دانیم قرآن در اعلی درجه فصاحت و بلاغت است. بنابراین، اگر نکته دیگری جز رعایت فصاحت در کار نبود، همین معنی کافی بود، هر چند ممکن است آیندگان به اسرار دیگری جز آنچه گفتیم دست یابند، که امروز از ما پوشیده است.

* * *

- ۲۴ إِنْ أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ
- ۲۵ وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
- ۲۶ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

ترجمه:

- ۲۴ - ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم؛ و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است!
- ۲۵ - اگر تو را تکذیب کنند (عجب نیست)؛ کسانی که پیش از آنان بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند؛ آنها با دلائل روشن و کتابهای موعظه و کتب آسمانی روشنگر به سراغ آنان آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند).
- ۲۶ - سپس کافران را گرفتم؛ مجازات من نسبت به آنان چگونه بود؟!

تفسیر:

اگر کوردلان ایمان نیاورند عجب نیست

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم: افرادی هستند همچون مردگان و نابینایان، که سخنان انبیاء در دل آنان، کمترین اثری ندارد، به دنبال آن، در آیات مورد بحث، برای این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در این زمینه دلداری دهد، تا زیاد غمگین و ناراحت نگردد، نخست می فرماید: «ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم، و هیچ امتی در گذشته نبود، مگر این که انذارکننده ای داشت» (إِنَّا

أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ).

همین قدر که در انجام وظیفه «بشارت» و «انذار» کوتاهی نکنی برای تو کافی است، تو ندای خود را به گوش آنان برسان، به پادشاهای الهی بشارت ده، و از کیفرهای پروردگار آنها را بترسان، خواه پذیرا شوند، یا بر سر عناد و لجاج بایستند.

قابل توجه این که: در آخرین آیه بحث گذشته، فرمود: «إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ»، ولی در نخستین آیه مورد بحث، می گوید: «ما تو را بشیر و نذیر به حق فرستادیم» اشاره به این که: اگر تو انذارکننده ای، از سوی خودت این کار را نمی کنی، این مأموریتی است که ما بر عهده ات گذارده ایم.

و اگر در آیه گذشته، تنها روی انذار تکیه شده بود، به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که، همچون مردگان قبرستان، پذیرای هیچ سخنی نبودند، اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان می کند، که دارای هر دو جنبه بشارت و انذار است، منتها در پایان این آیه، مجدداً روی «نذیر» تکیه می کند؛ چرا که بخش اصلی دعوت انبیاء، در برابر مشرکان و ظالمان از طریق «انذار» بوده است.

«خَلَا» از ماده «خلاء»، در اصل به معنی مکانی است که ساتری در آن نباشد، این واژه، هم در مورد زمان به کار می رود، و هم مکان، و از آنجا که زمان در گذر است، به ازمنه گذشته «ازمنه خالی» گفته می شود، زیرا اکنون اثری از آنها نیست، و دنیا از آن خالی شده است.

بنابراین، جمله «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»، به این معنی است که: هر امتی از امتهای پیشین، انذارکننده ای داشته است.

این نکته نیز قابل توجه است که: بر طبق آیه فوق، تمام امتها دارای

انذارکننده الهی یعنی پیامبر بوده اند، هر چند بعضی آن را به معنی وسیعتری گرفته اند، که شامل علما و دانشمندانی که مردم را انذار می کنند، نیز می شود، ولی این معنی بر خلاف ظاهر آیه است.

اما به هر حال، معنی این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها به گوش جمعیتها برسد، کافی است؛ چرا که قرآن می گوید: «خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (در آنها انذارکننده ای بود، و نمی گوید «منها» یعنی از میان خود آنها).

بنابراین، آنچه در آیه فوق می خوانیم، منافاتی با آیه ۴۴ سوره «سبأ» ندارد که می گوید: وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ: «ما قبل از تو هیچ انذارکننده ای به سوی مشرکان مکه نفرستاده بودیم».

در اینجا منظور انذارکننده از میان خود آنها است، در حالی که در آیه قبل، منظور وصول دعوت پیامبران به آنها است.

در آیه بعد می افزاید: «اگر تو را تکذیب کنند، عجب نیست و غمگین مباش؛ زیرا کسانی که قبل از آنها بودند نیز، پیامبرانشان را تکذیب کردند، در حالی که فرستادگان آنها، با معجزات و دلائل روشن، و کتابهای محتوی پند و اندرز، و کتابهای آسمانی مشتمل بر احکام و قوانین روشنی بخش، به سراغشان آمدند» (وَ اِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالْزُبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ).

تنها تو نیستی که با داشتن معجزات و کتاب آسمانی، مورد تکذیب این قوم جاهل قرار گرفته ای، پیامبران پیشین نیز با این مشکل دست به گریبان بودند، بنابراین، غمگین مباش و محکم در مسیر خود گام بردار، و بدان آنها که باید

بپذیرند، می پذیرند.

در این که: فرق میان «بینات»، «زبر» و «کتاب منیر» چیست؟ مفسران نظرات مختلفی اظهار داشته اند، که از همه روشن تر دو تفسیر زیر است:

۱ - «بینات» به معنی دلائل روشن و معجزاتی است که حقانیت پیامبر را به ثبوت می رساند، اما «زبر» جمع «زبور» به معنی کتاب هائی است که خط آنها با استحکام نوشته شده (همچون نوشته بر سنگ و مانند آن)، که در اینجا کنایه از استحکام مطالب آن است. (۱)

و به هر حال، اشاره به کتاب هائی است که قبل از موسی (علیه السلام) نازل شده، در حالی که «کتاب منیر» اشاره به کتاب موسی و کتب آسمانی دیگری است که بعد از آن نازل گردیده (زیرا در قرآن مجید در سوره «مائده» آیات ۴۴ و ۴۶ از «تورات» و «انجیل» به عنوان هدایت و نور، یاد شده، و در آیه ۱۵ همان سوره در مورد قرآن مجید تعبیر «نور» نیز آمده است).

۲ - منظور از «زبر» آن قسمت از کتب انبیاء است، که تنها محتوی پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده (مانند «زبور» داود) و اما «کتاب منیر» آن دسته از کتاب های آسمانی است که، دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف اجتماعی و فردی است، مانند «تورات»، «انجیل» و «قرآن» و این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد.

در آخرین آیه مورد بحث، به کیفر دردناک این گروه، اشاره کرده می فرماید: چنان نبود که آنها از کیفر الهی مصون بمانند، و دائماً به تکذیب های خود ادامه

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «زَبَرْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُهُ كِتَابَةً عَظِيمَةً وَ كُلُّ كِتَابٍ غَلِيظٌ الْكِتَابَةُ يُقَالُ لَهُ زَبُورٌ» (مفردات، ماده زبر).

دهند، «سپس، کافران را گرفتیم و سخت مجازات کردم» (ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا). (۱)
 عده ای را گرفتار طوفان ساختیم، گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر، و جمعی را به وسیله
 صیحه آسمانی، صاعقه و زلزله در هم کوبیدیم!
 سپس، در پایان، برای تأکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می گوید: «مجازات من نسبت
 به آنها چگونه بود؟! (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

این درست به آن می ماند که، شخصی عمل مهمی را انجام می دهد، و بعد از حاضران، سؤال
 می کند، کار من چگونه بود؟

به هر حال، این آیات از یکسو، به تمام رهروان راه الله و مخصوصاً رهبران و پیشوایان راستین
 هر امتی در هر عصر و زمان، دلداری و دلگرمی می دهد، که از نغمه های مخالف، دلسرد، و
 مأیوس نشوند، و بدانند دعوت های الهی همیشه با مخالفت های شدید از سوی متعصبان لجوج
 و سودجویان ستمگر مواجه بوده، و در عین حال طالبان دلسوز و عاشقان پاکبازی، نیز بوده اند
 که در کنار داعیان راه حق جان فشانی می کردند.

و از سوی دیگر، تهدیدی است برای این مخالفان لجوج، که بدانند برای همیشه نمی توانند به
 اعمال ننگین و مخرب خود ادامه دهند، دیر یا زود کیفرهای الهی دامانشان را خواهد گرفت.

۱ - «أَخَذْتُ» از ماده «أَخَذَ» به معنی گرفتن است، ولی در این موارد کنایه از مجازات است،
 زیرا گرفتن و دستگیر کردن، مقدمه مجازات می باشد.

۲۷ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا
 أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ
 سُودٌ

۲۸ وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى
 اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ

ترجمه:

۲۷ - آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه هائی رنگارنگ (از زمین) خارج ساختیم و از کوهها نیز (به لطف پروردگار) جاده هائی آفریده شده، سفید و سرخ و به رنگهای مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه.

۲۸ - و از انسانها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با رنگهای مختلف، (آری) حقیقت چنین است. از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند؛ خداوند توانا و آمرزنده است!

تفسیر:

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود!

بار دیگر در این آیات، به مسأله «توحید» باز می گردد، و صفحه تازه ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسانها می گشاید، تا پاسخی دندان شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد.

در این صفحه زیبا، از این کتاب بزرگ آفرینش، تنوع موجودات بی جان، و

چهره های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان، مورد توجه قرار گرفته، که چگونه خداوند «از آب بی رنگ صدهزاران رنگ» پدید آورده، و از عناصر معین و محدود، موجودات کاملاً متنوع، که هر یک از دیگری زیباتر است آفریده. این نقاش چیره دست، با یک قلم و یک مرکب، انواع نقشها را ابداع کرده، که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می کند.

نخست می گوید: «آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی نازل کرد، و به وسیله آن میوه هائی با الوان مختلف به وجود آوردیم؟» (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا).

شروع این جمله، با استفهام تقریری، ضمن تحریک حس کنجکاوی انسانها، اشاره به این است که، این مطلب آن چنان روشن و آشکار است که هر کس بنگرد می بیند، آری، می بیند که از آب و زمین واحد، یکی بی رنگ و دیگری تنها دارای یک یا چند رنگ، این همه رنگهای مختلفی از میوه های گوناگون، گلهای زیبا، برگها و شکوفه ها، در چهره های مختلف به وجود آمده است.

«الوان» ممکن است به معنی رنگهای ظاهری میوه ها باشد، که حتی در یک نوع میوه مانند سیب، الوان گوناگونی وجود دارد، تا چه رسد به میوه های مختلف، و ممکن است، کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها بوده باشد، تا آنجا که حتی در یک نوع میوه، باز اصناف گوناگونی وجود دارد، چنان که مثلاً در انگور، شاید بیش از ۵۰ نوع، و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد!

جالب این که: آیه فوق در آغاز می گوید: «خداوند از آسمان آبی فرستاد» (به صورت فعل غائب) سپس اضافه می کند: «ما به وسیله آن میوه های رنگارنگی خارج ساختیم» (به صورت متکلم) این طرز تعبیر، منحصر به این آیه نیست، در

مواردی دیگر از قرآن مجید نیز، همانند آن دیده می شود، گوئی بیان جمله نخست، درک و معرفت جدیدی درباره خدا به مخاطب می دهد، و با این درک و شناخت در پیشگاه خدا حاضر می شود، و در حضور با آنها سخن می گوید.

در دنباله آیه، به تنوع طرقی که در کوهها وجود دارد، و سبب شناخت جاده ها از یکدیگر می شود اشاره کرده، می گوید: «از کوهها نیز جاده هائی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ، با رنگ هائی متفاوت و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه» (وَمِنْ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ). (۱)

این تفاوت الوان، از یکسو، زیبایی خاصی به کوهها می بخشد، و از سوی دیگر، سببی برای پیدا کردن راهها و گم نشدن در جاده های پرپیچ و خم کوهستانی است، و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

«جُدَد» جمع «جُدَّة» (بر وزن غده) به معنی جاده و طریق است.

«بَيض» جمع «ابيض» به معنی سفید و «حُمْر» جمع «احمر» به معنی سرخ است.

«غَرَابِيب» جمع «غَرِيب» (بر وزن کبریت) به معنی سیاه پر رنگ است، و این که: عرب به کلاغ «غراب» می گوید، نیز از همین جهت است.

بنابراین ذکر کلمه «سود» که آن نیز جمع «اسود» به معنی سیاه است، پشت سر آن تأکیدی است بر معنی سیاهی شدید بعضی از جاده های کوهستانی. (۲)

۱ - بعضی این جمله را جمله «استینافیه» دانسته اند («من الجبال» خبر مقدم و «جدد» مبتدای مؤخر است).

و بعضی گفته اند در تقدیر چنین است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدًا بَيضًا وَ حُمْرًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا».

۲ - به طوری که بعضی از کتب لغت مانند «لسان العرب» و بعضی از مفسران تصریح کرده اند: «سود» در آیه بالا، بدل از «غرابیب» است، زیرا در مورد رنگها تأکید مقدم نمی شود (توجه داشته باشید: تأکید بیشتری از نظر سیاهی در بر دارد تا «سود») لذا گفته اند در اصل، «سود غرابیب» بوده است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که: خود کوهها همانند خطوط و جاده هائی است که بر سطح زمین، کشیده شده است، که مخصوصاً از فاصله های دور کاملاً محسوس است، خطوطی است که، بعضی سفید، بعضی سرخ رنگ و بعضی سیاه پر رنگ است، خطوطی است که دست تقدیر پروردگار بر چهره زمین ترسیم کرده. (۱)

به هر حال، ساختمان کوهها با رنگهای کاملاً متفاوت از یکسو، و جاده های کوهستانی با الوان گوناگون، از سوی دیگر، نشانه دیگری از عظمت و قدرت و حکمت او است، که هر لحظه به شکلی در می آید، و هر زمان به لباس دگری خود را می آراید.

در آیه بعد، مسأله تنوع الوان را در انسانها و جانداران دیگر مطرح کرده می گوید: «از انسانها و جنبندگان و چهار پایان نیز افرادی آفریده شده، که رنگهای متفاوتی دارند» (وَمِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ).

آری، انسانها با این که همه از یک پدر و مادرند، دارای نژادها و رنگهای کاملاً متفاوتند، بعضی سفید، همچون برف، بعضی سیاه، همچون مُرْکَب، حتی در یک نژاد نیز تفاوت در میان رنگها بسیار است، بلکه فرزندان دوقلو هم، که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده، و از آغاز در آغوش هم بوده اند، با دقت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملاً یکسان نیستند، با این که: از یک پدر و یک مادر و در یک زمان نطفه آنها منعقد شده، و از یک نوع غذا تغذیه کرده اند. گذشته از چهره ظاهری، رنگهای باطنی آنها، و خلق و خویهای آنها، و صفات و ویژگیهای آنان و استعداد و ذوقهایشان، کاملاً متنوع و مختلف است، تا

مجموعاً یک واحد منسجم با تمام نیازمندیها را به وجود آورد. در جهان جنبندگان، هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده، حیوانات دریائی، و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد، که هر کدام با ویژگیها و عجائب خلقتشان، نشانه ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.

هنگامی که به یک باغ وحش بزرگ، قدم می گذاریم، با این که بیش از جزئی از هزاران جزء، از موجودات زنده جهان در آنجا حضور ندارد، چنان مات و مبهوت و مسحور و مجذوب می شویم، که بی اختیار لب به ستایش خداوندگاری که، این همه نقش عجب را بر در و دیوار وجود زده است، می گشائیم.

پس از بیان این نشانه های توحیدی، در پایان به صورت یک جمع بندی، می گوید: «آری مطلب چنین است» (كَذَلِكَ). (۱)

و از آنجا که بهره گیری از این آیات بزرگ آفرینش، بیش از همه، برای بندگان خردمند و دانشمند است، در دنباله آیه می فرماید: «تنها بندگان عالم و دانشمندانند، که از خدا می ترسند» (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ).

آری، از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت، یعنی «ترس از مسؤولیت، توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می گردند، این حالت «خشیت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت

۱ - در این که «كَذَلِكَ» چه محلی از اعراب دارد، احتمالات مختلفی داده اند، بعضی آن را یک جمله مستقل دانسته اند که در تقدیر چنین بوده: (الْأَمْرُ كَذَلِكَ) و ما در تفسیر، همین معنی را انتخاب کردیم، چون جالبتر و مناسبتر است.

ولی بعضی، آن را به جمله قبل زده اند و گفته اند: معنی چنین است: «كَمَا أَنَّ الثَّمَرَاتِ وَجُدَدَ الْجِبَالِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا كَذَلِكَ النَّاسُ وَالدَّوَابُّ وَالْأَنْعَامُ». این احتمال نیز داده شده که مربوط به جمله بعد باشد و معنی چنین است: «كَذَلِكَ تَخْتَلِفُ أحوالُ الْعِبَادِ فِي الْخَشْيَةِ».

پروردگار، و هدف آفرینش است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «خشیت» به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم، و غالباً در مواردی به کار می رود که، از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد. و لذا در قرآن مجید، این مقام، مخصوص عالمان شمرده شده است.

کراراً گفته ایم، ترس از خدا، به معنی ترس از مسئولیت هائی است که انسان در برابر او دارد، ترس از این که: در ادای رسالت و وظیفه خویش، کوتاهی کند، و از این گذشته، اصولاً، درک عظمت، آن هم عظمتی که نامحدود و بی پایان است برای موجود محدودی، همچون انسان، خوف آفرین است (دقت کنید).

از این جمله، ضمناً این نتیجه به خوبی گرفته می شود که: عالمان واقعی آنها هستند که، در برابر وظائف خود، احساس مسئولیت شدید دارند، و به تعبیر دیگر، اهل علم اند، نه سخن، چرا که علم بی عمل، دلیل بر عدم خشیت است، و صاحبان آن در آیه فوق، در زمره علماء محسوب نیستند.

همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهم السلام) آمده است که فرمود: وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْإِنْفَانِ مُؤْتَلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَحَتَّى الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنْ أَرَبَابَ الْعِلْمِ وَاتَّبَاعَهُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ:

«علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد، و همین ترس، او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند، صاحبان علم و پیروان آنها، کسانی هستند که، خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند، و به او عشق می ورزند، چنان که خداوند فرموده: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

الْعُلَمَاءُ» (۱).

و در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم: یَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلُهُ فِعْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدَّقْ قَوْلُهُ فِعْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ: «منظور از علما کسانی هستند که اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد، عالم نیست» (۲).

و در حدیث دیگری آمده: أُغْلِمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ: «از همه شما عالمتر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد» (۳).

کوتاه سخن این که: «عالمان» در منطق قرآن، کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن، و انباشته از قوانین و فورمولهای علمی جهان، و زبانشان گویای این مسائل، و محل زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه هاست، بلکه، علماء آن گروه از صاحب نظران و دانشمندانند که، نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته، و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می کنند، و از همه پای بندترند.

در سوره «قصص» نیز خواندیم: وقتی «قارون» مغرور، و از خود راضی، که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت، جمعیت دنیاپرستان که سخت تحت تأثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند، آرزو کردند: ای کاش! آنها نیز دارای چنین بهره ای از اموال دنیا بودند، ولی «عالمان» بنی اسرائیل بر آنها فریاد زدند، وای بر شما! پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، بهتر است، و این مقام، تنها در اختیار شکیبایان و افراد پر استقامت قرار می گیرد» (وَقَالَ الَّذِينَ آوَتُْوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ

۱ - «روضة کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۵۹.

۲ و ۳ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

صَالِحاً وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ). (۱)

و در پایان آیه، به عنوان یک دلیل کوتاه، بر آنچه گذشت می فرماید: «خداوند عزیز و غفور است» (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ).

«عزت» و «قدرت» بی پایانش، سرچشمه خوف و خشیت اندیشمندان است، و «غفوریتش» که نشانه رحمت بی انتهای او است، سبب رجاء و امید آنان است، و به این ترتیب این دو نام مقدس، بندگان خدا را در میان خوف و رجاء نگه می دارد، و می دانیم: حرکت مداوم به سوی تکامل، بدون اتصاف به این دو وصف ممکن نیست.

۲۹ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ
۳۰ لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ

ترجمه:

۲۹ - کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارتی (پر سود و) بی زیان و خالی از کساد را امید دارند!

۳۰ - (آنها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آنها دهد و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکرگزار است.

تفسیر:

معامله پر سود با پروردگار!

از آنجا که در آیات گذشته، به مقام «خوف و خشیت» عالمان اشاره شده بود، در آیات مورد بحث به مقام «امید و رجاء» آنها اشاره می کند، چرا که گفتیم: تنها به وسیله این دو بال است که انسان می تواند، به اوج آسمان سعادت پرواز کند، و مسیر تکامل را طی نماید. نخست می فرماید: «کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار انفاق می کنند، آنها امید تجارتی دارند که نابودی و فساد و کساد در آن نیست» (إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ

اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ انْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ). (۱)

بدیهی است که، «تلاوت» در اینجا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست، خواندنی است که سرچشمه فکر باشد، فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی، که از یکسو، انسان را به خدا پیوند دهد، که «مظهر آن نماز» است، و از سوی دیگر، به خلق خدا ارتباط دهد که «مظهر آن انفاق» است، انفاق از تمام آنچه خدا به انسان داده: از علمش، از مال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومندش، از اخلاق و تجربیاتش، و خلاصه، از تمام مواهب خدا دادی.

این انفاق، گاهی «مخفیانه صورت می گیرد»، تا نشانه اخلاص کامل باشد (سراً). و گاه «آشکارا، تا مشوق دیگران گردد» و تعظیم شعائر شود (عَلَانِيَةً). آری، علمی که چنین اثری دارد، مایه رجاء و امیدواری است. با توجه به آنچه در این آیه و آیه پیشین آمده، چنین نتیجه می گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:

از نظر روحی، قلبشان مملو از خشیت و ترس آمیخته با عظمت خدا است.
از نظر گفتار، زبانشان به تلاوت آیات خدا مشغول است.
از نظر عمل روحی و جسمی، نماز می خوانند و او را عبادت می کنند.
از نظر عمل مالی، از آنچه دارند در آشکار و پنهان انفاق می نمایند.
و سرانجام از نظر هدف، افق فکرشان آن چنان بالا است که دل از دنیای مادی زودگذر بر کنده، تنها به تجارت پر سود الهی می نگرند، که دست فنا به دامانش دراز نمی شود.
این نکته نیز قابل توجه است که، «تَبُور» از ماده «بوار» به معنی شدت

۱ - توجه داشته باشید که «يَرْجُونَ» خبر «إِنَّ» است.

کساد است، و از آنجا که شدت کساد، باعث فساد می شود «بوار» به معنی هلاکت آمده، به این ترتیب، «تجارت خالی از بوار» تجارتی است که نه کساد دارد و نه فساد! در حدیث جالبی چنین آمده: مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: چرا من مرگ را دوست ندارم؟!

فرمود: آیا مال و ثروتی داری؟ عرض کرد: آری.

فرمود: آن را پیش از خودت بفرست، عرض کرد نمی توانم!

فرمود: إِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مَالِهِ إِنَّ قَدَمَهُ أَحَبَّ أَنْ يُلْحَقَ بِهِ، وَإِنْ أُخِرَهُ أَحَبَّ أَنْ يَتَأَخَّرَ مَعَهُ: «قلب انسان همراه اموال او است، اگر آن را پیش از خود بفرستد، دوست دارد به آن ملحق شود، و اگر آن را نگهدارد دوست دارد، همراه آن بماند»! (۱)

این حدیث، در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته، زیرا می گوید: آنها که نماز را برپا می دارند و انفاق در راه خدا می کنند، امید و علاقه به سرای دیگر دارند، چرا که نیکها را قبل از خود فرستاده اند، و مایلند به آن ملحق شوند.

آخرین آیه مورد بحث، هدف این مؤمنان راستین را چنین بیان می کند: «آنها این اعمال صالح را انجام می دهند، تا خداوند اجر و پاداششان را به طور کامل بپردازد، و از فضلش بر آنها بیفزاید، که او آمرزنده و شکور است» (لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ). (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۴۰۷، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - جمله «لِيُؤْفِقَهُمْ» یا متعلق است به جمله «يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ...» و بنابراین مفهومش این می شود: هدف آنها از تلاوت و نماز و انفاق به دست آوردن اجر الهی است، و یا متعلق به «لَنْ تَبُورَ» و مفهومش این خواهد بود که، تجارت آنها هرگز به فساد نمی گراید، زیرا پاداش دهنده آنها خدا است.

این جمله، در حقیقت اشاره به نهایت «اخلاص» آنهاست، که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، هر چه می خواهند، از او می خواهند، و برای ریا و تظاهر، تحسین و تمجید این و آن، گامی بر نمی دارند، چرا که مهمترین مسأله در اعمال صالح، همان «نیت خالص» است.

تعبیر به «أَجُور» (جمع اجر) به معنی «مزد»، در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار، گوئی بندگان را در مقابل اعمال صالح، طلبکار خود می داند، در حالی که بندگان هر چه دارند، از اوست، حتی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده.

و از این تعبیر، محبت آمیزتر، جمله «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» است که به آنان نوید می دهد، علاوه بر پاداش معمولی، که آن را خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است، از فضل خود بر آنان می افزاید، و مواهبی که در هیچ فکری نمی گنجد، و هیچ کس در این جهان توانائی تصور آن را ندارد، از فضل گسترده اش به آنها می بخشد.

در حدیثی از «ابن مسعود» آمده: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در تفسیر همین آیه فرمود: هُوَ الشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ مِنْ صَنْعِ إِلَهِهِ مَعْرُوفاً فِي الدُّنْيَا: «منظور مقام شفاعت است که به آنها داده می شود، تا درباره کسانی که در دنیا به آنها خوبی کرده اند، ولی بر اثر اعمالشان مستحق عذابند، شفاعت کنند» (۱).

به این ترتیب، آنها نه تنها خود اهل نجاتند، که برای دیگران نیز به فضل پروردگار مایه نجاتند. بعضی از مفسران، جمله «وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» را اشاره به مقام «شهود»

دانسته اند، که در قیامت برای مؤمنان حاصل می شود که، به جمال و جلال پروردگار می نگرند، و برترین لذت را از این تماشا می برند.

ولی ظاهراً جمله مزبور، معنی وسیعی دارد که، هم محتوای حدیث را شامل می شود، و هم مواهب ناشناخته دیگر را.

جمله «إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ» نشان می دهد: نخستین لطف پروردگار در حق آنها همان آمرزش گناهان و لغزش هائی است که احیاناً از آنها سر زده، چرا که بیشترین نگرانی انسان، نگرانی از این ناحیه است.

بعد از آن که از این نظر آسوده خاطر شدند، آنها را مشمول «شکر» خود قرار می دهد، یعنی از اعمالشان تشکر می کند، و برترین جزا را به آنها می بخشد.

در تفسیر «مجمع البیان» ضرب المثل جالبی - در اینجا از عرب - نقل شده که می گویند: أَشْكُرُّ مِنْ بَرَوْقَةٍ: «فلان کس از درخت بروقه (۱) سپاسگزارتر است» و این اشاره به درخت کوچکی است که در سرزمین «عربستان» وجود داشته، و اعتقاد اعراب این بوده، هنگامی که ابر بر سر آن سایه می افکند، به زودی سبز می شود، و برگ بیرون می آورد، بی آن که ابر ببارد!، و این ضرب المثلی است برای نهایت سپاسگزاری، که در برابر کمترین خدمت بزرگترین پاداش را بدهند. (۲)

البته خالق چنین درختی از آن هم سپاسگزارتر و بخشنده تر است.

نکته:

شرایط عجیب این تجارت

جالب این که، در بسیاری از آیات قرآن، این جهان به تجارتخانه ای تشبیه شده، که تاجران آن، انسانها، مشتری پروردگار بزرگ، متاع آن عمل صالح، و بها

۱ - «بروقه» (بر وزن حنجره).

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۴۰۷.

بهشت و رحمت و رضای او است. (۱)

و اگر درست بیندیشیم، این تجارت عجیب با خداوند کریم، بی نظیر است، چرا که دارای امتیازاتی است، که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

- ۱ - تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده، سپس در مقام خریداری بر می آید!
- ۲ - او خریدار است، در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است!
- ۳ - او «متاع قلیل» را به «بهای گزاف» می خرد: «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ: «ای خدائی که عمل کم را می پذیری، و گناهان بسیار را می بخشی». (۲)
- ۴ - حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ». (۳) ۵ - گاه بها را هفتصد برابر و گاه افزونتر از آن می دهد. (۴)
- ۶ - علاوه بر پرداخت این بهای عظیم، باز از فضل و رحمتش آنچه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید: «وَاِزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (آیه مورد بحث).
- و چه تأسف آور است! که، انسان خردمند آزاده، چشم از چنین تجارتی بر بندد، و به غیر آن روی آورد، و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد!
- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا: «بدانید که برای سرمایه هستی شما، بهائی غیر از بهشت نیست آن را به غیر این بها نفروشید». (۵)

۱ - سوره «صف»، آیه ۱۰ - توبه ۱۱۱ - بقره ۲۰۷ و نساء ۷۴.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۷۵.

۳ - زلزال، آیه ۷.

۴ - بقره، آیه ۲۶۱.

۵ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۵۶.

۳۱ وَ الَّذِیْ اَوْحٰیْنَا اِلَیْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ يَدَیْهِ اِنَّ
 اللّٰهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ
 ۳۲ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِیْنَ اصْطَفٰیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ وَ
 مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرٰتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ
 الْكَبِیْرُ

ترجمه:

۳۱ - و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است، و تصدیق کننده و هماهنگ با کتب پیش از آن؛ خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست!
 ۳۲ - سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم، (اما) از میان آنها عده ای بر خود ستم کردند، و عده ای میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکیها (از همه) پیشی گرفتند، و این، همان فضیلت بزرگ است.

تفسیر:

وارثان حقیقی میراث انبیاء

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از مؤمنان پاکدلی در میان بود که آیات کتاب الهی را تلاوت می کنند و به کار می بندند، در آیات مورد بحث، از این کتاب آسمانی و دلائل صدق آن، و همچنین حاملان واقعی کتاب، سخن می گوید، و بحثی را که در آیات پیشین، پیرامون «توحید» بود، با این بحث، که پیرامون «نبوت» است، تکمیل می کند.

می فرماید: «آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم، حق است، و آنچه را در کتب پیشین آمده، تصدیق می کند، خداوند نسبت به بندگان آگاه و بینا است» (وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ).

با توجه به این که «حق» به معنی چیزی است که با واقعیت منطبق و هماهنگ است، این تعبیر، دلیلی است برای اثبات این مقصود، که این کتاب آسمانی از سوی پروردگار نازل شده، زیرا هر چه بیشتر در محتوای آن دقت می کنیم، آن را با واقعیتها هماهنگ تر می بینیم. تناقضی در آن وجود ندارد، دروغ و خرافه ای در آن دیده نمی شود، اعتقادات و معارف آن، هماهنگ با منطق عقل است، و تاریخ هایش خالی از اسطوره ها و افسانه ها، و قوانینش موافق با نیازمندی های انسانها، این حقانیت دلیل روشنی است بر این که: از سوی خدا نازل شده است.

در اینجا برای تبیین موقعیت قرآن از کلمه «حق» استفاده شده، در حالی که در آیات دیگری از قرآن از کلمه «نور»، «برهان»، «فرقان»، «ذکر»، «موعظه» و «هدی» استفاده گردیده است، که هر کدام ناظر به یکی از برکات قرآن و ابعاد آن است، و کلمه حق، جامع همه آنهاست. «راغب» در «مفردات» می گوید: اصل «حق» به معنی «مطابقت و موافقت» است، و این کلمه، بر چند معنی اطلاق می شود:

نخست، کسی که چیزی را بر اساس حکمت ایجاد می کند، و به همین دلیل به خداوند حق گفته می شود «فَذَلَّلْنَاهُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ» (۱).

دوم - به چیزی که بر اساس حکمت ایجاد شده نیز حق گفته می شود، و چون

عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت، تمام آن حق است، چنان که قرآن می گوید: ما خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ: «خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل آنها) را جز به حق نیافریده». (۱)

سوم - به اعتقاداتی که مطابق واقعیتهاست حق گفته می شود: فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ: «خداوند مؤمنان را به سوی آنچه از حق اختلاف کرده بودند رهنمون شد». (۲)

چهارم - به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می شود نیز، حق گفته می شود، همان گونه که می گوئیم: «سخن تو حق است و کردارت حق». (۳)

بنابراین، «حق بودن قرآن مجید» هم از این نظر است که: سخنی است مطابق مصالح و واقعیتها، و هم از این نظر که عقائد و معارف موجود در آن با واقعیت هماهنگ است، و هم کار خداوندی است که آن را بر اساس حکمت فرستاده و خود خداوند که عین حق است در آن تجلی کرده، و عقل، چیزی را که حق و واقعیت است تصدیق می کند.

جمله «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»، دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است؛ چرا که هماهنگ با نشانه هائی است که در کتب پیشین، درباره آن و آورنده اش آمده است. (۴)

جمله «إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» بیانگر علت حقانیت قرآن و هماهنگی آن

۱ - یونس، آیه ۵.

۲ - بقره، آیه ۲۱۳.

۳ - «مفردات راغب»، ماده «حق».

۴ - به جلد اول، صفحه ۲۱۰ به بعد، ذیل آیه ۴۱ سوره «بقره» مراجعه شود که بحث مشروحی در این زمینه داشته ایم.

با واقعیتها و نیازها است؛ چرا که از سوی خداوندی نازل شده، که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است.

در این که: فرق میان «خبیر» و «بصیر» چیست؟ بعضی گفته اند: «خبیر» به معنی آگاهی از بواطن و عقائد و نیات و ساختمان روحی انسان، و «بصیر» به معنی بینائی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است. (۱)

بعضی دیگر «خبیر» را اشاره به اصل آفرینش انسان و «بصیر» را اشاره به اعمال و افعال او می دانند. (۲)

البته تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند اراده هر دو معنی از آیه بعید نیست.

* * *

آیه بعد، به موضوع مهمی در این رابطه، یعنی به حاملان این کتاب بزرگ آسمانی اشاره کرده - همان کسانی که بعد از نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) این مشعل فروزان را هم در آن زمان و هم در قرون و اعصار دیگر، حفظ و پاسداری نمودند - می فرماید: «سپس، این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم» (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا).

روشن است: منظور از «کتاب» در اینجا، همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید) و به اصطلاح «الف و لام» در آن «الف و لام عهد» است.

این که: بعضی آن را اشاره به همه کتب آسمانی دانسته، و «الف و لام» آن را «الف و لام جنس» گرفته اند، بسیار بعید به نظر می رسد و تناسبی با آیات قبل ندارد.

۱ - «فخر رازی»، در تفسیر «کبیر»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «روح البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

تعبیر به «ارث» در اینجا، و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که، «ارث» به چیزی گفته می شود که: بدون دادوستد و زحمت به دست می آید، و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را این گونه در اختیار مسلمانان قرار داد.

در اینجا روایات فراوانی از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، که در همه آنها «بندگان برگزیده خدا» به امامان معصوم (علیهم السلام) تفسیر شده است.^(۱)

این روایات چنان که بارها گفته ایم، بیان مصادیق روشن و درجه اول است، و مانع از آن نخواهد بود که، علماء و دانشمندان امت، و صالحان و شهدائی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی، و تداوم بخشیدن به دستورات آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (بندگان برگزیده خداوند) داخل باشند.

آن گاه به یک تقسیم بندی مهم، در این زمینه پرداخته، می گوید:

«از میان آنها عده ای به خویشتن ستم کردند، و گروهی راه میانه را در پیش گرفتند، و گروهی به فرمان خدا در نیکیها بر دیگران پیشی گرفتند، و این فضیلت بزرگی است» (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ).

ظاهر آیه این است که: این گروههای سه گانه در میان «برگزیدگان خداوند» که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند می باشند.

به تعبیر روشن تر، خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را، بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته، امتی که برگزیده خدا است، ولی در میان این امت گروههای مختلفی یافت می شود: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب، و عمل به احکامش

۱ - به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود.

کوتاهی کرده، و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند، اینها مصداق «ظالمٌ لِنَفْسِهِ» می باشند. گروهی دیگر، تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزشها و نارسائی هائی در کار خود نیز داشته اند، اینها مصداق «مُقْتَصِد» (میانه رو) می باشند. و بالاخره، گروه ممتازی وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده، و در این میدان مسابقه بزرگ، بر همگان پیشی گرفته اند، این گروه پیشرو همانها هستند که در آیه فوق از آنها به عنوان «سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» تعبیر شده.

ممکن است در اینجا گفته شود: وجود گروه «ظالم» با جمله «اصْطَفَيْنَا» که دلیل بر این است همه این گروهها برگزیدگان خدا هستند، منافات دارد.

در پاسخ می گوئیم، این شبیه همان چیزی است که در مورد «بنی اسرائیل» در آیه ۵۳ سوره «مؤمن» آمده که، می فرماید: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ: «ما به موسی هدایت (و کتاب آسمانی) بخشیدیم و این کتاب آسمانی را به عنوان میراثی به بنی اسرائیل دادیم».

در حالی که می دانیم، همه بنی اسرائیل وظیفه خود را در برابر این میراث بزرگ انجام ندادند. و یا نظیر آیه ۱۱۰ سوره «آل عمران» است که می گوید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ: «شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه حیات گذاشتید». و یا در آیه ۱۶ سوره «جاثیه» در مورد «بنی اسرائیل» نیز می گوید: وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ: «ما آنها را بر جهانیان فضیلت بخشیدیم».

همچنین در آیه ۲۶ سوره «حدید» می خوانیم: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ

وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ:

«ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم، بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها عصیانگر و فاسقند».

کوتاه سخن این که: هدف از این گونه تعبیرات فرد، فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است، هر چند در میان آنها قشرها و گروههای مختلفی یافت شود. (۱)

در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده «سابق بالخیرات» به امام معصوم، تفسیر شده است، و «ظالم لنفسه» به کسانی که معرفت و شناخت امام را ندارند، و «مقتصد» به پیروان عارف امام (علیه السلام). (۲)

این تفسیرها گواه روشنی است بر آنچه در تفسیر کل آیه، برگزیدیم، که مانعی ندارد این گروههای سه گانه در میان وارثان کتاب الهی وجود داشته باشند.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که، تفسیر روایات فوق، از قبیل بیان مصادیق روشن است، یعنی امام معصوم (علیه السلام) در صف اول «سابقین بالخیرات» است، و علماء و دانشمندان و پاسداران آئین الهی در صفوف دیگر جای دارند.

تفسیری که درباره «ظالم» و «مقتصد» در این روایات آمده، نیز، از قبیل بیان مصداق است.

۱ - اما این که: بعضی احتمال داده اند: این تقسیم مربوط به «عبادنا» بوده باشد، نه برگزیدگان از عباد، و بنابراین، این گروههای سه گانه در وارثان کتاب الهی یافت نمی شوند، بلکه آنها در مجموعه بندگان خدا هستند، و برگزیدگان، تنها گروه سوم یعنی «سابقین بالخیرات» هستند، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ظاهر این است که: این گروهها از کسانی هستند که در آیه مطرح می باشند، و می دانیم سخن در آیه از «کل عباد» نیست، بلکه از برگزیدگان است، از این گذشته، اضافه «عباد» به «نا»، خود یک نوع مدح و تمجید را می رساند که با تفسیر دوم سازگار نیست.

۲ - به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود و همچنین «اصول کافی»، جلد ۱، باب «ان من اصطفاه الله من عباده...».

و اگر می بینیم در پاره ای از روایات، دخول علماء در مفهوم آیه به کلی نفی شده، در حقیقت برای توجه دادن به وجود امام معصوم در پیشاپیش این صفوف است. قابل توجه این که: جمعی از مفسران گذشته و امروز در تفسیر این گروههای سه گانه فوق، احتمالات زیاد دیگری داده اند، که در حقیقت همه آنها از قبیل بیان مصداق است. (۱) در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: چرا نخست از گروه ظالمان، بعد میانه روان، و سپس سابقین بالخیرات سخن می گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد؟! بعضی مفسران بزرگ، در پاسخ این سؤال گفته اند: هدف بیان ترتیب مقامات مردم در سلسله تکاملی است، زیرا نخستین مرحله، مرحله عصیان و غفلت است، بعد از آن مقام توبه و انابه، و سرانجام توجه و قرب به خدا،

۱ - بعضی گفته اند: «سابق بالخیرات» یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) و «مقتصد» طبقه «تابعین» و «ظالم لنفسه» افراد دیگرند!

بعضی دیگر «سابق» را به کسانی که باطنشان بهتر از ظاهرشان است، تفسیر کرده اند، و «مقتصد» را به آنها که ظاهر و باطنشان یکی است، و «ظالم» را به آنها که ظاهرشان بهتر از باطنشان است!

بعضی گفته اند: «سابقون» صحابه اند و «مقتصدون» تابعان آنها و «ظالمون» منافقان اند. بعضی آیه را اشاره به گروههای سه گانه ای دانسته اند که در سوره «واقع» آیات ۷ تا ۱۱ آمده: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.

و در حدیثی «سابق بالخیرات» به ائمه بزرگوار: علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و شهیدان آل محمد (صلی الله علیه وآله) تفسیر شده، و «مقتصد» به متدینان مجاهد، و «ظالم» به کسانی که اعمال صالح خویش را با اعمال ناصالحی آمیخته اند. همه این تفسیرها، به عنوان بیان مصداق، قابل قبول است، جز تفسیر اول که مفهوم درستی ندارد.

هنگامی که معصیتی از انسان سر می زند، او «ظالم» است، و هنگامی که به مقام توبه برمی آید «مقتصد» است، و زمانی که توبه او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خداوند افزون گشت، به مقام قرب او می رسد، و در سلسله «سابقین بالخیرات» قرار می گیرد. (۱)

بعضی، نیز افزوده اند: این ترتیب به خاطر فزونی و کمی افراد این سه گروه است، ظالمان اکثریت را تشکیل می دهند، و مقتصدان در مرحله بعد، و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکانند، از همه کمترند، هر چند از نظر کیفیت از همه والاترند. (۲)

جالب این که: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که، فرمود: ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مأیوس نگردد، و سابقین به خیرات را از این رو مؤخر نموده تا به عملشان مغرور نگردند (۳) البته هر سه معنی ممکن است منظور نظر باشد.

آخرین سخن در تفسیر این آیه این که، در جمله «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (این فضیلت بزرگی است) در میان مفسران گفتگو است که مشار الیه آن چیست؟ بعضی گفته اند: همان میراث کتاب الهی است، و بعضی آن را اشاره به توفیقی دانسته اند که شامل حال سابقین بالخیرات می شود، و به اذن خدا این راه را طی می کنند، ولی معنی اول با ظاهر آیه مناسبت است.

* * *

نکته:

پاسداران کتاب الهی کیانند؟

به گواهی قرآن مجید، خداوند بزرگ، مواهب عظیمی به امت اسلامی داده،

۱ - «طبرسی» در «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - تفسیر «فی ظلال القرآن»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۹، ذیل آیات مورد بحث.

که از مهمترین آنها همین میراث بزرگ الهی قرآن است. امت مسلمان را بر سایر امم برگزیده، و این نعمت را به آنها داده، ولی به همان نسبت که آنها را مورد لطف خاص خویش قرار داده، مسئولیت سنگین نیز بر عهده آنها گذارده است. تنها در صورتی می توانند، حق پاسداری این میراث عظیم را انجام دهند که، در صف «سابقین بالخیرات» در آیند.

یعنی از تمام امتهای در انجام نیکیها پیشی گیرند، در فراگیری علم و دانش سبقت جویند، در تقوا و پرهیزگاری، در عبادت و خدمت به خلق، در جهاد و کوشش، در نظم و حساب، و در ایثار و فداکاری، در همه این امور پیشگام باشند، در غیر این صورت، حق آن را ادا نکرده اند. مخصوصاً تعبیر به «سابقین بالخیرات» آن چنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که، تقدم در همه جنبه های مثبت زندگی، اعمال نیک را شامل می شود.

آری، حاملان چنان میراثی تنها چنین کسانی می توانند باشند. حتی آنها که به این هدیه بزرگ آسمانی پشت می کنند، و حرمتش را نگاه نمی دارند، به مصداق «ظالم لنفسه» بر خویشان ستم می کنند؛ چرا که محتوای آن چیزی جز نجات و خوشبختی و پیروزی آنها نیست، آن کس که نسخه شفاعت را پشت سر می افکند، به ادامه درد و رنج خود کمک کرده است، و آن کس که، به هنگام طی طریق ظلمانی چراغ روشن خود را می شکند، خویشان را به بیراهه و پرتگاه سوق می دهد، چرا که خداوند از همگان بی نیاز و مستغنی است.

در عین حال این گروه گنهکار نباید این حقیقت را فراموش کنند که، آنها نیز به مضمون آیه فوق، در زمره «برگزیدگان پروردگار» بوده اند، و بالقوه این استعداد را دارند که مرحله «ظلم» را پشت سر نهاده، به مرحله «مقتصد» و میانه رو گام بگذارند، و از آنجا پرواز کرده به اوج افتخار «سابقین بالخیرات» برسند، که آنها نیز از نظر فطرت و ساختمان روحی، برگزیدگان حقند.

۳۳ جَنَاتٌ عِدْنٌ يُدْخَلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَ
لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ
۳۴ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ
۳۵ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا
فِيهَا لُغُوبٌ

ترجمه:

۳۳ - (پاداش آنان) باغهای جاویدان بهشت است که در آن وارد می شوند، در حالی که با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند، و لباسشان در آنجا حریر است!
۳۴ - آنها می گویند: حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ پروردگار ما آمرزنده و سپاسگذار است.
۳۵ - همان کسی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آن رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی!

تفسیر:

آنجا که نه غمی است، نه رنجی، و نه درماندگی!
این آیات، در حقیقت نتیجه ای است برای آنچه در آیات گذشته آمده بود، می فرماید: «پاداش پیشگامان در خیرات و نیکی ها، باغهای جاویدان بهشت است

که همگی در آن وارد می شوند» (جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا). (۱)
 «جَنَات» جمع «جَنَّة» به معنی «باغ»، و «عَدْن» به معنی استقرار و ثبات است، و «مَعْدَن» را به این جهت «مَعْدَن» می گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است، بنابراین «جَنَاتِ عَدْن» باغهای جاویدان بهشتی است.

به هر حال، این تعبیر، نشان می دهد: نعمتهای عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است، و همچون مواهب دنیای مادی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست، بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغهای بسیاری در اختیار دارند.

آن گاه، به سه بخش از نعمتهای بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری، و بعضی جنبه معنوی و باطنی، و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هر گونه مانع و مزاحم است اشاره کرده، می گوید: «این پیشگامان در خیرات در آن بهشت جاویدان به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا حریر است!» (يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ).

آنها در این دنیا، به زرق و برقها بی اعتنائی کردند، و خود را اسیر زور زیور نساختند، و در حالی که محرومان، لباس کرباس هم در تن نداشتند، در بند لباسهای فاخر نبودند، خداوند به جبران اینها در جهان دیگر، بهترین لباسهای و زیورها را بر آنها می پوشاند.
 آنها در این جهان، ظاهر خویش را به خیرات آراستند، خدا نیز در جهان

۱ - «جَنَاتُ عَدْنٍ...» ممکن است خبر مبتدای محذوفی باشد، و در تقدیر «جَزَائُهُمْ جَنَاتُ عَدْنٍ...» یا - «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَاتُ عَدْنٍ» بوده است (نظیر آیه ۳۱ سوره «کَافٍ»).
 بعضی نیز آن را «بدل» از «فضل کبیر» دانسته اند، ولی با توجه به این که «فضل کبیر» اشاره به میراث کتاب آسمانی است، «جَنَات» نمی تواند بدل آن بوده باشد، مگر از باب این که مسبب را جانشین سبب کرده باشیم.

دیگر که جهان تجسم اعمال است، ظاهرشان را به انواع زیورها می آراید. بارها گفته ایم: الفاظ ما که برای زندگی محدود این جهان وضع شده، هرگز نمی تواند بیانگر مفاهیم عالم بزرگ قیامت باشد، برای بیان آن نعمتها الفبای دیگر و فرهنگ و قاموس دیگری لازم است، ولی، به هر حال، برای این که: شبی از آن نعمتهای بزرگ به ما زندانیان این جهان نشان داده شود، باید از توانائی ناچیز همین الفاظ، در تبیین آن نعمتها کمک گیریم.

* * *

بعد از ذکر این نعمت مادی، به نعمت معنوی خاصی اشاره کرده، می فرماید: «آنها می گویند حمد و ستایش مخصوص خداوندی است، که غم و اندوه را از ما بر طرف ساخت» (وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ).

آنها از این موهبت عظیم که نصیبشان شده، و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگانیشان دور گشته، و آسمان روحشان از لکه های ابرهای تاریک اندوه، پاک شده، خدا را حمد و ستایش می کنند، نه ترسی از عذاب الهی دارند، نه وحشتی از مرگ و فنا، نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است، و نه آزار بداندیشان و تحمیلات ناپاکان و جباران و همنشینی بدان و نااهلان.

بعضی از مفسران، این حزن و اندوه را اشاره به غمهایی نظیر آنچه در دنیا است دانسته اند. و بعضی اشاره به اندوهی که در محشر درباره نتیجه کار خود دارند، می دانند، در حالی که این دو تفسیر، با هم تضادی ندارند، و می تواند در معنی آیه جمع باشد. «حَزْن» (بر وزن عدم) و «حُزْن» (بر وزن مزد) چنان که در بسیاری از کتب لغت و تفسیر آمده، هر دو به یک معنی است، و در اصل به معنی ناهمواری زمین

است، و از آنجا که غم و اندوه روح انسان را ناهموار و خشن می‌سازد، این تعبیر در این معنی به کار رفته است. (۱)

سپس، این مؤمنان بهشتی می‌افزایند: «پروردگار ما غفور و شکور است» (إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ).

با وصف غفوریتش، اندوه سنگین لغزش‌ها و گناهان را بر طرف ساخته، و با وصف شکوریتش، مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آنها نمی‌افتد، به ما ارزانی داشته. گناهان بسیار ما را غفرانش پوشانده، و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده.

سرانجام، به سراغ آخرین نعمت، که نبودن عوارض ناراحتی و عوامل مشقت و خستگی و رنج و تعب است رفته، از قول آنها می‌گوید: «ستایش برای آن خدائی است که، با فضل خود ما را در این سرای اقامت جاویدان جای داد، که نه در آنجا رنج و تعبی به ما می‌رسد، و نه خستگی و واماندگی!» (الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ).

از یکسو، آنجا سرای اقامت است، و چنان نیست که انسان تا می‌خواهد به محیط آن آشنا شود و به آن دل ببندد، بانگ «الرحیل» سر داده شود.

و از سوی دیگر، با این‌که: عمر طولانی آن به ابدیت می‌پیوندد، و در چنین

۱ - در «تاج العروس» از بعضی از علمای ادب نقل شده، هنگامی که این کلمه با اعراب رفع و جر به کار می‌رود، با سکون «ز» تلفظ می‌شود، و هنگامی که به صورت منصوب است با فتح «ز»، البته این سخن نمی‌تواند به صورت یک قانون همیشگی در ادبیات عرب باشد، هر چند غالباً چنین است، زیرا در قرآن مجید در بعضی از موارد در حالت نصبی نیز با سکون «ز» آمده است.

مدتی قاعداً انتظار تعب و درد و مشقتی می رود، مطلقاً در آنجا خبری از این امور نیست، حتی طول مدت نیز باعث ملال و خستگی نمی شود، که هر روز نعمت جدید و جلوه تازه ای از نعمتها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود.

«نَصَب» (بر وزن حسب) به معنی مشقت و زحمت است، و «لُغُوب» را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسران به همین معنی دانسته اند، در حالی که بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند: «نَصَب» را به مشقتهای جسمانی می گویند، و «لُغُوب» را به تعب و زحمت روحانی. (۱)

بعضی نیز «لُغُوب» را به معنی سستی و واماندگی ناشی از مشقت و رنج دانسته اند، و به این ترتیب «لُغُوب» نتیجه «نَصَب» می شود. (۲)

و به این ترتیب، در آنجا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد، نه از اسباب رنج روحی خبری است.

- ۳۶ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ
- ۳۷ وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ
- ۳۸ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ترجمه:

- ۳۶ - و کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آنهاست؛ هرگز فرمان مرگشان صادر نمی شود تا بمیرند، و نه چیزی از عذابش از آنان تخفیف داده می شود؛ این گونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم!
- ۳۷ - آنها در دوزخ فریاد می زنند: «پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می دادیم!» (به آنان گفته می شود:) آیا شما را به اندازه ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می شود، عمر ندادیم، و اندازکننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست!
- ۳۸ - خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است و آنچه را در درون دلهاست می داند!

تفسیر:

ما را باز گردانید تا عمل صالح انجام دهیم!

معمولاً قرآن در کنار «وعده‌ها» به «وعیدها» و در کنار «بشارتها» به «انذارها» می‌پردازد، تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکاملی است تقویت کند، چرا که انسان به مقتضای حب ذات، تحت تأثیر غریزه «جلب منفعت» و «دفع ضرر» است، لذا در تعقیب آیات گذشته، که از پادشاهای عظیم و روح پرور «مؤمنان پیشی گیرنده در خیرات» سخن می‌گفت، در آیات مورد بحث از مجازات دردناک کافران سخن می‌گوید.

در اینجا نیز، سخن از مجازاتهای مادی و معنوی است.

نخست می‌فرماید: «آنها که راه کفر را پیش گرفتند، آتش دوزخ برای آنها است» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ).

همان گونه که بهشت دار مقام و سرای جاویدان است، دوزخ نیز، برای این گروه جایگاه ابدی است.

پس از آن می‌افزاید: «هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی‌شود تا بمیرند» و از این رنج و الم رهایی یابند (لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا). (۱)

با این که: آن آتش سوزان و آن همه عذاب دردناک هر لحظه می‌تواند آنها را به کام مرگ فرو برد، ولی چون فرمان خداوند که همه چیز - و از جمله مرگ و حیات - به دست او است صادر نشده، نمی‌میرند، باید زنده بمانند تا عذاب الهی را بچشند.

مرگ برای این گونه اشخاص، یک دریچه نجات است، اما با جمله گذشته این دریچه بسته شده، باقی می‌ماند دریچه دیگر و آن این که، زنده بمانند و مجازاتشان تدریجاً تخفیف یابد، و یا تحمل آنها را بیفزاید، تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می‌بندد و می‌گوید: «چیزی از

۱ - «لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ» به معنی «لَا يُحْكَمُ عَلَيْهِمْ» می‌باشد.

عذاب دوزخ از آنها تخفیف داده نخواهد شد» (وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا). و در پایان آیه، به عنوان تأکید بر قاطعیت این «وعید الهی» می فرماید: «این گونه هر کفران کننده ای را جزا می دهیم!» (كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ). آنها که در درجه اول، نعمت وجود انبیاء و کتب آسمانی را کفران کردند، سپس، سرمایه های خداداد را که می توانست برای نیل به سعادت به آنها کمک کند، به باد فنا دادند، آری، جزای کفران کننده، سوختن در عذاب دردناک آتش است، آتشی که با دست خود آن را در زندگی دنیا افروخته، و هیزمش را افکار و اعمال و وجود او تشکیل می دهد. و چون «کفور» صیغه مبالغه است، معنی عمیق تری از «کافر» دارد، به علاوه واژه «کافر» در مقابل «مؤمن» به کار می رود، ولی «کفور» در مورد کفران تمام نعمتها، لذا مفهوم آن گسترده تر است، به این ترتیب «کفور» اشاره به کسانی است که همه نعمتهای الهی را کفران کرده اند، و تمام درهای رحمت او را در این جهان به روی خود بسته اند، لذا در آخرت نیز خدا تمام درهای نجات را به روی آنها می بندد.

آیه بعد، به قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها پرداخته، و انگشت روی بعضی از نکات حساس در این زمینه گذارده، می گوید: «آنها در دوزخ فریاد می زنند: ای پروردگار ما! ما را از اینجا خارج کن، تا عمل صالحی به جا بیاوریم غیر از آنچه انجام می دادیم» (وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ). (۱)

۱ - «يَصْطَرِّخُونَ» از ماده «صراخ»، به معنی فریاد شدیدی است که انسان در مقام استغاثه و طلبیدن یار و یاور، برای بر طرف ساختن درد و رنج، از دل برمی کشد.

آری، آنها با مشاهده نتایج اعمال سوء خود، در ندامت عمیقی فرو می روند، و از پرده دل فریاد می کشند، و تقاضای مجالی می کنند، تقاضای بازگشت به دنیا برای انجام اعمال صالح. تعبیر به «صَالِحاً» (به صورت نکره) اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی انجام ندادیم، و لازمه اش این است: این همه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته اند، و غرق در عصیان و گناه بودند، بنابراین، انجام پاره ای از اعمال صالح نیز ممکن است مایه نجات گردد.

تعبیر به «نَعْمَلُ» که فعل مضارع است، و دلیل بر استمرار می باشد نیز تأکیدی بر همین معنی است، که ما پیوسته مشغول اعمال ناصالح بودیم.

بعضی از مفسران گفته اند: توصیف «صالح» به جمله «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» نکته لطیفی در بر دارد، و آن این که، ما اعمال زشت خود را بر اثر تزئین هوای نفس و شیطان، اعمال صالح می پنداشتیم، الآن تصمیم داریم بر گردیم و اعمال صالح واقعی غیر از آنچه داشتیم به جا آوریم.

آری، گناهکار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می کند، ولی کم کم به آن خو می گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می شود، کم کم از این فراتر می رود، و در نظرش خوب جلوه می کند، چنان که قرآن می گوید: زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ: «اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است».(۱)

و گاه می گوید: وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا: «آنها چنین می پندارند که عمل نیکی انجام می دهند».(۲)

به هر حال، در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آنها داده می شود، می فرماید: «آیا به شما به مقدار کافی برای بیداری و تذکر عمر ندادیم؟!»

۱ - توبه، آیه ۳۷.

۲ - کهف، آیه ۱۰۴.

(أَوْ لَمْ نُنَعِّمْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ).

«و آیا بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟! (و جاءكم النذير).

اکنون که چنین است، و تمام وسائل نجات در اختیاران بوده و از آن بهره نگرفتید، باید در همین جا گرفتار باشید، «پس بچشید که برای ستمگران یار و یآوری نیست!» (فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِير).

این آیه با صراحت می گوید: شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیاران بود، و به مقدار لازم اندازکننده الهی به سراغ شما آمد، و این دو رکن بیداری و نجات حاصل گشت، بنابراین، عذر و بهانه ای برای شما وجود ندارد، اگر مهلت کافی نداشتید عذری بود، و اگر مهلت داشتید و معلم و مربی و رهبر و هادی به سراغ شما نمی آمد، باز عذری، اما با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای؟!

«نذیر» (بیم دهنده) معمولاً در آیات قرآن، اشاره به وجود انبیاء مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، ولی بعضی از مفسران، در اینجا معنی گسترده تری برای آن ذکر کرده اند، که هم پیامبران را شامل می شود، هم کتب آسمانی، و هم حوادث بیدارکننده، همچون مرگ دوستان و نزدیکان و پیری و ناتوانی، به خصوص که در اشعار عرب کلمه «نذیر» در معنی پیری بسیار به کار رفته است، مانند شعر زیر:

رَأَيْتُ الشَّيْبَ مِنْ نُذُرِ الْمُنَايَا لِصَاحِبِهِ وَ حَسْبُكَ مِنْ نَذِيرٍ!

«من موی سپید پیری را، از اندازکنندگان مرگ برای صاحبش دیدم، و همین نذیر برای تو کافی است». (۱)

این نکته نیز شایان توجه است که: در روایات اسلامی درباره حدی از عمر که برای بیداری و تذکر انسان کافی است، تعبیرات گوناگونی وارد شده است:

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

در بعضی به شصت سال تفسیر شده، چنان که در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ عَمَّرَهُ اللَّهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ أَعْذَرَ إِلَيْهِ: «کسی که خدا شصت سال عمر به او داده، راه عذر را بر او بسته». (۱)

همین معنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۲)

در حدیث دیگری از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُودِيَ (أَيْنَ) أَبْنَاءَ السَّيِّئِينَ؟ وَهُوَ الْعُمُرُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِيهِ: أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ: «هنگامی که روز قیامت شود، منادی ندا کند، انسانهای شصت ساله کجا هستند؟ این همان عمری است که خداوند درباره آن فرموده: آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند، عمر ندادیم؟!» (۳)

ولی در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) مقدار آن فقط، هیجده سال تعیین شده است. (۴)

البته ممکن است روایت اخیر اشاره به حداقل، و روایات قبل اشاره به حداکثر باشد، بنابراین، منافاتی میان این روایات نیست، حتی بر سنین دیگر نیز - به تفاوت افراد - قابل تطبیق است، و به هر حال، گستردگی مفهوم آیه، محفوظ خواهد بود.

در آخرین آیه مورد بحث، به تقاضائی که کفار در دوزخ برای بازگشت به دنیا دارند چنین پاسخ می گوید: «خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند، چنین خدائی مسلماً از آنچه در درون دلها است آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبٍ)

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - تفسیر «قرطبی»، و تفسیر «در المنثور».

۴ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

در حقیقت، جمله اول، دلیلی است بر جمله دوم، یعنی چگونه ممکن است خداوند، از اسرار درون دلها بی خبر باشد، در حالی که تمام اسرار زمین و آسمان و غیب عالم هستی برای او آشکار است؟

آری، او می داند اگر به درخواست دوزخیان، پاسخ مثبت گفته شود و باز به دنیا برگردند، همان اعمال گذشته را ادامه خواهند داد، همان گونه که در آیه ۲۸ سوره «انعام» صریحاً آمده است: وَ كَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُوْنَ: «اگر باز گردند، به سراغ همان کارهایی می روند که از آن نهی شده بودند، آنها دروغ می گویند».

علاوه بر این، آیه هشدار می دهد که همه مؤمنان که در اخلاص نیت خویش بکوشند، و جز خدا کسی را در نظر نداشته باشند، که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد، او که از همه غیوب آگاه است، آن را می داند و بر طبق آن جزا می دهد.

نکته ها:

۱ - منظور از «ذات الصدور» چیست؟

در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از ۱۰ آیه) این جمله عیناً، یا با تفاوت مختصری تکرار شده است: «اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ».

واژه «ذات» که مذکر آن «ذو» می باشد، در اصل به معنی «صاحب» آمده است، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود، اما به گفته «راغب» در «مفردات» این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

بنابراین، جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» مفهومی این می شود: خداوند از صاحب و مالک دلها با خبر است، این جمله، کنایه لطیفی از عقائد و نیت انسانها است، چرا که اعتقادات و نیت هنگامی که در دل مستقر شوند، گوئی مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل، این عقائد و نیت صاحب و مالک دل انسانی، محسوب می شود. این همان است که بعضی از بزرگان علما، از آن استفاده کرده، و در این عبارت آن را مجسم کرده اند: الْإِنْسَانُ أَرَأَيْتَهُ وَ أَفْكَارُهُ، لَا صُورَتُهُ وَ أَغْضَائُهُ! «انسان همان عقائد و افکارش می باشد، نه صورت و اعضاء پیکرش». (۱)

۲ - هیچ راه بازگشتی وجود ندارد!

مسئلاً قیامت و زندگی بعد از مرگ یک مرحله تکاملی نسبت به دنیا است، و بازگشت از آن به این جهان، معقول نیست، آیا ما می توانیم به دیروز باز گردیم؟ آیا نوزاد می تواند به دوران جنینی باز گردد؟ و آیا میوه ای که از شاخه جدا شده امکان دارد، به شاخه باز گردد؟ به همین دلیل، بازگشت به دنیا برای اهل آخرت ممکن نیست.

تازه به فرض، چنین بازگشتی امکان پذیر باشد، مسلماً انسان فراموشکار، به همان روش پیشین خود ادامه خواهد داد!

راه دور نرویم، ما بارها خود را آزموده ایم که در شرائط خاصی که در تنگنا قرار می گیریم، با خدای خود مخلصانه قرارها می گذاریم، ولی همین که آن شرائط تغییر کرد، قول و قرارها را به کلی فراموش می کنیم، مگر کسانی که به راستی تحول عمیقی پیدا می کنند، نه تحولی مشروط به همان شرائط که با عوض

۱ - عالم بزرگوار مرحوم «کاشف الغطاء» در کتاب «اصل الشیعه و اصولها».

شدن آن به حال اول باز می گردند.

این حقیقت در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است، از جمله در آیه ۲۸ سوره «انعام» که در بالا اشاره شد، که قرآن صریحاً چنین اشخاصی را تکذیب کرده می گوید: «اگر باز گردند برنامه، همان برنامه سابق است».

ولی در آیه ۵۳ «اعراف» تنها به این قناعت می کند که، آنها افراد زیانکاری هستند ولی به درخواستشان برای بازگشت، صریحاً پاسخی نمی گوید: فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: «آیا امروز شفیعانی برای ما پیدا می شود تا برای ما شفاعت کنند؟ یا به ما اجازه می دهند که باز گردیم، و غیر از آنچه عمل می کردیم انجام دهیم؟ آنها سرمایه وجود خویش را از دست دادند و زیان کردند، و افتراهایی را که می بستند همه گم شدند، و اثری از معبودهای ساختگی آنها در آنجا پیدا نمی شود!»

همین معنی در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره «مؤمنون» به گونه ای دیگر آمده است: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ: «پروردگارا ما را از دوزخ خارج کن، اگر ما باز گشتیم (و همان اعمال را تکرار کردیم) ما ستمکاریم، در پاسخ آنها می فرماید: دور شوید و با من سخن مگوئید!»

به هر حال، اینها تقاضائی است بیهوده، و آرزوهائی است محال، و شاید خود آنها نیز کم و بیش می دانند، اما از شدت استیصال و بیچارگی این تقاضا را تکرار می کنند، باید تا فرصت در دست داریم هر چه می خواهیم انجام دهیم.

۳۹ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا

۴۰ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا

۴۱ إِنْ اللَّهُ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

ترجمه:

۳۹ - اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد؛ هر کس کافر شود، کفر او به زیان خودش خواهد بود، و کافران را کفرشان جز خشم و غضب در نزد پروردگار چیزی نمی افزاید، و (نیز) کفرشان جز زیان و خسران چیزی بر آنها اضافه نمی کند!

۴۰ - بگو: «به من خبر دهید این معبودانی را که جز خدا می خوانید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا این که شرکتی در (آفرینش و مالکیت) آسمانها دارند؟ یا به آنان کتابی (آسمانی) داده ایم و دلیلی از آن برای (شرک) خود دارند؟! نه، هیچ یک از اینها نیست، ظالمان فقط وعده های دروغین به یکدیگر می دهند!

۴۱ - خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد و تا از نظام خود منحرف نشوند؛ و هر گاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد او بردبار و آمرزنده است.

تفسیر:

آسمانها و زمین با دست قدرت او برپاست!

به دنبال بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت کفار و مشرکان آمده بود، در آیات مورد بحث از طریق دیگری آنها را مورد بازخواست قرار داده، بطلان طریقه آنها را با دلائل آشکاری روشن می سازد: نخست می گوید: «او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد» (هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ).

«خَلَائِفَ» در اینجا خواه به معنی جانشینان و نمایندگان خدا در زمین باشد، خواه به معنی جانشینان اقوام پیشین (هر چند معنی دوم در اینجا نزدیکتر به نظر می رسد) دلیل بر نهایت لطف خداوند بر انسانهاست که همه امکانات زندگی را در اختیار آنها گذاشته است.

او عقل و شعور و فکر و هوش داده، او انواع نیروهای جسمانی را به انسان ارزانی داشته، او صفحه روی زمین را مملو از انواع نعمتها کرده، و او طریقه استفاده کردن از این امکانات را به انسان آموخته است، با این حال چگونه ولی نعمت اصلی خود را فراموش کرده، دست به دامن معبودهای خرافی و ساختگی می زند؟!

در حقیقت، این جمله بیان «توحید ربوبیت» است که خود دلیلی بر «توحید عبادت» می باشد. این جمله، در ضمن، هشدار است به همه انسانها که بدانند دوران آنها ابدی و جاودانی نیست، همان گونه که آنها جانشین اقوام دیگر شدند، پس از چند روزی آنها نیز می روند و اقوام دیگری جانشین آنها خواهند شد، لذا درست باید بنگرند که در این چند روز زندگی، چه می کنند؟ چه آینده ای را برای خود

رقم می زنند؟ و چگونه تاریخی از آنها در جهان یادگار می ماند؟!
به همین دلیل، بلافاصله می گوید: «هر کس کافر شود کفر او به زیان خودش خواهد بود»
(فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ).

«و کفر کافران در نزد پروردگارشان، چیزی جز خشم و غضب نمی افزاید» (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا).

و به هر حال «کفرشان چیزی جز زیان و خسران به آنان نمی افزاید» (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا).

در حقیقت دو جمله اخیر، تفسیری است بر جمله «مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ»؛ زیرا این جمله می گوید: کفر انسان، تنها به زیان خود او تمام می شود، سپس دو دلیل برای این مسأله اقامه می کند:

نخست این که: این کفران و بی ایمانی در نزد پروردگار آنها، که بخشنده همه نعمتها است چیزی جز خشم و غضب به بار نمی آورد.

دیگر این که: علاوه بر خشم الهی، این کفر چیزی جز زیان بر آنها نمی افزاید سرمایه عمر و هستی خویش را از کف می دهند، و شقاوت و انحطاط و تاریکی و ظلمت را برای خود می خرند، چه زبانی از این بالاتر؟!

و هر یک از این دو دلیل، برای محکوم ساختن این روش نادرست کافی است.
تکرار «لَا يَزِيدُ» (نمی افزاید) آن هم به صورت فعل مضارع که دلیل بر استمرار است، اشاره ای به این حقیقت است که:

انسان طبعاً در جستجوی افزایش و زیاده است، اگر در مسیر توحید قرار گیرد، افزایش سعادت و کمال خواهد داشت، و اگر در مسیر کفر گام نهد، افزایش خشم و غضب پروردگار و زیان و خسران نصیبش خواهد شد.

این نکته نیز، لازم به یادآوری است که: خشم و غضب پروردگار نه به آن معنی است که در انسان می باشد، زیرا خشم در انسان یک نوع هیجان و برافروختگی درونی است که سرچشمه حرکات تند و شدید و خشن می شود، و نیروهای وجود انسان را برای دفاع، یا گرفتن انتقام، بسیج می کند، ولی در مورد پروردگار، هیچ یک از این مفاهیم که از آثار موجودات متغیر و ممکن است وجود ندارد، بلکه خشم الهی به معنی برچیدن دامنه رحمت و دریغ داشتن لطف از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده اند.

آیه بعد، پاسخ قاطع دیگری به مشرکان می دهد، و به آنها خاطر نشان می سازد که اگر انسان از چیزی تبعیت می کند، یا به آن دل می بندد، باید دلیلی از عقل بر آن داشته باشد، یا دلیلی از نقل قطعی، شما که هیچ یک از این دو را در اختیار ندارید، پس تکیه گاهی جز فریب و غرور نخواهید داشت.

می فرماید: «به آنها بگو به من خبر دهید این معبودهایی را که جز خدا می خوانید چه چیزی را از زمین آفریده اند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

«یا این که در آفرینش آسمانها شریکند؟! (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ). (۱)

با این حال، پرستش آنها چه دلیلی دارد؟! معبود بودن، فرع بر خالق بودن است، اکنون که شما می دانید، خالق آسمان و زمین منحصرأ خدا است، معبود هم غیر از او نخواهد بود؛ چرا که همیشه «توحید خالقیت» دلیل در «توحید

۱ - جمله «أَرَأَيْتُمْ» به معنی آیا نمی بینید؟ آیا فکر نمی کنید؟ می باشد، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی «اخبرونی» (به من خبر دهید) گرفته اند، ما بحث مشروحی در این زمینه در جلد ۵، صفحه ۲۳۱، ذیل آیه ۴۰ سوره «انعام» داشتیم.

عبودیت» است.

حال که ثابت شد، هیچ دلیل عقلی برای مدعای شما نیست، آیا دلیلی از نقل در اختیار دارید؟ «آیا کتابی (آسمانی) در اختیار آنها گذارده ایم و آنها دلیل روشنی از آن بر کار خود دارند؟! (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْهُ).

نه، آنها هیچ دلیل و بینه و برهان روشنی از کتب الهی در اختیار ندارند.

پس سرمایه آنها چیزی جز مکر و فریب نیست «بلکه این ستمگران به یکدیگر وعده های دروغین می دهند» (بَلْ إِنِّي لَعَٰدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا).

به تعبیر دیگر: اگر بت پرستان و سایر مشرکان از هر گروه و هر صنف، ادعا دارند بتها قدرتی در انجام خواسته های آنها در روی زمین دارند، باید نمونه ای از خلقت زمینی آنها را ارائه دهند.

و اگر معتقدند: این بتها مظهر فرشتگان و ملائکه و مقدسین آسمانی هستند - همان گونه که عقیده جمعی از آنها بود - باید شرکت آنها را در آفرینش آسمانها نشان دهند.

و اگر معتقدند: اینها شریک در خلقت نیستند، تنها مقام شفاعت به آنها واگذار شده - همان گونه که بعضی ادعا داشتند - باید سندی از کتب آسمانی برای اثبات این مدعا بیاورند.

حال که هیچ یک از این مدارک را در اختیار ندارند، پس ستمگران فریبکاری هستند که در گوش یکدیگر سخنان دروغین می گویند.

قابل توجه این که: منظور از «زمین و آسمان» در اینجا مجموعه مخلوقات زمینی و آسمانی است، و تعبیر به خلقت، در مورد زمین و شرکت در مورد آسمان، اشاره به این است که: شرکت در آسمانها باید از طریق خلقت باشد.

و تعبیر به «کتاباً» به صورت نکره، آن هم با استناد به پروردگار، اشاره به این است که در هیچ یک از کتب آسمانی کوچکترین دلیلی بر مدعای آنها نیست.

تعبیر به «بَيِّنَةٌ» اشاره به این است که: دلیل روشن را از کتب آسمانی می توان یافت.

تعبیر به «ظَالِمُونَ» بار دیگر، تأکیدی است بر این معنی که «شُرک»، «ظلم» و ستم آشکار است.

تعبیر به وعده های «غرور» ناظر به این است که: بت پرستان این خرافات و اوهام را به صورت وعده های تو خالی از یکدیگر می گرفتند، و به صورت شایعه و تقلیدهای بی اساس، بعضی به بعض دیگر القا می کردند.

در آیه بعد، سخن از حاکمیت خدا بر مجموعه آسمانها و زمین است، و در حقیقت بعد از نفی دخالت معبودهای ساختگی در جهان هستی، به اثبات «توحید خالقیت» و «ربوبیت» پرداخته، می فرماید: «خداوند آسمانها و زمین را نگه می دارد تا از مسیر خود منحرف نشوند و زائل نگردند» (إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا). (۱)

نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است که نگهداری و تدبیر و حفظ آنها نیز به دست قدرت او است، بلکه آنها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند، و هر زمان خلقت نوینی، و فیض هستی، لحظه به لحظه از آن مبدأ فیاض به آنها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آنها با آن مبدأ بزرگ قطع شود، راه فنا و نیستی را پیش می گیرند:

اگر نازی کند یک دم *** فرو ریزند قالبها!

۱ - جمله «أَنْ تَزُولَا» در تقدیر چنین بوده: «لِئَلَّا تَزُولَا» یا «كَرَاهَةً أَنْ تَزُولَا».

درست است که آیه، روی مسأله حفظ نظام عالی هستی، تکیه می کند، ولی همان گونه که در بحثهای فلسفی به اثبات رسیده، ممکنات در بقای خود همان گونه نیازمند به مبدأ هستند که در حدوث خود، و به این ترتیب، حفظ نظام جز ادامه آفرینش جدید و فیض الهی چیزی نیست. قابل توجه این که: کرات آسمانی بی آن که به جایی بسته باشند، میلیونها سال در قرارگاه خود، یا مداری که برای آنها تعیین شده، در حرکتند، بی آن که کمترین انحراف پیدا کنند، همان گونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می نگریم، کره زمین ما میلیونها بلکه میلیاردها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه می گیرد، می چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارند.

سپس به عنوان تأکید، می افزاید: «و هر گاه بخواهند از محل و مسیر خود خارج شوند، کسی غیر از خداوند نمی تواند آنها را نگاهداری کند» (وَ لَئِنْ زَالَتْ إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ). نه بتهای ساختگی شما، نه فرشتگان، و نه غیر آنها، هیچ کس قادر بر این کار نیست. در پایان آیه، برای این که: راه توبه را به روی مشرکان گمراه نبندد و اجازه بازگشت در هر مرحله، به آنها دهد می فرماید: «خداوند همیشه حلیم و غفور است» (إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا). به مقتضای حلمش، در مجازات آنها تعجیل نمی کند و به مقتضای غفوریتش، توبه آنها را با شرائطش در هر مرحله که باشد، پذیرا می شود. بنابراین، ذیل آیه ناظر به وضع مشرکان و شمول رحمت الهی نسبت به آنان به هنگام توبه و بازگشت است.

بعضی از مفسران، این دو وصف را در ارتباط با نگهداری آسمان و زمین دانسته اند، چرا که زوال آنها عذاب و مصیبت است، و خداوند به مقتضای حلم و غفرانش، این عذاب و مصیبت را دامنگیر مردم نمی کند، هر چند گفتار و اعمال بسیاری از آنها ایجاب می کند که این عذاب نازل گردد، همان گونه که در آیات ۸۸ تا ۹۰ سوره «مریم» آمده است: وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا: «آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود اختیار کرده * چه سخن زشت و زننده ای؟! * نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوهها به شدت فرو ریزد».

این نکته نیز قابل توجه است که: جمله «وَ لَئِنْ زَالَتْ...» به این معنی نیست که اگر آنها زائل شوند، کسی جز خداوند آنها را نگهداری نمی کند، بلکه به این معنی است که اگر در آستانه زوال و سقوط قرار گیرند، تنها خدا می تواند آنها را حفظ کند، و گرنه حفظ کردن بعد از زوال مفهومی ندارد.

بارها در طول تاریخ بشر، این مطلب پیش آمده است که: بعضی از ستاره شناسان پیش بینی کرده اند: ممکن است فلان ستاره دنباله دار و یا غیر آن در مسیر خود از کنار کره زمین بگذرد، و احتمالاً با آن تصادف کند، این پیش بینی ها افکار تمام جهانیان را در نگرانی فرو برده است، در این شرایط، این احساس برای همه پیدا می شده که در مقابل این ماجرا هیچ کاری از هیچ کس ساخته نیست، چرا که اگر فلان کره آسمانی به سوی زمین بیاید و تحت تأثیر جاذبه با یکدیگر برخورد کنند، اثری از تمدن چندین هزار ساله بشر، و حتی موجودات زنده دیگر بر صفحه زمین باقی نخواهد ماند، و هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار، قادر به جلوگیری از این حادثه نیست.

در این گونه حالات، همگان احساس نیاز مطلق، به خداوند بی نیاز مطلق می کنند، اما هنگامی که خطرات احتمالی بر طرف می شود، فراموشکاری و نسیان بر وجود انسانها سایه می افکند. نه تنها تصادم سیارات و کرات آسمانی، فاجعه آفرین است، مختصر انحراف یک سیاره، همچون زمین از مدارش ممکن است فاجعه ها بیافریند.

نکته:

کوچک و بزرگ در برابر قدرت او یکسان است
جالب این که: در آیات فوق نگاهداری آسمانها بر جای خود، به قدرت خدا استناد داده شده
در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد نگاهداری پرندگان بر فراز امواج هوا آمده است: أَلَمْ يَرْوِا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ:
«آیا آنها پرندگانی را که بر فراز آسمان تسخیر شده اند ندیدند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این امر نشانه هائی است از عظمت و قدرت خدا برای آنها که ایمان می آورند».(۱)

این هماهنگی تعبیرات، نشان می دهد: برای قدرت بی انتهای پروردگار نگاهداری مجموعه کرات آسمان و زمین، همچون نگاهداری یک پرندۀ بر فراز امواج هوا است.
در یک جا آفرینش آسمان پهناور را نشانه وجود خود معرفی می کند، و در جای دیگر آفرینش حشره کوچکی همچون پشه را.

گاهی به «خورشید» سوگند یاد می کند که منبع عظیم انرژی در عالم هستی

است، و گاه به میوه بسیار ساده ای همچون «انجیر» قسم می خورد. اشاره به این که: در برابر قدرت او کوچک و بزرگ فرقی ندارند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ: «کوچک و بزرگ، سنگین و سبک، قوی و ناتوان، همه در برابر توانائی او یکسانند» (۱).

دلیل همه این مسائل یک چیز است و آن این که: وجود خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت، و دقت روی مفهوم «بی نهایت» این حقیقت را به خوبی ثابت می کند: مفاهیمی همچون «سخت» و «آسان»، «کوچک» و «بزرگ»، «پیچیده» و «ساده»، تنها در برابر موجودات محدود قابل طرح است، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود به میان آید این مفاهیم به کلی تغییر شکل می دهند و همگی در یک صف و یک ردیف قرار می گیرند، بی آن که کمترین تفاوتی در این مقایسه با هم داشته باشند! (دقت کنید).

- ۴۲ وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ
إِخْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا
- ۴۳ اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ
فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ
لَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا
- ۴۴ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي
السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا

ترجمه:

۴۲ - آنان با نهایت تأکید به خدا سوگند خوردند که اگر پیامبری انذارکننده به سراغشان آید، هدایت یافته ترین امتها خواهند بود؛ اما چون پیامبری برای آنان آمد، جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود!

۴۳ - اينها همه به خاطر استکبار در زمين و نيرنگ های بدشان بود، اين نيرنگ ها تنها دامن صاحبانش را می گیرد؛ آيا آنها چیزی جز سنت پيشينيان (و عذابهای دردناک آنان) را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبديلی نخواهی يافت، و هرگز برای سنت الهی تغييری نمی يابی!

۴۴ - آيا آنان در زمين نگشتند تا بينند عاقبت کسانی که پيش از آنها بودند چگونه بود؟! همانها که از اينان قوی تر (و نيرومندتر) بودند؛ نه چیزی در آسمان ها و نه چیزی در زمين از حوزه قدرت او بيرون نخواهد رفت؛ او دانا و توانا است.

شأن نزول:

در تفسیر «درّ المنثور»، «روح المعانی» و «مفاتیح الغیب» و تفاسیر دیگر چنین آمده است: «مشرکان عرب هنگامی که می شنیدند: بعضی از امتهای پیشین همچون یهود، پیامبران الهی را تکذیب کردند، و آنها را به شهادت رساندند، می گفتند: ولی ما چنین نیستیم! اگر فرستاده الهی به سراغ ما بیاید ما هدایت پذیرترین امتها خواهیم بود! ولی همانها هنگامی که آفتاب عالم تاب اسلام، از افق سرزمینشان طلوع کرد، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) همراه بزرگترین کتاب آسمانی، به سراغشان آمد، نه تنها نپذیرفتند، بلکه در مقام تکذیب و مبارزه و انواع مکر و فریب بر آمدند».

آیات فوق نازل شد، و آنها را بر این ادعاهای تو خالی و بی اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد. (۱)

تفسیر:

استکبار و حيله گری سر چشمه بدبختی های آنها بود
در آیات پیشین، سخن از مشرکان و سر نوشت آنها در دنیا و آخرت، در میان بود، آیات مورد بحث نیز، همین مطلب را ادامه می دهد.
نخستین آیه می فرماید: «آنها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند، اگر انذار کننده ای به سراغشان بیاید، به طور مسلم از همه امتها هدایت یافته تر خواهند بود» (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ الْإِحْدَى الْأَمَمِ). (۲)

۱ - غالب تفاسیر، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - از آنجا که «إِحْدَى» مفرد است، مفهوم آیه در بدو نظر چنین می شود که: آنها هدایت یافته تر از یکی از امتها خواهند بود که احتمالاً اشاره به قوم «یهود» است (چون مفرد در جمله اثباتیه معنی عموم ۲

ندارد) ولی، به طوری که بعضی از مفسران نیز اشاره کرده اند، قرائن حال نشان می دهد: منظور آنها از این مفرد، عموم بوده است زیرا آنها در مقام مبالغه و تأکید بودند، و می خواستند: ادعا کنند در صورت مبعوث شدن پیامبری در میان آنان بر همه امتها پیشی خواهند گرفت.

«ایمان» جمع «یمین» به معنی سوگند است، و در اصل «یمین» به معنی دست راست می باشد، اما از آنجا که به هنگام سوگند و بستن عهد و پیمان دست راست را به هم می دهند، و قسم یاد می کنند، این کلمه تدریجاً در معنی سوگند به کار رفته است.

«جهد» از ماده «جهاد» به معنی تلاش و کوشش است، بنابراین تعبیر «جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ» اشاره به سوگند مؤکد است.

آری، آنها هنگامی که تماشاگر صفحات تاریخ گذشته بودند که از بی وفائی ها و ناسپاسی ها و کارشکنی ها و جنایات امتهای پیشین، مخصوصاً یهود نسبت به پیامبران شان سخن می گفت، بسیار تعجب می کردند و همه گونه ادعا درباره خود داشتند و لافها می زدند.

اما هنگامی که: «محک تجربه آمد به میان» و کوره امتحان سخت داغ و خواسته آنها عملی شد، نشان دادند که آنها نیز از همان قماشند، به طوری که قرآن در دنباله همین آیه، فرموده: «هنگامی که اندازکننده الهی آمد جز فرار و فاصله گرفتن از حق، چیزی بر آنها نیفزود!» (فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا).

این تعبیر، نشان می دهد: آنها قبلاً نیز، بر خلاف ادعاهایشان، طرفدار حق نبودند، قسمتی از آئین «ابراهیم» (علیه السلام) را که در میان آنها وجود داشت، محترم نمی شمردند، و هر روز، به بهانه ای آن را زیر پا می گذاشتند، برای «مستقلات

عقلیه» و فرمان خرد نیز، ارج و بهائی قائل نبودند، و با قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و جریحه دار شدن تعصب جاهلانه آنها، و به خطر افتادن منافع نامشروعشان، فاصله آنها از حق بیشتر شد، آری همیشه از حق، فاصله داشتند و اکنون بیش از هر زمان.

آیه بعد، توضیحی است بر آنچه در آیه قبل گذشت، می گوید: «دوری آنها از حق، به خاطر این بود که: طریق استکبار در زمین را پیش گرفتند، و هرگز حاضر نشدند در برابر حق تسلیم شوند» (استِکْبَاراً فِی الْأَرْضِ). (۱)

«و نیز به خاطر آن بود که حيله گریهای زشت و بد را پیشه کردند» (وَمَكْرَ السَّيِّئِ). (۲)
«ولی، این حيله گری های سوء تنها دامن صاحبانش را می گیرد» (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ).

جمله «لَا يَحِيقُ» از ماده «حاق» به معنی «نازل نمی شود و اصابت نمی کند و احاطه نمی یابد» می باشد، اشاره به این که: حيله گریها ممکن است موقتاً دامن دیگران را بگیرد، ولی، سرانجام به سراغ صاحب آن می آید، او را در برابر خلق خدا رسوا و بینوا، و در پیشگاه الهی شرمسار می کند، همان سرنوشت شومی که

۱ - بسیاری از مفسران گفته اند: «استِکْبَاراً» از نظر ترکیب نحوی «مفعول له» می باشد، و بیان علت «نُفُور» و فاصله گیری آنان از حق است، و «مَكْرَ السَّيِّئِ» را عطف بر آن می دانند و بعضی عطف بر «نُفُوراً» دانسته اند.

۲ - «وَمَكْرَ السَّيِّئِ» از قبیل اضافه جنس به نوع است، مانند: «علم الفقه»، زیرا «مکر» به معنی هر گونه چاره اندیشی است خواه بد باشد یا خوب، لذا گاهی به خداوند نیز نسبت داده شده است، «وَمَكْرُوا وَمَكْرَ اللَّهِ» (سوره آل عمران، آیه ۵۴) ولی «سَيِّئِ» نوع خاصی از مکر است که همان حيله گری باشد.

مشرکان «مکه» پیدا کردند.

در حقیقت، این آیه، می گوید: آنها تنها به فاصله گرفتن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند، بلکه، برای ضربه زدن به آن، از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند، و انگیزه اصلی آن، کبر و غرور، و عدم خضوع در مقابل حق بود.

در دنباله آیه، این گروه مستکبر مکار و خیانتکار را با جمله پر معنی و تکان دهنده ای تهدید کرده، می گوید: «آیا آنها انتظاری جز این دارند که گرفتار همان سرنوشت پیشینیان شوند؟! (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ). (۱)»

این جمله کوتاه، اشاره ای به تمام سرنوشت‌های شوم اقوام گردنکش و طغیان گری همچون، قوم «نوح»، و «عاد»، و «ثمود»، و قوم «فرعون» است که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند، و قرآن بارها به گوشه هائی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده، و در اینجا با همین یک جمله کوتاه، تمام آنها را در مقابل چشم این گروه، مجسم می سازد.

سپس، برای تأکید بیشتر می افزاید: «هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی یابی، و هرگز برای سنت الهی، دگرگونی نخواهی یافت» (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا).

چگونه امکان دارد خداوند قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد، ولی گروه دیگری را که دارای همان برنامه اند، معاف دارد؟ مگر او حکیم و عادل نیست؟ و همه چیز را از روی حکمت و عدل، انجام نمی دهد؟

نوسان و دگرگونی سنتها درباره کسی تصور می شود، که آگاهی محدودی دارد، و با گذشت زمان، به مسائلی واقف می شود که، او را از سنت دیرینه اش باز

۱ - «نظر» و «انتظار» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، گاه به یک معنی می آید.

می دارد، یا کسی که آگاه است، اما روی میزان حکمت و عدالت رفتار نمی کند، و تمایلات خاصی بر فکر او حاکم است.

ولی، پروردگاری که از همه این امور، منزّه و پاک می باشد، سنتش درباره آیندگان، همانست که درباره پیشینیان بوده است، سنتهایش ثابت و تغییرناپذیر است.

قرآن، در آیات متعددی، روی مسأله تغییرناپذیر بودن سنتهای الهی، تکیه کرده است که در ذیل آیه ۶۲ سوره «احزاب» (جلد ۱۷) مشروحاً از آن بحث کردیم.

اجمالاً در این جهان در عالم تکوین و تشریع، قوانین ثابت و لایتغیری است که قرآن از آنها به سنتهای الهی تعبیر کرده، که هرگز دگرگونی در آنها راه ندارد، این قوانین همان گونه که بر گذشته حاکم بوده، بر امروز و فردا نیز حاکم است، مجازات مستکبران بی ایمان، هنگامی که اندرزهای الهی سود نبخشد، همچنین یاری رهروان راه حق به هنگامی که دست از تلاش مخلصانه بر ندارند، از این سنتها است و هر دو در گذشته و امروز تغییرناپذیر بوده و هست. (۱)

قابل توجه این که: در بعضی از آیات قرآن مجید تنها سخن از: عدم تبدیل سنتهای الهی آمده (۲) و در بعضی دیگر سخن از: عدم تحویل آنها. (۳)

ولی در آیه مورد بحث، هر دو را به صورت تأکید پشت سر هم آورده،

۱ - در این زمینه علاوه بر جلد ۱۷، ذیل آیه ۶۲ سوره «احزاب»، در جلد ۱۲، ذیل آیه ۷۷ سوره «اسراء» نیز بحث کرده ایم (جلد ۱۲، صفحه ۲۱۸).

۲ - احزاب، آیه ۶۲.

۳ - اسراء، آیه ۷۷.

می فرماید: «نه برای سنت الهی تبدیلی می یابی و نه تحویلی!»
 آیا این هر دو، یک معنی را می رساند که برای تأکید بیان شده است، و یا هر کدام اشاره به معنی مستقلی است؟

با توجه به ریشه این دو واژه، ظاهر این است که: به دو معنی مختلف اشاره می کند: «تبدیل» آن است که چیزی را به کلی عوض کنند، یعنی آن را بردارند و چیز دیگری جانشین آن نمایند، ولی «تحویل» آن است که همان موجود را از نظر «کیفی» یا «کمی» دگرگون سازند. به این ترتیب، سنتهای الهی نه به کلی عوض می شود، و نه حتی کم و زیاد و ضعیف و شدید می شود، از جمله این که: خداوند در مورد گناهان و جرائم مشابه، مجازاتهای مشابهی از هر جهت قائل می شود، نه این که: مجازاتی را برای گروهی قائل شود و گروه دیگری را معاف سازد، و نه این که: مجازات گروهی را کمتر و یا ضعیفتر کند، و چنین است قانونی که از ریشه ثابتی مایه گرفته که: نه تبدیل در آن است و نه دگرگونی و تغییر. (۱)

آخرین نکته ای که: در مورد این آیه، به نظر می رسد این است که: در یک جا «سنت» را به «اللّه» اضافه کرده، و در جای دیگر از همین آیه «سنت» را به «اولین» و «پیشینان»، ممکن است در بدو نظر منافاتی بین این دو تصور شود، ولی

۱ - جمعی از مفسران «تحویل» را در اینجا به معنی «نقل مکان عذاب» تفسیر کرده اند به این معنی که: خداوند، مجازاتش را از کسی بردارد و بر دیگری بگذارد، ولی این تفسیر با آیه فوق، مناسب به نظر نمی رسد، زیرا سخن از این نیست که کسی را به جای دیگری مجازات کنند، بلکه سخن از این است که: مجازات کم و زیاد و تغییر و تبدیل پیدا نمی کند، گویا، این مفسران، ماده «تحول» را با «تحویل» اشتباه گرفته اند، در بعضی، از متون لغت مانند: «مجمع البحرین» چنین آمده است: «التَّحْوِيلُ: تَصْيِيرُ الشَّيْءِ عَلَى خِلَافِ مَا كَانَ وَ التَّحْوِيلُ: التَّنْقُلُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ!»

چنین نیست، زیرا در آنجا که به «الله» نسبت داده شده، اضافه به فاعل است، و در مورد دیگر به مفعول، در مورد اول، سخن از سنت گذار است، و در مورد دوم سخن از کسی است که این سنت الهی درباره او اجرا می شود.

آیه بعد، این گروه مشرک و مجرم را به پی گیری آثار گذشتگان و سرنوشتی که به آن گرفتار شدند، دعوت می کند، تا آنچه را از تاریخ درباره آنها شنیده اند با چشم در سرزمینهای متعلق به آنها، و در لابلای آثارشان ببینند، تا بیان به عیان تبدیل گردد.

می فرماید: «آیا سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کار کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

اگر اینها چنین تصور می کنند که: از آنان نیرومندترند، سخت در اشتباهند؛ چرا که «آنها از اینها قویتر و پر قدرت تر بودند» (وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً).

فرعونیان که، سرزمین «مصر» را جولانگاه قدرت خویش قرار داده بودند و نمرودیان که، با قدرت تمام بر پهنه سرزمین «بابل» و کشورهای دیگر، حکومت می کردند آن چنان قوی بودند که: بت پرستان «مکه» در برابر آنها هیچ به حساب نمی آیند.

به علاوه انسانها، هر قدر نیرومند و قوی باشند، قدرت آنها در برابر قدرت خداوند، صفر است، چرا که: «نه چیزی در آسمان ها، نه در زمین، از حوزه قدرت او فرار نخواهد کرد، و او را عاجز و ناتوان نخواهد ساخت» (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ).

مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ). (۱)

«او هم دانا است و هم توانا» (إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا).

نه چیزی از نظرش مخفی و پنهان می ماند، و نه کاری در برابر قدرتش مشکل است، و نه کسی بر او چیره می شود.

این کوردلان مستکبر، و حيله گران مکار، اگر گمان می کنند: از چنگال قدرتش می توانند بگریزند، کور خوانده اند، و اگر دست از اعمال زشت و ننگین خود بر ندارند، سرانجام، به همان سرنوشت مرگبار گردنکشان پیشین گرفتار خواهند شد.

بارها در قرآن مجید، به این مطلب بر خورد می کنیم که: خداوند افراد بی ایمان و سرکش را به «سیر در ارض» و مشاهده آثار اقوامی که گرفتار عذاب الهی شده اند، دعوت می کند. در آیه ۹ سوره «روم» چنین آمده است:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

«آیا آنها سیر در زمین نکردند، تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا منتهی شد؟ همانها که نیروئی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند، و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند، و پیامبرانشان با دلائل آشکار به سراغشان آمدند، (اما به خیره سری خود ادامه دادند، و به مجازات دردناک الهی گرفتار شدند)، خداوند هرگز به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشتن

۱ - جمله «لِيُعْجِزَهُ» همان گونه که قبلاً گفته ایم: از ماده «اعجاز» به معنی ناتوان ساختن است و به همین علت، در بسیاری از موارد، به معنی گریختن از قلمرو قدرت یا دست نیافتن بر کسی آمده است.

ستم کردند».(۱)

این تأکیدهای مکرر، دلیل بر تأثیر فوق العاده این مشاهدات، در نفوس انسانها است، آنها باید بروند و آنچه را در تاریخ خوانده اند و یا از مردم شنیده اند با چشم ببینند. بروند، و ملک بر تاراج رفته فراعنه، کاخهای ویران شده کسراها، قبرهای درهم ریخته قیصرها، و استخوانهای پوسیده و خاک شده نمرودها، و سرزمینهای بلادیده قوم «لوط» و «ثمود» را از نزدیک تماشا کنند، و پندهای خموشان را بشنوند، و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرا دهند، و آنچه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد با چشم خود ببینند!.(۲)

۱ - شبیه همین معنی در سوره «یوسف» آیه ۱۰۹، «حج» آیه ۴۶، «غافر» آیات ۲۱ و ۸۲، و سوره «انعام» آیه ۱۱ و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است.

۲ - یکی از شعرای معاصر اشعار جالبی در این زمینه سروده و این حقیقت قرآنی را بعد از سفر به «مصر» و مشاهده آثار «فراعنه» با تعبیرهایی بسیار لطیف و جذاب، در اشعار تکان دهنده خود آورده است، می گوید:

به «مصر» رفتم و آثار باستان دیدم *** به «مصر» آنچه شنیدم ز داستان، دیدم
 بسی چنین و چنان خوانده بودم، از تاریخ *** به «مصر»، از تو چه پنهان، که بر عیان، دیدم
 تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک *** هنوز در طلب ملک جاودان، دیدم
 تو تاج دیدی و من ملک رفته، بر تاراج *** تو عاج دیدی و من، مشت استخوان دیدم
 تو تخت دیدی، و من بخت واژگون از تخت *** تو صخره دیدی و من صخره زمان دیدم
 گذشته، در دل آینده آنچنان پنهان داشت *** به «مصر» از تو چه پنهان که بر عیان دیدم
 در زمینه «سیر در ارض» و مطالعه در آثار تکوینی خدا و همچنین آثار گذشتگان و اثرات فوق
 العاده آن در ساختن روح انسان، بحث مشروحی ذیل آیه ۱۳۷ سوره «آل عمران»، جلد ۳،
 صفحه ۱۰۲ داشته ایم.

۴۵ وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ
لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ
بَصِيرًا

ترجمه:

۴۵ - اگر خداوند مردم را به سبب کارهایی که انجام داده اند مجازات کند، جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت! ولی (به لطفش) آنها را تا سر آمد معینی تاخیر می اندازد اما هنگامی که اجل آنان فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد) او نسبت به بندگانش بیناست.

تفسیر:

اگر لطف او نبود، جنبنده ای بر پشت زمین نبود! آیه فوق، که آخرین آیه سوره «فاطر» است بحثهای تند و تهدیدهای شدید گذشته، این سوره را با بیان لطف و رحمت پروردگار، بر مردم روی زمین پایان می دهد، همان گونه که: این سوره را با گشایش رحمت خدا، بر مردم آغاز کرد. به این ترتیب، آغاز و انجام آن، در بیان رحمت الهی، متفق و هماهنگ است. افزون بر این، آیه گذشته که مجرمان بی ایمان را تهدید به سرنوشت پیشینیان می کرد، این سؤال را برای بسیاری از آنها و دیگران مطرح می سازد که: اگر سنت الهی درباره همه گردنکشان چنین است، پس چرا این قوم مشرک و سرکش «مکّه» را مجازات نمی کند؟! در پاسخ این سؤال می فرماید: «اگر خداوند همه مردم را به خاطر اعمالی که

انجام داده اند مجازات کند (و هیچ مهلتی برای اصلاح، تجدیدنظر و خودسازی به آنان ندهد) جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت» (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ).

آن چنان مجازات‌ها پی در پی نازل می شود، صاعقه ها و زلزله ها و طوفانها گنهکاران ظالم را در هم می کوبد که، زمین جای زندگی برای کسی نخواهد بود.

«ولی خداوند به لطف و کرمش آنها را تا زمان معینی، به تأخیر می اندازد، و به آنها فرصت برای توبه، و اصلاح می دهد» (وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى).

اما این حلم و فرصت الهی، حسابی دارد، تا زمانی است که، اجل آنها فرا نرسیده باشد، «اما هنگامی که اجل آنها فرا رسد، هر کس را به مقتضای عملش جزا می دهد؛ چرا که خداوند نسبت به بندگان بصیر و بیناست» هم اعمال آنها را می بیند و هم از نیت آنها با خبر است (فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا). (۱)

در اینجا دو سؤال مطرح می شود، که پاسخ آنها از آنچه گفتیم روشن می شود: نخست این که: این حکم عام (اگر خداوند مردم را به اعمالشان مجازات کند کسی را بر صفحه زمین باقی نخواهد گذاشت) شامل انبیاء و اولیاء و صالحان نیز

۱ - جمله «إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ» شرط است و جزای آن، در تقدیر می باشد در واقع چنین بوده است: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ يُجَازَى كُلُّ أَحَدٍ بِمَا عَمِلَ» بنابراین، جمله «إِنَّ اللَّهَ» از قبیل علت جزاء است که جانشین معلول محذوف شده است.

این احتمال، نیز وجود دارد که: جزاء «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» باشد که در آیات دیگر قرآن، مانند آیه ۶۱ سوره «نحل» آمده، بنابراین جمله «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» اشاره به این است که: همه را می شناسد، و می داند: اجل کدامین فرا رسیده است تا او را با قدرت خود بگیرد.

می شود؟!

پاسخ این سؤال، روشن است، زیرا این گونه احکام نظر به توده انسانها و اکثریت قاطع آنها دارد، و پیامبران، امامان و صالحان که در اقلیت اند مسلماً از آن خارج می باشند، خلاصه، هر حکمی استثنائی دارد، و آنها از این حکم مستثنی هستند.

این درست، به آن می ماند که: می گوئیم اهل جهان غافلند، حریصند، و مغرورند، منظور اکثریت آنها است، در آیه ۴۱ سوره «روم» می خوانیم: *ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ*: «فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، خدا می خواهد: بعضی از نتایج اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید باز گردند!»

بدیهی است، فساد نتیجه اعمال همه مردم نیست، بلکه نظر به اکثریت است. آیه ۳۲ همین سوره، که انسانها را به سه گروه «ظالم» و «میانہ رو» و «سابق بالخیرات» (نیکان و پاکان) تقسیم می کند، شاهد دیگری بر این معنی است.

بنابراین، آیه فوق هیچ گونه منافاتی با مسأله «عصمت» انبیاء ندارد. دیگر این که: آیا تعبیر به «دابه» (جنبنده) در آیه فوق، شامل غیر انسانها نیز می شود، یعنی آنان هم، به خاطر مجازات انسانها از میان خواهند رفت؟!

پاسخ این سؤال با توجه به این نکته که، فلسفه وجود جنبندگان دیگر بهره گیری انسانها از آنان است و هنگامی که نسل بشر، بر چیده شود ضرورتی برای وجود آنها نیست، روشن است. (۱)

۱ - «دابه» از ماده «دیب» به معنی آهسته راه رفتن و گام های کوتاه برداشتن است، ولی از نظر معنی لغوی معمولاً هر جنبنده ای را شامل می شود، خواه سریع راه برود و یا آهسته، ولی گاهی «دواب» به خصوص حیوانات سواری اطلاق می گردد.

سرانجام، این بحث را با حدیثی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تفسیر آیه اخیر وارد شده، پایان می دهیم:

طبق این حدیث، پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید: خداوند عز و جل فرموده: «ای فرزند آدم، به وسیله اراده و خواست من است که تو مختار آفریده شده ای، و می توانی هر چه را بخواهی برای خودت بخواهی، و به اراده من تو صاحب اراده شده ای که می توانی هر چه را بخواهی برای خویشتن اراده نمائی، با نعمتهائی که به تو دادم نیرو پیدا کرده ای، و مرتکب معصیت من شدی، و با قدرت و عافیت من توانستی فرایض مرا انجام دهی، بنابراین من نسبت به حسنات تو از خودت اولی هستم، و تو نسبت به گناهانت از من اولی هستی، پیوسته خیرات از سوی من به وسیله نعمتهائی که به تو داده ام، واصل می شود، و همواره شر و بدی از سوی تو، به خودت به خاطر جنایات می رسد... من هرگز از انذار و اندرز تو فروگذار نکردم، و به هنگام غرور و غفلت، تو را فوراً مورد مجازات قرار ندادم» (بلکه فرصت کافی برای توبه و اصلاح در اختیار تو گذاردم) سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: این همانست که خدا می فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهَا مِنْ دَابَّةٍ».(۱)

* * *

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده، که قبل از فوت فرصتها بیدار می شوند و به سوی تو باز می گردند، و گذشته تاریک خود را با نور حسنات و جلب رضای تو روشن می سازند! بارالها! اگر رحمت شامل حال ما نبود، آتشی که از درون اعمال سوء ما زبانه می کشد، ما را در کام خود فرو برده بود، و اگر نور و تابش غفرانت بر قلب ما پاشیده نمی شد، لشکر شیطان آن را اشغال کرده بود!

خداوند! ما را از هر گونه شرک برکنار دار، و چراغ ایمان و توحید خالص را در دل ما بیفروز، و فروغ تقوا را در گفتار و اعمال ما افزون گردان!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره فاطر

۱۲ / رجب الخیر / ۱۴۰۴

سوره یس

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸۳ آیه است

تاریخ شروع

۱۳ / رجب الخیر / ۱۴۰۴

مصادف با میلاد مولای متقیان

امیر المؤمنین علی (علیه السلام)، جعلنا الله من

شیعته و محبیه و رزقنا شفاعته!

محتوای سوره یس

چنان که می دانیم این سوره در «مکه» نازل شده است، بنابراین، محتوای آن از نظر کلی همان محتوای عمومی سوره های مکی است که از توحید و معاد و وحی و قرآن و انذار و بشارت، سخن می گوید، در این سوره چهار بخش عمده مخصوصاً دیده می شود:

۱ - نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.

۲ - بخش دیگری از این سوره از رسالت سه نفر از پیامبران الهی، و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پی گیر و طاقت فرسای آنها با شرک، سخن می گوید که در حقیقت یک نوع تسلی و دلداری به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است.

۳ - بخشی از این سوره، از آیه ۳۳ شروع می شود و تا آیه ۴۴ ادامه دارد، مملو از نکات جالب توحیدی، و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است، در قسمتهای اخیر سوره نیز مجدداً به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.

۴ - بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به «معاد» و دلایل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر، و سؤال و جواب در روز قیامت، و پایان جهان، و بهشت و دوزخ سخن می گوید، که در این قسمت، نکته های بسیار مهم و دقیقی نهفته شده است.

و در لابلاي اين بحثهاي چهارگانه آياتي تكان دهنده براي بيداري و هشيارى غافلان و بى خبران آمده است كه اثرى نيرومند در دلها و جانها دارد.

خلاصه اين كه: در اين سوره، انسان با صحنه هاي مختلفي از آفرينش، قيامت و زندگي و مرگ، انذار و بشارت روبرو مي شود كه، مجموعه اي بيداركننده و نسخه اي شفابخش را تشكيل مي دهد.

فضيلت سوره «يس»

سوره «يس» به گواهي احاديث متعددي كه در اين زمينه وارد شده، يكي از مهمترين سوره هاي قرآني است، به گونه اي كه در احاديث، به عنوان «قلب قرآن» ناميده شده است.

در حديثي از پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) مي خوانيم:

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَإِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَس: «هر چيز قلبي دارد، و قلب قرآن يس است»! (۱)

در حديثي از امام صادق (عليه السلام) نيز، همين معني آمده است، و در ذيل آن مي افزايد: ... مَنْ قَرَأَهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ أَوْ فِي نَهَارِهِ قَبْلَ أَنْ يُمَسِّيَ كَانَ فِي نَهَارِهِ مِنَ الْمَحْفُوظِينَ وَالْمَرْزُوقِينَ حَتَّى يُمَسِّيَ وَمَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ وَكُلَّ اللَّيْلِ بِهَ مِائَةِ أَلْفِ مَلَكٍ يَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَمِنْ كُلِّ آفَةٍ: «هر كس آن را قبل از خوابيدن، يا در روز پيش از غروب بخواند، در تمام طول روز محفوظ و پر روزي خواهد بود، تا اين كه غروب شود، و هر كس آن را در شب پيش از خفتن بخواند، خداوند هزار فرشته را بر او مأمور مي كند كه او را از هر شيطان رجيّم و هر آفتي حفظ كنند...» و به دنبال آن فضائل مهم ديگري نيز بيان

۱ - «مجمع البيان»، آغاز سوره «يس».

می فرماید. (۱)

باز در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: سُورَةُ يَسْ تُدْعَى فِي التَّوْرَةِ الْمُعْجَمَةِ! قِيلَ وَ مَا الْمُعْجَمَةُ؟ قَالَ تَعَمُّ صَاحِبَهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ...: «سوره یس در تورات به عنوان عمومیت آفرین نامیده شده، سؤال شد: از چه رو به آن «عمومیت آفرین» گفته می شود؟ فرمود: به خاطر این که کسی که همدم و همنشین این سوره باشد او را مشمول تمام خیر دنیا و آخرت می کند...». (۲)

روایات دیگری، نیز در این زمینه در کتب شیعه و اهل سنت آمده است که اگر بخواهیم، همه آنها را نقل کنیم، سخن به درازا می کشد.

به این ترتیب، باید اعتراف کرد که: شاید کمتر سوره ای در قرآن مجید دارای این همه فضیلت بوده باشد.

و همان گونه که بارها گفته ایم، این فضیلت برای کسانی نیست که تنها الفاظ آن را بخوانند، و مفاهیم آن را به طاق نسیان زنند، بلکه این عظمت به خاطر محتوای عظیم این سوره است.

محتوایی بیدارگر، ایمان بخش، مسئولیت آفرین و تقوازا که وقتی انسان در آن اندیشه کند، و این اندیشه در اعمال او پرتوافکن گردد، خیر دنیا و آخرت را برای او به ارمغان می آورد.

فی المثل، در آیه ۶۰ این سوره سخن از پیمانی به میان می آورد که: خداوند از تمام فرزندان آدم گرفته، که شیطان را پرستش نکنند چون شیطان دشمن آشکاری است: «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۴، صفحه ۸۸۶، باب ۴۸ از ابواب قرائه القرآن - «بحار الانوار»، جلد

۹۲، صفحه ۲۸۸ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «یس» (با کمی تفاوت).

۲ - همان مدرک.

مُبِین».

روشن است، هرگاه انسان به این پیمان الهی پایبند باشد، همان گونه که در احادیث فوق آمده، از هر شیطان رجیمی در امان خواهد بود ولی، اگر این آیه را سرسری بخواند و در عمل از دوستان مخلص و یاران وفادار شیطان باشد، نمی تواند به این افتخار بزرگ نائل گردد، همچنین درباره فرد آیات و کلمات این سوره، باید این محاسبه را انجام داد.

* * *

- ۱ یس
- ۲ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
- ۳ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
- ۴ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
- ۵ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ
- ۶ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ
- ۷ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
- ۸ إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ
- ۹ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
- ۱۰ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

- ۱ - یس.
- ۲ - سوگند به قرآن حکیم.
- ۳ - که تو قطعاً از رسولان (خداوند) هستی.
- ۴ - بر راهی راست (قرار داری).

- ۵ - این قرآنی است که از سوی خداوند توانا و مهربان نازل شده است.
- ۶ - تا قومی را بیم دهی که پدرانشان انذار نشدند از این رو آنان غافلند.
- ۷ - فرمان (الهی) درباره بیشتر آنها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی آورند!
- ۸ - ما در گردنهای آنان غلهائی قرار دادیم که تا چانه ها ادامه دارد، و سرهای آنان را به بالا نگاهداشته است!
- ۹ - و در پیش روی آنان سدّی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدّی، و چشمانشان را پوشانده ایم، لذا نمی بینند!
- ۱۰ - برای آنان یکسان است؛ چه انذارشان کنی، یا نکنی، ایمان نمی آورند!

تفسیر:

سر آغاز «قلب قرآن»

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید، با «حروف مقطعه» آغاز می شود (یا و سین). درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن، در آغاز سوره های «بقره»، «آل عمران» و «اعراف» بحثهای فراوانی داشته ایم. (۱)

ولی، در خصوص سوره «یس» تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد: از جمله این که: این کلمه مرکب از «یا» (حرف ندا) و «سین» یعنی شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، و به این ترتیب، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

۱ - به جلد اول تفسیر «نمونه»، صفحه ۶۱ به بعد، و جلد دوم، صفحه ۳۰۳، و جلد ششم، صفحه ۷۷ مراجعه فرمائید.

در احادیث مختلفی نیز، آمده است: این کلمه یکی از نامه‌های پیغمبر گرامی اسلام است. (۱)
 دیگر این که: مخاطب در اینجا انسان است و «سین» اشاره به او است، ولی این احتمال، با آیات بعد سازگار نیست، زیرا در این آیات روی سخن تنها به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.
 لذا، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: یَسُّ اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: «یس نام رسول خداست و دلیل آن این است که بعد از آن می‌فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی». (۲)

به دنبال این حروف مقطعه - همانند بسیاری از سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده - سخن از قرآن مجید به میان می‌آورد، منتها در اینجا به آن سوگند یاد کرده می‌گوید: «سوگند به قرآن حکیم» (وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ).

جالب این که: «قرآن» را به «حکیم» توصیف می‌کند، در حالی که حکمت، معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گوئی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید، و به صراط مستقیمی که در آیات بعد، به آن اشاره کرده راهنمایی کند.

البته، خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن، همواره دارای دو فایده مهم است: نخست، تأکید روی مطلب، و دیگر، بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می‌شود، زیرا هیچ کس به موجودات کم ارزش سوگند یاد نمی‌کند.

آیه بعد، چیزی را که سوگند آیه قبل، به خاطر آن بوده است، بازگو می کند، می فرماید:

«مُسْلِمًا تُوَازِ رَسُولَانَ خَدَاوَنَد هَسْتِی» (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

«رسالتی که توأم با حقیقت است، و بودن تو بر صراط مستقیم» (عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). (۱)

سپس، می افزاید: «این قرآنی است که از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده» (تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ). (۲)

تکیه روی «عزیز بودن» خداوند، برای بیان قدرت او، بر چنین کتاب بزرگ شکست ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون، به صورت یک معجزه جاویدان باقی می ماند، و هیچ قدرتی نمی تواند، عظمت آن را از صفحه دلها محو کند.

و تکیه روی «رحیمیت» خداوند، برای بیان این حقیقت است که: رحمت او ایجاب کرده، چنین نعمت بزرگی را در اختیار انسانها بگذارد.

بعضی از مفسران، این دو توصیف را برای بیان دو نوع عکس العمل متفاوت می دانند که، ممکن است مردم در برابر نزول این کتاب آسمانی و

۱ - در ترکیب جمله «عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» در میان مفسران گفتگو است: بعضی، جار و مجرور را متعلق به «مُرْسَلِينَ» می دانند، که مفهومی این است: «رسالت تو بر جاده مستقیم است». بعضی، نیز آن را خبر بعد از خبر دانسته اند، و مفهومی این است که تو بر صراط مستقیم قرار داری.

بعضی نیز آن را در موضع نصب بنا بر حال بودن، گرفته اند و مفهومی این است که تو از مرسلین هستی در حالی که بر صراط مستقیم می باشی (البته تفاوت چندانی از نظر معنی در این سه احتمال نیست).

۲ - منصوب بودن «تَنْزِيلَ» به خاطر آن است که: مفعول فعل مقدری است و در تقدیر چنین بوده: «نَزَلَ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» احتمالات دیگری نیز در نحوه ترکیب این جمله داده شده است.

فرستادن این رسول نشان دهند:

اگر به انکار و تکذیب برخیزند، خداوند با عزت و قدرتش آنها را تهدید کرده، و اگر از در تسلیم و قبول در آیند، خدا با رحمتش آنها را بشارت داده. (۱)
بنابراین، عزت و رحمتش که یکی مظهر «انذار» و دیگری مظهر «بشارت» است با هم آمیخته و این کتاب بزرگ آسمانی را در اختیار انسانها گذارده است.
در اینجا سؤالی مطرح است که: مگر می توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را، با سوگند و تأکید اثبات کرد؟!

پاسخ این سؤال، در دل آیات فوق نهفته است؛ زیرا از یکسو، قرآن را توصیف به حکیم بودن می کند، اشاره به این که: حکمتش بر کسی پوشیده نیست، و خود دلیل بر حقانیت خویش است.

دیگر این که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به ره سپردن بر «صراط مستقیم» توصیف کرده، یعنی محتوای دعوت او، خود بیان می کند که مسیر او مسیر مستقیمی است، سوابق زندگی او نیز نشان می دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

و ما در بحثهای دلائل حقانیت پیامبران به این مطلب اشاره کرده ایم که: یکی از بهترین طرق، برای پی بردن به حقانیت آنها این است که: محتوای دعوت آنان دقیقاً بررسی شود، هر گاه هماهنگ با فطرت، عقل و وجدان بود، و در سطحی قرار داشت که از انسان با نیروی بشری، امکان پذیر نیست، به علاوه سوابق زندگی شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان بود که نشان می داد، مرد امانت و صداقت است، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور، قرائن زنده ای می شود بر این که: او فرستاده خدا است، و آیات فوق، در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است، بنابراین، سوگند، و ادعای فوق هرگز بی دلیل نیست.

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

از این گذشته، از نظر «فَنِّ مَنَظَرِهِ»، برای نفوذ در دل‌های منکران لجوج هر قدر عبارات محکم‌تر و قاطع‌تر و توأم با تأکید بیشتر، مطرح شود، این افراد را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد. باز سؤال دیگری مطرح می‌شود که: چرا مخاطب را در این جمله، شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار داده است، نه مشرکان، و نه عموم مردم؟ پاسخ این که: هدف این بوده: تأکید کند، تو بر حقی و بر صراط مستقیمی، خواه آنها بپذیرند، و خواه نپذیرند، به همین دلیل، در رسالت سنگین خود، کوشا باش، و از عدم قبول مخالفان، کمترین سستی به خود راه مده.

آیه بعد، هدف اصلی نزول قرآن را این گونه شرح می‌دهد: «قرآن را بر تو نازل کردیم، تا قومی را انذار کنی، که پدران آنها انذار نشدند، و به همین دلیل آنها در غفلت فرو رفته اند» (لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ). (۱) مسلماً منظور از این قوم، همان مشرکان عرب می‌باشد، و اگر گفته شود، به اعتقاد ما هیچ امتی بدون انذارکننده نبوده، و زمین هرگز از حجت خدا خالی

۱ - در این که: «ما» در آیه فوق، «نافیه» است یا غیر آن، احتمالات مختلفی داده شده است. بسیاری از مفسران، آن را «نافیه» گرفته اند و ما هم در تفسیر فوق بر همین معنی تکیه کردیم؛ زیرا اولاً: جمله «فَهُمْ غَافِلُونَ» گواه بر این معنی است، چون عدم وجود انذارکننده سبب غفلت می‌گردد، آیه ۳ سوره «سجده» نیز شاهد بر آن است، آنجا که می‌گوید: لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ: «هدف آن است که قومی را انذار کنی پیش از تو انذارکننده ای برای آنها نیامده است شاید هدایت شوند».

بعضی «ما» را موصوله دانسته اند که، مفهوم جمله این می‌شود: «آنها را به همان چیزی انذار کنی که پدرانشان به آن انذار شدند».

و بعضی احتمال داده اند: «ما» مصدریه باشد و معنی جمله، چنین می‌شود: تا انذار کنی قومی را به همان انذار که پدرانشان شدند ولی، این دو احتمال ضعیف است.

نخواهد شد، به علاوه در آیه ۲۴ سوره «فاطر» خواندیم: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (هیچ امتی نبود مگر این که بیم دهنده ای در آنها وجود داشت).

در پاسخ می گوئیم: منظور از آیه مورد بحث، اندازکننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه او، همه جا پیچد، و گرنه در هر زمانی حجت الهی برای مشتاقان و طالبان، وجود دارد، و اگر می بینیم، دوران میان حضرت مسیح (علیه السلام) و قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را دوران فترت، شمرده اند، نه به این معنی است که مطلقاً حجت الهی برای آنها وجود نداشته، بلکه فترت از نظر قیام پیامبران بزرگ، و اولو العزم است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةً!» (خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوت نمی کرد). (۱)

به هر حال، هدف از نزول قرآن، این بود که: مردم غافل را هشیار، و خواب زدگان را بیدار، سازد، و خطراتی که آنها را احاطه کرده، و گناہانی که در آن فرو رفته اند، و شرک و فساد که به آن آلوده شده اند، به آنها یادآوری کند، آری، قرآن پایه آگاهی و بیداری، و کتاب پاکسازی دل و جان است.

سپس، قرآن به عنوان یکی پیشگوئی درباره سران کفر و سردمداران شرک، می گوید: «فرمان و وعده الهی بر اکثر آنها تحقق یافته و به همین دلیل ایمان نمی آورند» (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

در این که: منظور از «قَوْل» در اینجا چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی ظاهراً، منظور، همان وعده عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است، چنان که

در آیه ۱۳ سوره «سجده» آمده است: وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ: «ولی سخن من درباره آنها تحقق یافته، که دوزخ را از جن و انس پر می کنم»، و در آیه ۷۱ سوره «زمر» می خوانیم: وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: «ولی حکم و وعده عذاب درباره کافران محقق شده است».

به هر حال، این در مورد کسانی است که: تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند، پیوندها را گسسته، و تمام دریچه های هدایت را به روی خود بسته بودند، و لجابت، عناد و خیره سری را به حد اعلی رسانده، آری، اینها هرگز ایمان نخواهند آورد، و راه بازگشتی ندارند، چرا که تمام پل ها را در پشت سر خود ویران کرده اند.

حقیقت این است که: انسان در صورتی اصلاح پذیر و قابل هدایت است که: فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده اش، به کلی پایمال نکرده باشد، و گر نه تاریکی مطلق، بر قلب او چیره خواهد شد، و تمام روزنه های امید، بر او بسته می شود.

ضمناً، از این سخن روشن شد که: منظور از این اکثریتی که هرگز ایمان نمی آورند، سران شرک و کفرند، و همین گونه شد، که: گروهی در جنگهای اسلامی در حال شرک و بت پرستی کشته شدند، و بعضی، که باقیمانده تا پایان کار در دل ایمان نداشتند، و گر نه اکثریت مشرکان عرب، بعد از فتح «مکه» به مفاد «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» گروه گروه وارد اسلام شدند. (۱)

آیات بعد از آن، که سخن از وجود سدی پیش رو و پشت سر آنها می گوید، و چشمهای آنها را نابینا می شمرد، و تصریح می کند، که انذار کردن و ناکردن برای

آنها یکسان است، شاهد همین معنی است. (۱)

آیه بعد، ادامه توصیف این گروه نفوذناپذیر است، در نخستین توصیف آنها می گوید: «ما در گردنهای آنها غلهائی قرار دادیم که تا چانه های آنها ادامه دارد، و سرهای آنها را به بالا نگاه داشته است» (إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ).

«أغلال» جمع «غل» در اصل از ماده «غلل» به معنی چیزی است که در وسط اشیائی قرار گرفته، مثلاً به آب جاری که از لابلائی درختان عبور می کند «غلل» می گویند (بر وزن عمل) و «غل» حلقه ای بود که بر گردن، یا دستها قرار می دادند، سپس آن را با زنجیر می بستند، و از آنجا که گردن، یا دست در میان آن قرار گرفته، این کلمه در مورد آن، به کار رفته است، گاه غلهائی که بر گردن بوده، جداگانه به زنجیر بسته می شد، و غلهای بر دست جدا بوده، اما گاهی دستها را در غل می کردند و به حلقه ای که بر گردن بود می بستند، و شخص زندانی و اسیر را شدیداً در محدودیت فشار و شکنجه قرار می دادند.

و اگر به حالت عطش، یا شدت اندوه و خشم «غله» (بر وزن قله) گفته می شود آن نیز، به خاطر نفوذ این حالت در درون قلب و جسم انسان است، اصولاً، ماده (غل بر وزن جد) هم به معنی داخل شدن و هم داخل کردن آمده، لذا در آمد خانه یا زراعت و مانند آن را «غَلَّه» می گویند. (۲)

در هر صورت گاهی طوق «غل» که بر گردن گذارده می شد، تا چانه ادامه پیدا

۱ - بنا بر آنچه گفته شد، روشن می شود: ضمیر در «اکثرهم» به «قوم» که قبل از آن است باز نمی گردد، بلکه به سران قوم برمی گردد و شاهد آن، آیات بعد از این آیه است.

۲ - «مفردات راغب»، «قطر المحيط» و «مجمع البحرین»، ماده «غلل».

می کرد، و سر را به بالا نگه می داشت، و در حالی که اسیر و زندانی، فوق العاده از این جهت شکنجه می دید، از مشاهده اطراف خود، باز می ماند.

و چه جالب است، تشبیهی که از حال بت پرستان لجوج، به چنین انسانهایی شده، آنها طوق «تقلید» و زنجیر «عادات و رسوم خرافی» را بر گردن و دست و پای خود بسته اند، و غلهای آنها آن قدر پهن و گسترده است که سر آنها را بالا نگاهداشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آنها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید! (۱)

به هر حال، آیه فوق، هم می تواند ترسیمی از حال این گروه بی ایمان در دنیا باشد، و هم بیان حال آنها در آخرت، که تجسمی است از مسائل این جهان، و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده، مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده با صیغه فعل ماضی بیان شده است، و این همانست که در زبان ادباء معروف است که «مضارع متحقق الوقوع به شکل ماضی در می آید» و نیز می تواند اشاره به هر دو معنی باشد، هم حال آنها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.

جمعی از مفسران، شأن نزولهایی برای آیه فوق، و آیه بعد از آن، ذکر کرده اند که درباره «ابو جهل» یا مردی از طایفه «بنی مخزوم» یا قبیله «قریش» نازل شده، آنها کراراً تصمیم بر قتل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گرفتند، ولی خداوند از طریق اعجاز، آنها را از این کار بازداشت، و در آن لحظه حساس که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده می خواستند ضربه کاری بزنند چشمانشان از کار افتاد، یا قدرت حرکت از آنها

۱ - بنا بر آنچه در بالا گفتیم، معلوم شد: ضمیر «هی» در «فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ» به «اغلال» باز می گردد، که تا ذقن و چانه آنها کشیده شده است، و جمله «فَهُمْ مُقْمَحُونَ» تفریع بر آن است، و این که: جمعی احتمال داده اند: «هی» به «أیدی» (دستها) برمی گردد که در آیه ذکر نشده، بسیار بعید به نظر می رسد.

سلب شد. (۱)

ولی این شأن نزولها مانع از عمومیت مفهوم آیه و گستردگی معنی آن درباره همه سردمداران کفر و متعصبان لجوج، نخواهد بود، ضمناً تأییدی است بر آنچه در بالا در تفسیر جمله «فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بیان کردیم که منظور از آن اکثریت مشرکان نیست، بلکه اکثریت سردمداران شرک و کفر و نفاق است.

* * *

آیه بعد، توصیف دیگری از همین افراد است، و ترسیم گویائی از عوامل نفوذناپذیری آنها، می فرماید: «ما در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی» (وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا).

آنها در میان این دو سد، چنان محاصره شده اند که نه راه پیش دارند و نه راه بازگشت! و در همین حال، «چشمان آنها را پوشاندیم لذا چیزی را نمی بینند» (فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ).

عجب ترسیم گویائی؟ از یکسو، همچون اسیرانی هستند که در غل و زنجیرند. از سوی دیگر، حلقه غل چنان پهن و گسترده است که سرهای آنها را به آسمان متوجه ساخته و مطلقاً از اطراف خود چیزی نمی بینند! از سوی سوم، سدی از پیش رو و پشت سر، آنها را در محاصره خود قرار داده، و راه پیش و پس را بر آنها بسته است. از سوی چهارم، چشمان آنها بسته شده، و قدرت دید و باصره آنها به کلی از کار افتاده است.

خوب فکر کنید، کسی که دارای چنین اوصافی است، چه کاری از او ساخته است؟ چه چیزی می‌فهمد؟ چه چیزی می‌تواند ببیند؟ و چگونه می‌تواند گام بردارد؟ و چنین است حال مستکبرانِ خودخواه، و خودبین، و مقلدان کور و کر، و متعصبان لجوج در برابر چهره حقایق!

به همین دلیل، در آخرین آیه مورد بحث، صریحاً می‌گوید: «برای آنها یکسان است، چه آنها را انذار کنی، یا نکنی، ایمان نمی‌آورند!» (وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). گفتار تو هر قدر نافذ، و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد، تا در زمینه آماده وارد نشود تأثیر نخواهد گذاشت، اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره زار بتابد، و بارانهای پر برکت بر آن نازل شود، و نسیم بهاری مرتباً از آن بگذرد، محصولی جز خس و خاشاک نخواهد داشت که قابلیت قابل در کنار فاعلیت فاعل شرط است.

نکته‌ها:

۱- از کار افتادن ابزار شناخت!

انسان برای این که: بتواند از عالم بیرون وجود خود، آگاه شود از وسائل و ابزاری بهره می‌گیرد که به آن ابزار شناخت گفته می‌شود.

قسمتی از آنها «درون ذاتی» هستند، و قسمتی «برون ذاتی» عقل و خرد و وجدان و فطرت از ابزار شناخت درون ذات است، و حواس ظاهری انسان همچون بینائی و شنوائی و مانند آن، ابزار شناخت برون ذاتی اند.

این وسائل خداداد، اگر مورد بهره برداری صحیح قرار گیرند، روز به روز

قوی تر و نیرومندتر می شوند، و بهتر و دقیقتر حقایق را نشان می دهند. اما اگر مدتی در مسیرهای انحرافی قرار گیرند، و یا اصلاً از آنها استفاده نشود، تدریجاً تحلیل رفته و یا به کلی دگرگون می شوند، و حقایق را وارونه نشان می دهند، درست همانند آئینه صافی که گرد و غبار ضخیمی آن را بپوشاند، و یا خراشهای زیاد و عمیقی بر چهره آن وارد شود، که دیگر نمی تواند چیزی را نشان دهد، و اگر نشان دهد هرگز با واقعیت آن تطبیق نمی کند.

این اعمال نادرست، و موضعگیریهای انحرافی انسان است که، نعمت بزرگ ابزار شناخت را از او می گیرد، و به همین دلیل، مقصر اصلی خود او و گناه آن نیز بر گردن خود او است. آیات فوق، ترسیم گویائی از همین مسأله مهم و سرنوشت ساز است، هوسبازان مستکبر، و خود خواهان متعصب، و دنباله روان بی قید و شرط را به کسانی تشبیه می کند که: از یکسو، در غل و زنجیر گرفتارند، این همان زنجیرهای هوس و کبر و غرور و تقلید کورکورانه است که خود بر دست و گردن خویش نهاده اند، و به کسانی تشبیه می کند که در محاصره دو سد نیرومند و غیر قابل عبور قرار گرفته اند.

و از سوی دیگر، چشمانشان نیز بسته و نابینا است.

غل و زنجیر به تنهایی برای جلوگیری از حرکت آنها کافی است، آن دو سد عظیم نیز به تنهایی مانع فعالیت آنها است، نداشتن چشم و نابینائی خود نیز عامل مستقلى است. این دو سد، گوئی به قدری بلند و نزدیک اند که به تنهایی قدرت دید آنها را می گیرند همان گونه که قدرت حرکت را از آنها سلب می کنند.

کراراً گفته ایم، هدایت پذیری انسان تا زمانی است که به این مرحله نرسیده

باشد، اما هنگامی که به این مرحله برسد، اگر تمام انبیاء و اولیاء نیز جمع شوند، و تمام کتب آسمانی را بر او بخوانند مؤثر نخواهد شد!

و این که: در روایات اسلامی و همچنین در آیات قرآن، تأکید شده که اگر لغزشی برای انسان پیدا شد، و گناهی از او سر زد، فوراً توبه کند و به سوی خدا باز گردد، و از «تسویف»، «تأخیر»، «اصرار» و «تکرار» بپرهیزد برای این است که، به این مرحله نرسد، زنگارها را بشوید، موانع کوچک را قبل از تبدیل شدن به یک سد بزرگ، ویران کند، و راه پیشرفت و حرکت را باز نگهدارد، و گرد و غبار را از مقابل دیدگان خود، فرو بنشاند تا «نظر تواند کرد».

۲ - سدهائی از پیش و پس!

این سؤال برای بعضی از مفسران مطرح شده است که، مانع اصلی برای ادامه حرکت، سدهای پیش رو است، سد پشت سر چه معنی دارد؟

بعضی پاسخ گفته اند: انسان دارای دو گونه هدایت است، هدایت نظری و استدلالی، و هدایت فطری و وجدانی، سد پیش رو اشاره به این است که او از هدایت نظری محروم می گردد، می خواهد به عقب باز گردد و به هدایت فطری نظر بیفکند، سد و مانع پشت سر، او را از بازگشت به فطرت باز می دارد. (۱)

بعضی دیگر گفته اند: سد پیش رو اشاره به موانعی است که او را از وصول به آخرت و سعادت جاویدان باز می دارد، و سد پشت سر، چیزی است که او را حتی از رسیدن به سعادت و آرامش در دنیا مانع می شود. (۲)

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد: انسان هنگامی که در طریق به سوی مقصد به مانعی برخورد کند، به عقب بر می گردد، تا راه دیگری به سوی مقصد پیدا کند، اما وقتی در دو طرف، سدی ایجاد شده است از پیدا کردن راه به

۱ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

سوی مقصد، به هر حال محروم می شود.

ضمناً پاسخ این سؤال، که: چرا سخنی از سد در طرف راست و چپ به میان نیامده؟ نیز روشن شد، زیرا رفتن به راست و چپ هرگز انسان را به مقصد نمی رساند باید راهی به پیش بگشاید.

به علاوه، معمولاً سد را در جایی ایجاد می کنند که طرف راست و چپ آن بسته است تنها گذرگاهی میان آن دو قرار دارد که با ایجاد سد، آن گذرگاه نیز بسته می شود، و عملاً انسان در محاصره قرار می گیرد.

۳ - محرومیت از سیر آفاقی و انفسی

برای شناخت خداوند، معمولاً دو راه برای مطالعه وجود دارد، مطالعه در نشانه های خدا که در جسم و جان انسان است، و آن را «آیات انفسی» می نامند، و مطالعه در آیاتی که در بیرون وجود او، در زمین و آسمان و ثوابت و سیارات و کوه و دریا وجود دارد، و آن را «آیات آفاقی» می گویند، که قرآن مجید در آیه ۵۳ سوره «فصلت» به آن اشاره کرده، می فرماید: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ: «به زودی آیات خود را در آفاق و انفس به آنها نشان می دهیم تا برای آنها ثابت شود که خداوند حق است». هنگامی که قدرت شناخت انسان از کار می افتد، هم طریق مشاهده آیات انفسی بر او بسته می شود، و هم مشاهده آیات آفاقی.

در آیات فوق جمله «إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ» اشاره به معنی اول است، زیرا غلها چنان سر آنها را به بالا نگاه می دارد که حتی قدرت دیدن خویشتن را ندارند، و سدهای پیش و پس، چنان چشم آنها را از مشاهده اطراف خود باز می دارد که هر چه نگاه می کنند جز دیوار سد، چیزی را نمی بینند، و از مشاهده آیات آفاقی محروم می شوند.

۱۱ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ

وَأَجْرٍ كَرِيمٍ

۱۲ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ

أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

ترجمه:

۱۱ - تو فقط کسی را انذار می کنی که از این یادآوری (الهی) پیروی کند و از خداوند رحمان

در نهان بترسد؛ چنین کسی را به آمرزش و پاداشی پر ارزش بشارت ده!

۱۲ - به یقین ما مردگان را زنده می کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را

می نویسیم؛ و همه چیز را در کتاب آشکارکننده ای برشمرده ایم!

تفسیر:

چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟

در آیات گذشته، سخن از گروهی در میان بود که به هیچ وجه آمادگی پذیرش انذارهای الهی را نداشتند و انذار و عدم انذار برای آنها یکسان بود، آیات مورد بحث از گروه دیگری که درست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته اند سخن می گوید، تا با مقایسه با یکدیگر - همان گونه که روش قرآن است - مسأله روشتر شود.

می فرماید: «تو تنها کسی را انذار می کنی که از ذکر پیروی کند، و از خداوند رحمن در نهان

بترسد» (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ).

«و کسی که چنین است او را بشارت به مغفرت و پاداش پر ارزش ده» (فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱ - در این آیه، دو وصف برای کسانی که «انذار» و «اندرز» پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آنها مؤثر است ذکر شده: پیروی از «ذکر»، و «خشیت از خداوند در پنهان»، البته منظور از بیان این دو وصف، همان آمادگی و جنبه «بالقوه» آن است، یعنی انذار تنها در کسانی مؤثر واقع می شود که گوش شنوا و قلب آماده دارند، انذار در آنها دو اثر می گذارد: نخست پیروی از ذکر و قرآن، و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسئولیتها.

و به تعبیر دیگر، این دو حالت، بالقوه در آنها وجود دارد، اما بعد از انذار به فعلیت می رسد، بر خلاف کوردلان لجوج و غافل، که هرگز نه گوش شنوا دارند نه آماده خشیت اند. این آیه، درست مانند آیات نخستین سوره «بقره» است که می گوید: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «این کتاب آسمانی شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است».

۲ - منظور از «ذکر»، به عقیده بسیاری از مفسران، «قرآن مجید» است؛ زیرا این کلمه، به همین صورت کراً در قرآن، در همین معنی، به کار رفته است. (۱)
ولی، مانعی ندارد که منظور، معنی لغوی آن یعنی هر گونه یادآوری بوده

۱ - نحل ۴۴، فصلت ۴۱، زخرف ۴۴، قمر ۲۵، در عین حال واژه «ذکر» به معنی مطلق یادآوری نیز در قرآن کراً استعمال شده است.

باشد، که شامل آیات قرآن و سایر اندازهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و رهبران الهی می شود.

۳ - «خشیت» - چنان که در گذشته نیز گفته ایم - به معنی ترسی است که آمیخته با احساس عظمت باشد، و تعبیر به «رحمان» که مظهر رحمت عامه خداوند است در اینجا نکته لطیفی در بر دارد، و آن این که: در عین ترس از عظمت خداوند، باید امید به رحمت او نیز داشته باشند، تا دو کفه «خوف» و «رجا» که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد. جالب این است که: در بعضی از آیات قرآن، در مورد «رجا و امید» نام «الله» ذکر شده که مظهر هیبت و عظمت است: «لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ» (۱) اشاره به این که: هم رجا باید با خوف آمیخته شود و هم خوف با رجا (دقت کنید).

۴ - تعبیر «بالغیب» در اینجا اشاره به شناخت خداوند از طریق استدلال و برهان است، چرا که ذات پاک او از حواس انسان پنهان می باشد، تنها با چشم دل و از لابلائی آثارش، می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.

این احتمال نیز، وجود دارد که «غیب» در اینجا به معنی پنهان از چشم مردم بوده، یعنی مقام «خشیت» و ترس او جنبه ریائی و در حضور مردم نداشته، بلکه در نهان نیز دارای خشیت باشد.

بعضی نیز آن را به معنی «قیامت» تفسیر کرده اند، چرا که از مصداقهای روشن اموری است که از حس ما پنهان است، ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

۵ - جمله «فَبَشِّرْهُ» در حقیقت تکمیل «انذار» است، زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آغاز انذار می کند، و هنگامی که پیروی از فرمان خدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او، پیدا شد و اثراتش در «قول» و «فعل» انسان ظاهر گشت، بشارت می دهد.

به چه چیز بشارت می دهد؟ نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشغول می دارد، و آن لغزشهایی است که احیاناً از او سر زده، به او بشارت می دهد که خدای بزرگ همه آنها را بخشوده است، سپس به اجر کریم و پاداش پر ارزش، که هیچ کس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.

جالب این که: هم «مغفرت» به صورت نکره ذکر شده و همچنین «اجر کریم» و می دانیم: نکره آوردن در این گونه موارد، برای بیان عظمت است.

۶ - بعضی از مفسران، معتقدند: «فاء» در جمله «فَبَشِّرْهُ» که برای تفریع است، اشاره به این می باشد که: آن دو عمل (پیروی از ذکر، و خشیت از پروردگار) نتیجه اش این دو اثر است: مغفرت، و اجر کریم، که اولی، از اول سرچشمه می گیرد و دومی از دوم.

سپس به تناسب بحثی که در آیات گذشته، پیرامون اجر و پاداش پر ارزش مؤمنان و پذیرندگان انذارهای انبیاء آمده بود، در آیه بعد به مسأله «معاد و رستاخیز و ثبت و ضبط اعمال برای حساب و جزا» اشاره کرده، می فرماید: «ما مردگان را زنده می کنیم» (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى). تکیه روی عنوان «نَحْنُ» (ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید، دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوانهای

پوسیده و عظام رمیم از نو جان می گیرد، و لباس حیات در تن می پوشد؟ نه تنها مردگان را زنده می کنیم که: «تمام آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم» (وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ). بنابراین، چیزی فروگذار نخواهد شد مگر این که در نامه اعمال، برای روز حساب محفوظ خواهد بود.

جمله «ما قَدَّمُوا» (آنچه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی است که انجام داده اند، و اثری از آن باقی نمانده، اما تعبیر به «وَ آثَارَهُمْ» اشاره به اعمالی است که، از انسان باقی می ماند و آثارش در محیط منعکس می شود، مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می ماند و مردم از آن منتفع می شوند).

این احتمال نیز، در تفسیر آیه وجود دارد که «ما قَدَّمُوا» اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد، و «آثَارَهُمْ» اشاره به کارهایی که سنت می شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت، و یا شر و زیان و گناه می گردد.

البته مفهوم آیه گسترده است و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم جمع باشد. و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر، می افزاید: «ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده ایم» (وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ).

غالب مفسران «إِمَامٍ مُبِينٍ» را در اینجا به عنوان «لوح محفوظ» همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است، تفسیر کرده اند. و تعبیر به «إِمَام» ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است، برای همه مأموران ثواب و عقاب، و معیاری است برای سنجش

ارزش اعمال انسانها و پاداش و کیفر آنها.

جالب این که: این تعبیر (امام) در بعضی دیگر، از آیات قرآن در مورد «تورات» به کار رفته، آنجا که می فرماید: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً: «آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می باشد، و پیش از آن کتاب موسی که امام و رحمت بود گواهی بر آن می دهد (همچون کسی است که چنین نباشد)».(۱)

اطلاق کلمه «امام» در این آیه، بر «تورات» به خاطر معارف و احکام و دستورات آن است، و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که در آن آمده، و در تمام این امور، می توانست رهبر و پیشوای خلق باشد، بنابراین، کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.

نکته ها:

۱ - انواع کتاب های ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید، چنین استفاده می شود: اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می گردد، تا به هنگام حساب هیچ گونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

نخست «نامه اعمال شخصی» است که ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او است، قرآن می گوید: روز قیامت به هر کس گفته می شود: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَذَابُكَ حَسْبًا: «خودت نامه اعمال را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی».(۲)

۱ - هود، آیه ۱۷.

۲ - اسراء، آیه ۱۴.

اینجاست که فریاد مجرمان بلند می شود و «می گویند: وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست، مگر این که آن را ثبت و احصا کرده است؟! (وَقَالُوا لَا يَكُونُ الْكِتَابُ إِلَّا كِبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا). (۱) ما لهذا الكتاب لا يغادرُ صغيرةً ولا كبيرةً إلا أحصاها». (۱)

این، همان کتابی است که: «نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ». (۲)

دوم کتابی است که «نامه اعمال امتها» است، و بیانگر خطوط اجتماعی زندگی آنها می باشد چنان که قرآن می گوید: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا: «روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فرا خوانده می شود». (۳)

و سومین کتاب همان کتاب «نامه جامع و عمومی لوح محفوظ» است که نه تنها اعمال همه انسانها از اولین و آخرین، بلکه همه حوادث جهان در آن یک جا ثبت است، و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ، بر اعمال آدمی است، و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب، و ملائکه پاداش و عقاب است. (۴)

* * *

۲ - همه چیز ثبت می شود حتی...

در حدیث گویا و بیدارکننده ای از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) نَزَلَ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: ائْتُوا بِحَطَبٍ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ بِأَرْضِ قَرْعَاءَ! مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ قَالَ فَلَيَاتِ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا

۱ - كهف، آیه ۴۹.

۲ - حاقه، آیات ۱۹ و ۲۵.

۳ - جائیه، آیه ۲۸.

۴ - درباره «لوح محفوظ»، در جلد ۱۰ تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۱، ذیل آیه ۳۹ سوره «رعد» و همچنین در جلد پنجم، صفحه ۲۶۸، ذیل آیه ۵۹ «انعام» بحث کرده ایم.

بِهِ حَتَّى رَمَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ.

فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِبًا أَلَا وَإِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ:

«رسول خدا وارد زمین بی آب و علفی شد، به یارانش فرمود: هیزم بیاورید، عرض کردند: ای رسول خدا (صلى الله عليه وآله)! اینجا سرزمین خشکی است که هیچ هیزم در آن نیست. فرمود: بروید، هر کدام، هر مقدار می توانید جمع کنید، هر یک از آنها مختصر هیزم یا چوب خشکیده ای با خود آورد، و همه را پیش روی پیغمبر (صلى الله عليه وآله) روی هم ریختند (شعله ای در آن افکند و آتشی عظیم از آن زبانه کشید).

سپس رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: این گونه گناهان (کوچک) روی هم متراکم می شوند (و شما برای تک تک آنها اهمیتی قائل نیستید!) آن گاه فرمود: بترسید از گناهان کوچک که هر چیزی طالبی دارد، و طالب آنها آنچه را از پیش فرستادند، و آنچه را از آثار باقی گذاشته اند، می نویسد و همه چیز را در کتاب مبین ثبت کرده ایم» (۱).

این حدیث تکان دهنده، ترسیمی است گویا از تراکم گناهان کم اهمیت و آتش عظیمی که از مجموع آنها زبانه می کشد.

در حدیث دیگری آمده است: «قبیله «بنو سلمه» در نقطه دور دستی از شهر «مدینه» قرار داشتند، تصمیم گرفتند، به نزدیکی مسجد پیامبر (صلى الله عليه وآله) نقل مکان کنند، آیه فوق نازل شد: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى...» و پیامبر (صلى الله عليه وآله) به آنها فرمود: «إِنَّ آثَارَكُمْ تُكْتَبُ: «آثار شما (گامهای شما به سوی مسجد) در نامه اعمالتان نوشته خواهد

شد (و پاداش خواهید گرفت) هنگامی که «بنو سلمه» این سخن را شنیدند، صرف نظر کردند و در جای خود ماندند» (۱).

روشن است: آیه، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر یک از این امور، مصداقی از آن است. آنچه ممکن است در بدو نظر، ناهماهنگ با تفسیر فوق تصور شود، روایاتی است از طرق اهل بیت (علیهم السلام) که «امام مبین» در آن، به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تفسیر شده است. از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) از پدرش از جدش (علیهم السلام) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که این آیه: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» نازل شد «ابوبکر» و «عمر» برخاستند و عرض کردند: ای پیامبر! آیا منظور از آن «تورات» است؟ فرمود: نه. عرض کردند: «انجیل» است؟ فرمود: نه.

عرض کردند: منظور «قرآن» است؟ فرمود: نه.

در این حال امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد، هنگامی که چشم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر او افتاد، فرمود: هُوَ هَذَا! إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ: «امام مبین این مرد است! او است امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصا فرموده»! (۲) در تفسیر «علی بن ابراهیم» از «ابن عباس» از خود امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز نقل شده است که، فرمود: أَنَا وَاللَّهِ الْإِمَامُ

۱ - تفسیر «قرطبی» این حدیث را از «ابو سعید خدری»، از «صحیح ترمذی» نقل کرده، و شبیه آن در «صحیح مسلم» از «جابر بن عبدالله انصاری» نیز آمده است، مفسران دیگر، مانند «ألوسی» و «فخر رازی» و «طبرسی» و «علامه طباطبائی» نیز آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده اند.

۲ - «معانی الاخبار صدوق»، صفحه ۹۵، باب معنی الامام المبین.

الْمُبِينُ، أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرَثَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ: «به خدا سوگند! منم امام مبین، که حق را از باطل آشکار می سازم، این علم را از رسول خدا به ارث برده و آموخته ام». (۱) گر چه بعضی از مفسران، همچون «آلوسی» از نقل این گونه روایات از طریق شیعه وحشت کرده، و آن را به نادانی و بی خبری از تفسیر آیه، نسبت داده اند، ولی با کمی دقت روشن می شود: این گونه روایات منافاتی با تفسیر «امام مبین» به لوح محفوظ ندارد، زیرا قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه وآله) در درجه اول، و قلب وسیع جانشین او در درجه بعد، آئینه هائی است که لوح محفوظ را منعکس می کند، و قسمت عظیمی از آنچه در لوح محفوظ است از سوی خدا به آن الهام می گردد، به این ترتیب، نمونه ای از «لوح محفوظ» می باشد، و بنابراین اطلاق «امام مبین» بر آن، مطلب عجیبی نیست، چرا که فرعی است که از آن اصل گرفته شده، و شاخه ای است که به آن ریشه باز می گردد. از این گذشته، وجود انسان کامل - چنان که می دانیم - عالم صغیری است که عالم کبیر را در خود خلاصه کرده است، و طبق شعر معروف منسوب به علی (علیه السلام): أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ؟ وَفِيكَ إِنُطْوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ؟!

«آیا گمان می کنی که تو موجود کوچکی هستی - در حالی که عالم بزرگ در تو خلاصه شده است؟» و نیز می دانیم: عالم هستی از یک نظر، صفحه علم خدا و لوح محفوظ است. عجب این که: «آلوسی» با این که: روایات فوق را شدیداً انکار می کند، تفسیر اخیر را چندان بعید نشمرده است، و به هر حال در این که: منظور از «امام مبین» «لوح محفوظ» است شکی نیست، روایات فوق نیز قابل تطبیق بر آن می باشد (دقت کنید).

- ۱۳ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ
 ۱۴ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ
 ۱۵ قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَنُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ
 ۱۶ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ
 ۱۷ وَمَا عَلَيْنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
 ۱۸ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ
 ۱۹ قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ

ترجمه:

۱۳ - و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزنی هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند.

۱۴ - هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم؛ رسولان گفتند: «ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم!»

۱۵ - اما آنان گفتند: «شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می گوئید!»

۱۶ - (رسولان ما) گفتند: «پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به

سوی شما هستیم.

۱۷ - و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست!

۱۸ - آنان گفتند: «ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما را شوم می دانیم) و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید!

۱۹ - (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسرافکارید!

تفسیر:

سرگذشت «اصحاب القریه» برای آنها عبرتی است

در تعقیب بحثهایی که در زمینه قرآن و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان راستین و منکران لجوج گذشت، آیات مورد بحث، نمونه ای از وضع امتهای پیشین در همین زمینه را مطرح کرده.

و در ضمن این آیات، و چندین آیه بعد که مجموعاً ۱۸ آیه را تشکیل می دهد، سرگذشتی از چند تن از پیامبران پیشین نقل نموده است.

این پیامبران مأمور هدایت قوم مشرک و بت پرستی بودند؛ که قرآن از آنها به عنوان «اصحاب القریه» یاد نموده است.

اصحاب قریه به مخالفت برخاستند و آنان را تکذیب کردند، اما سرانجام به عذاب دردناکی گرفتار شدند.

قرآن ماجرای این پیامبران و اصحاب قریه را بازگو نموده تا هم هشدار برای مشرکان «مکه» باشد، و هم تسلی و دلداری برای پیامبر و مؤمنان اندک آن روز.

به هر حال، تکیه بر این سرگذشت، در قلب این سوره که خود قلب قرآن

است به خاطر شباهت تمامی است که با موقعیت مسلمانان آن روز دارد. نخست می فرماید: «و برای آنها اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند» (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ). (۱) «قریه» در اصل، نام برای محلی است که مردم در آن جمع می شوند، و گاهی به خود انسانها نیز «قریه» گفته می شود، بنابراین مفهوم گسترده ای دارد که هم شهرها را شامل می گردد و هم روستاها را، هر چند در زبان فارسی معمولی، تنها به روستا اطلاق می شود، ولی در لغت عرب و در قرآن مجید، کراراً به شهرهای مهم و عمده مانند «مصر» و «مکه» و امثال آن، اطلاق شده است.

در این که: این شهر، کدام یک از شهرها بوده است؟ معروف و مشهور در میان مفسران این است که «انطاکیه» از شهرهای شامات و یکی از شهرهای بسیار معروف «روم» قدیم بوده است، و هم اکنون از نظر جغرافیائی جزء قلمرو کشور «ترکیه» است که شرح بیشتر درباره آن را در نکات، بیان خواهیم کرد.

به هر صورت از آیات این سوره، به خوبی بر می آید که، اهل این شهر، بت پرست بودند و این رسولان برای دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.

سپس، قرآن بعد از این بیان اجمالی و سربسته، به شرح ماجرا پرداخته، چنین می گوید: «در آن زمان که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، اما آنها رسولان ما را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو شخص، سومی ارسال

۱ - بعضی معتقدند: «أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ» مفعول اول «اضْرِبْ» است و «مَثَلًا» مفعول دوم آن است که مقدم بر مفعول اول شده است و بعضی آن را بدل از «مَثَلًا» گرفته اند، ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

نمودیم، آنها همگی گفتند: ما فرستادگان به سوی شما، از طرف پروردگاریم» (إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ). (۱)

به این ترتیب، سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر در آغاز و یک نفر در اثناء، برای تقویت آنها) به سوی این قوم گمراه فرستاده شدند.

در این که: این رسولان چه کسانی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است: جمعی گفته اند: نام آن دو نفر «شمعون» و «یوحنا» بود و نام سومین «بولس» و بعضی نامهای دیگری برای آنها ذکر کرده اند.

و نیز در این که: آنها پیامبران و رسولان خداوند بودند، و یا فرستادگان حضرت مسیح (علیه السلام) (و اگر خداوند می فرماید: ما آنها را فرستادیم به خاطر آنست که رسولان مسیح (علیه السلام) هم رسولان او هستند) باز در میان مفسران گفتگو است: هر چند ظاهر آیات فوق، موافق تفسیر اول است، گر چه در نتیجه ای که قرآن می خواهد بگیرد تفاوتی نمی کند.

اکنون، ببینیم آن قوم گمراه در مقابل دعوت رسولان، چه واکنشی نشان دادند؟ قرآن می گوید: همان بهانه ای را که بسیاری از کافران سرکش، در برابر پیامبران الهی پیش کشیدند، مطرح نمودند: «گفتند: شما بشری همانند ما هستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، سرمایه شما چیزی جز دروغ نیست!» (قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ).

اگر بنا بود، فرستاده ای از طرف خدا بیاید، باید فرشته مقربی باشد نه انسانی همچون ما، و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان

۱ - بعضی از مفسران، کلمه «إِذْ» را در اینجا بدل از «اصحاب القریه» دانسته، و بعضی آن را متعلق به فعل محذوف یعنی «اذکر» می دانند.

الهی، پنداشتند.

در حالی که شاید خودشان نیز می دانستند: در طول تاریخ، همه پیامبران از نسل آدم بوده اند، از جمله ابراهیم (علیه السلام) را که همگی به رسالت می شناختند مسلماً انسان بود، و از این گذشته، مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسانها را جز انسان می تواند درک کند؟ (۱).
در این که: چرا در آیه، روی صفت «رحمانیت» خداوند تکیه شده، ممکن است از این نظر باشد که: خداوند ضمن نقل سخن آنها، مخصوصاً روی این صفت تکیه می کند، که پاسخ آنها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامش سراسر عالم را فرا گرفته است، پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان، نفرستد؟ این احتمال، نیز داده شده است که: آنها مخصوصاً روی وصف رحمان تکیه کردند، که بگویند: خداوند مهربان، کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف، مشکل نمی کند! آنها را آزاد می گذارد! این منطق سست و بی پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.

به هر حال، این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه، مأیوس نشدند، ضعف و سستی به خود راه ندادند، و در پاسخ آنها چنین «گفتند: پروردگار ما می داند که ما قطعاً فرستادگان او به سوی شما هستیم» (قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ).

۱ - درباره فلسفه همگونی پیامبران با امت ها در جلد ۱۲، صفحه ۲۸۹، ذیل آیه ۹۴ «اسراء» مشروحاً بحث کرده ایم.

«و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ رسالت، به طور آشکار و روشن نیست» (وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

مسلماناً آنها تکیه بر ادعا نکردند، و تنها به سوگند قناعت نمودند، بلکه از تعبیر «بلاغ مبین» اجمالاً استفاده می شود که: دلائل و معجزاتی از خود نشان دادند، و گرنه ابلاغ آنها مصداق «بلاغ مبین» نبود، زیرا «بلاغ مبین» باید چنان باشد که واقعیت را به همه، برساند، و این جز به کمک دلائل متقن و معجزات گویا ممکن نیست.

در بعضی از روایات، نیز آمده است که: آنها همانند حضرت مسیح (علیه السلام) بعضی از بیماران غیر قابل علاج را - به فرمان خدا - شفا دادند.

ولی این کوردلان، در برابر آن منطق روشن و معجزات، تسلیم نشدند، بلکه بر خشونت خود افزودند، و از مرحله تکذیب، پا فراتر نهاده به مرحله تهدید و شدت عمل، گام نهادند «گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم، وجود شما شوم است و مایه بدبختی شهر و دیار ما!» (قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ). (۱)

ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی، بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی، حاصل شده باشد، چنان که بعضی از مفسران، نیز نقل کرده اند: مدتی نزول باران قطع شد (۲) ولی آنها نه تنها عبرتی نگرفتند، بلکه این حادثه را به دعوت رسولان پیوند دادند.

باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیات شوم و

۱ - درباره «تَطَيَّرَ» و فال بد زدن، و ریشه اصلی این لغت به طور مشروح در جلد ششم، صفحه ۳۱۷، ذیل آیه ۱۳۱ «اعراف»، و جلد ۱۵، صفحه ۴۹۱، ذیل آیه ۴۷ «نمل» بحث کرده ایم.

۲ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

زشت خود را ظاهر ساختند، گفتند: «اگر از این سخنان دست بردارید مسلماً شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید!»!

(لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

آیا مجازات دردناک (عذاب الیم) تأکیدی است بر مسأله سنگسار کردن (رجم) و یا مجازاتی افزون بر آنست؟ دو احتمال وجود دارد.

احتمال دوم، نزدیکتر به نظر می رسد؛ چرا که سنگسار کردن، یکی از بدترین انواع عذاب و شکنجه هاست که گاهی منتهی به مرگ می شود.

ممکن است ذکر «عذاب الیم» اشاره به این باشد که سنگسار نمودن شما را آن قدر ادامه می دهیم تا مایه مرگ شما شود.

یا این که: علاوه بر سنگسار کردن، انواع دیگری از شکنجه ها را که جنایتکاران پیشین انجام می دادند، مانند میله های داغ در چشم فرو کردن، یا فلز گداخته در حلق ریختن، و امثال اینها را درباره شما انجام خواهیم داد.

بعضی از مفسران، این احتمال را نیز داده اند که: سنگسار کردن عذاب جسمانی بوده، اما «عذاب الیم» عذاب معنوی و روحی بوده است. (۱)

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

آری طرفداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضه ای ندارند همیشه تکیه بر تهدید و فشار و خشونت می کنند، غافل از آن که رهروان راه «الله» هیچ گاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد، بلکه بر استقامتشان خواهد افزود، آن روز که آنها پا به این میدان گذاشتند جان خود را بر کف گرفتند و آماده ایثار گشتند.

۱ - و این در صورتی است که «لَنَرْجُمَنَّكُمْ» از ماده «رجم» به معنی دشنام، ناسزا و تهمت نباشد.

اینجا بود که رسولان الهی با منطق گویای خود، به پاسخ هذیانهای آنها پرداخته، «گفتند: شومی شما از خود شما است و اگر درست بیندیشید. به این حقیقت واقف خواهید شد» (قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أِنْ دُرُكْتُمْ).

اگر بدبختی، تیره روزی و حوادث شوم، محیط جامعه شما را فرا گرفته، و برکات الهی از میان شما رخت برپسته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحنی و اعمال زشت و شومتان، جستجو کنید، نه در دعوت ما، این شما هستید که با بت پرستی، هوا پرستی، بیدادگری و شهوترانی فضای زندگی خود را تیره و تاریک کرده، و برکات خدا را از خود قطع کرده اید. جمعی از مفسران، جمله «أِنْ دُرُكْتُمْ» را اشاره به مطلب مستقلى دانسته اند و گفته اند: مفهومش این است: آیا اگر پیامبران الهی بیایند، و شما را تذکر دهند، و انذار کنند، جزایش این است که آنها را تهدید به عذاب و مجازات کنید، و وجودشان را شوم پندارید، آنها برای شما نور و هدایت، و خیر و برکت به ارمغان آورده اند، آیا پاسخ چنین خدمتی آن تهدیدها و سخنان زشت است. (۱)

و سرانجام، آخرین سخن این فرستادگان پروردگار، به آنان این بود که: «شما گروهی اسرافکار و متجاوزید» (بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ).

درد اصلی شما، همان اسراف و تجاوزگری شما است، اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است، و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است، سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است، بالاخره، اگر در برابر خیر خواهی خیر خواهان آنها را تهدید به مرگ می کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شما است!

۱ - به هر حال جزای «جمله شرطیه» محذوف است، و در تقدیر چنین است: «أِنْ دُرُكْتُمْ قَابَلْتُمُونَا بِهِذِهِ الْأُمُورِ؟» یا «أِنْ دُرُكْتُمْ عَلِمْتُمْ صِدْقَ مَا قُلْنَا».

پیرامون ماجرای تاریخی این رسولان و محل وقوع این حوادث بعد از تفسیر آیات باقیمانده
این داستان، مشروحاً سخن خواهیم گفت.

- ۲۰ وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ
 ۲۱ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ
 ۲۲ وَ مَا لِيَ لَا أُعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
 ۲۳ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُونِ
 ۲۴ إِنِّي إِذَا لَفَى ضَلَالٌ مُبِينٌ
 ۲۵ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ
 ۲۶ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ
 ۲۷ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ

ترجمه:

- ۲۰ - و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید!
- ۲۱ - از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و خود هدایت یافته اند!
- ۲۲ - من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می شوید؟!
- ۲۳ - آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد؟!

۲۴ - اگر چنین کنم من در گمراهی آشکاری خواهم بود!

۲۵ - من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید!

۲۶ - (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش قوم من می دانستند.»

۲۷ - که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!

تفسیر:

مجاهدی جان بر کف!

در آیات مورد بحث، بخش دیگری از مبارزات رسولانی که در این داستان به آنها اشاره شده، آمده است، و آن مربوط به حمایت حساب شده و شجاعانه مؤمنان اندک، از آنها است که در برابر اکثریت کافر و مشرک و لجوج، ایستادند و تا سر حد جان از پیامبران الهی دفاع کردند. نخست می فرماید: «مردی (با ایمان)، از نقطه دور دست شهر، با سرعت و شتاب، به سراغ گروه کافران آمد گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید» (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ).

این مرد که غالب مفسران، نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده اند، از کسانی بود که در برخوردهای نخستین، با رسولان پروردگار، به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد، و مؤمنی ثابت قدم و مصمم از کار در آمد، هنگامی که به او خبر رسید: در قلب شهر، مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند، و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست، و چنان که از کلمه «يَسْعَى» بر می آید، با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید، و آنچه در توان داشت در دفاع از حق، فروگذار نکرد.

تعبیر به «رجل» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که: او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت، و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان، آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه، از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آغاز اسلام، که عده خیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند، و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها، نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جائز نیست.

تعبیر به «اقصى المدينة»، نشان می دهد: دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر، نیز کشیده شد، و دلهای آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود، گذشته از این، نقاط دور دست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی می کنند که جذب آنها به سوی حق، به سادگی ممکن نیست. تعبیر به «یا قوم» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است، و دعوت به پیروی از رسولان، دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل گشت؟

نخست از این در وارد شد: «از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمی خواهند» (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا).

این خود نخستین نشانه صدق آنها است که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می خواهند، و نه جاه و مقام، و نه حتی تشکر و

سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگر! این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانه ای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب پیامبران، روی آن تکیه شده، و تنها در سوره «شعراء» پنج بار این جمله (و ما اسئلكم علیه من اجر) تکرار گردیده است. (۱)

آن گاه می افزاید: به علاوه این رسولان چنان که از محتوای دعوت و سخنانشان بر می آید افرادی هدایت یافته اند (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).

اشاره به این که: عدم تسلیم در برابر دعوت کسی، یا به خاطر این است که: دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند، و یا این که: حق است اما مطرح کنندگان، منافع خاصی در سایه آن کسب می کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تأمل و تردید؟! *

سپس به دلیل دیگری، می پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است رفته و می گوید: «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟» (وَمَا لِي لَا أُعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي). (۲)

کسی شایسته پرستش است که خالق، مالک و بخشنده مواهب باشد، نه این تنها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست، فطرت سلیم می گوید: باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را!!

۱ - آیات: ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰ سوره «شعراء».

۲ - معنی جمله «وَمَا لِي لَا أُعْبُدُ...» چنین است: «أَيُّ شَيْءٍ لِي إِذَا لَمْ أُعْبُدْ خَالِقًا» (مجمع البیان)، بعضی از مفسران نیز «مَا لِي» را به معنی «لِمَ» (چرا) گرفته اند (تبیان، ذیل آیه مورد بحث).

تکیه روی «فَطَرَنِي» (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که: من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می‌گردم، به خوبی می‌بینم: از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالق می‌کند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است، من چگونه این دعوت مضاعف «فطرت» و «خرد» را نادیده بگیرم؟

جالب این که نمی‌گوید: ما لَكُمْ لَا تَعْبُدُونَ الَّذِي فَطَرَكُمْ: «چرا خدائی را پرستش نمی‌کنید که شما را آفریده است» بلکه می‌گوید: «من چرا چنین نکنم؟» یعنی در حقیقت از خود شروع می‌کند تا مؤثرتر واقع شود.

و به دنبال آن هشدار می‌دهد: مراقب باشید «همه شما سرانجام تنها به سوی او باز می‌گردید» (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می‌باشد، آری، به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته.

و در سومین استدلال خود، به وضع بتها پرداخته، و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بتها تکمیل می‌کند، می‌گوید: «آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد، زبانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من نخواهد داشت، و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد» (أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونَ).

باز در اینجا از خودش سخن می‌گوید، تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد، و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت، انگشت روی بهانه اصلی بت پرستان، می گذارد که می گفتند: «ما اینها را به خاطر این پرستش می کنیم که، شفیعان ما در درگاه خدا باشند» می گوید: چه شفاعتی؟ و چه کمک و نجاتی؟ آنها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آنها برای شما ساخته است؟!

تعبیر به «الرَّحْمَن» در اینجا علاوه بر این که: اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمتها و مواهب به سوی او است، و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد، بیانگر این نکته است که: خداوند رحمن ضرر و زیانی برای کسی نمی خواهد، مگر این که: خلاف کاری انسان به منتها درجه خود برسد، که او را از محیط رحمت گسترده الهی دور، و در وادی غضبش گرفتار سازد.

پس آن گاه این مؤمن مجاهد، برای تأکید و توضیح بیشتر افزوده: «هر گاه من چنین بتنهائی را پرستش کنم و آنها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود» (إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

کدام گمراهی از این آشکارتر، که انسان عاقل و با شعور، در برابر این موجودات بی شعور زانو زند، و آنها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد؟

این مؤمن تلاشگر و مبارز، پس از این استدلالات و تبلیغات مؤثر و گیرا، با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: «همه بدانید! من به پروردگار شما ایمان آورده ام، و دعوت این رسولان را پذیرا شده ام» (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ).

«بنابراین سخنان مرا بشنوید» و بدانید من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست (فَاسْمَعُونَ).

در این که: مخاطب در این جمله، و همچنین جمله «إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ» کیست؟ ظاهر آیات قبل، نشان می دهد: همان گروه مشرکان و بت پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «رَبِّكُمْ» (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر، در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است. (۱)

و نیز جمله «فَاسْمِعُونِ» (به سخنان من گوش فرا دهید) مخالفتی با آنچه گفته شد، ندارد چرا که این جمله را برای دعوت آنها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده، همان گونه که در داستان «مؤمن آل فرعون» آمده، آنجا که خطاب به فرعونیان می گوید: يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ: «ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم». (۲)

و از اینجا روشن می شود این که: بعضی از مفسران گفته اند: مخاطب در این جمله، همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند، و تعبیر به «رَبِّكُمْ» و جمله «فَاسْمِعُونِ» را قرینه بر آن گرفته اند، هیچ گونه دلیلی برای آن در دست نیست.

اما ببینیم عکس العمل این قوم لجوج، در برابر این مؤمن پاکباز، چه بود؟ قرآن سخنی از آن به میان نمی آورد، ولی از لحن آیات بعد، استفاده می شود که آنها بر او شوریدند و شهیدش کردند.

آری، سخنان پر شور و هیجان انگیز او، که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود، در آن قلبهای سیاه و سرهای پر از مکر و

۱ - به آیات ۳ و ۳۲ یونس - ۳ و ۵۲ هود - ۲۴ نحل - ۲۹ کهف و غیر آن مراجعه فرمائید.

۲ - غافر، آیه ۳۸.

غرور، نه تنها اثر مثبتی نگذاشت، بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دل‌های آنان برافروخت که: از جا برخاستند، و با نهایت قساوت و بی رحمی، به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند - به روایتی - او را سنگباران کردند، و پیکرش را چنان آماج سنگها ساختند، که بر زمین افتاد، جان به جان آفرین تسلیم کرد، در حالی که پیوسته این سخن را بر لب داشت: «خداوندا این قوم مرا هدایت کن که آنها نمی دانند». (۱)

و به روایت دیگری، او را زیر پاها چنان لگدمال کردند که، روحش به آسمان پرواز کرد. (۲)

اما قرآن، این حقیقت را با جمله جالب و سر بسته ای بیان کرده، می گوید: «به او گفته شد: وارد بهشت شو» (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ).

این، تعبیری است که درباره شهیدان راه خدا، در آیات دیگر قرآن آمده است: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ: «گمان مکن! کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه آنها زنده جاویدند، و نزد پروردگارشان، روزی داده می شوند». (۳)

جالب این که: این تعبیر نشان می دهد: شهادت این مرد مؤمن، همان، و داخل شدن او در بهشت، همان، آن چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش، به جای ذکر شهادت او، دخول او را در بهشت بیان کرده، و چه نزدیک است، راه بر شهیدان، راه بهشت و سعادت جاویدان!

۱ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «مجمع البیان»، «تبیان»، «ابوالفتوح رازی»، و غیر آن.

۳ - آل عمران، آیه ۱۶۹.

روشن است، منظور از بهشت، در اینجا بهشت برزخی است؛ چرا که هم از آیات و هم از روایات، استفاده می شود: بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد، همان گونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران، است.

بنابراین، بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می باشد، چنان که در روایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد قبر وارد شده است: الْقَبْرُ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ: «قبر یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ»! (۱)

و این که: بعضی احتمال داده اند: این جمله اشاره به خطایی است که در روز قیامت به این مؤمن با شهادت و ایثارگر می شود، و جنبه مستقبل دارد، نه حال، بر خلاف ظاهر آیه است. به هر حال، روح پاک این مرد به آسمانها، در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی، شتافت، و در آنجا تنها آرزویش این بود که: «گفت: ای کاش! قوم من می دانستند» (قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ).

ای کاش! می دانستند: «پروردگارم، مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داد و در صف گرامیان جای داد» (بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ). (۲)
ای کاش! چشم حق بینی داشتند، چشمی که با حجابهای ضخیم و سنگین جهان مادی محجوب نگردد، و آنچه را در پشت این پرده است، ببینند این همه

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۲۱۸.

۲ - در این که: «ما» در جمله «بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي» «مصدریه» یا «موصوله» یا «استفهامیه» است؟ سه احتمال داده شده است، ولی احتمال استفهامیه بودن بعید به نظر می رسد، و در میان دو احتمال دیگر احتمال موصوله بودن اقرب است، هر چند از نظر معنی تفاوت چندانی نمی کند.

نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند، و بدانند در مقابل اهانت‌های آنها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است.

ای کاش! می دیدند، و ایمان می آوردند اما افسوس!

در حدیث آمده است: پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: إِنَّهُ نَصَحَ لَهُمْ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ: «این مرد با ایمان هم در حال حیات خود، خیرخواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آنها را داشت». (۱)

جالب توجه این که: او نخست، تکیه بر موهبت غفران الهی می کند، سپس بر اکرام، چرا که نخست باید با آب مغفرت، روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد، و چون پاک شد، بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد.

این نکته نیز، قابل دقت است که: اکرام، احترام و بزرگداشت الهی گر چه نصیب بسیاری از بندگان می شود، و اصولاً «تقوا» و «اکرام» دوش به دوش هم پیش می روند: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۲) ولی «اکرام» به طور کامل و بدون هیچ گونه قید و شرط در قرآن مجید، درباره دو گروه آمده است:

نخست «فرشتگان مقرب خدا» که قرآن درباره آنها می گوید: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ: «آنها بندگان گرامی خدایند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و فرمانش را به کار می بندند». (۳)

و دیگر، بندگان کامل الایمان، که قرآن از آنها به عنوان «مخلصین» یاد کرده، و درباره آنها می گوید: أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ: «آنها در باغهای بهشت گرامی داشته می شوند». (۴) - (۵)

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۸، صفحه ۵۶۶.

۲ - حجرات، آیه ۱۳.

۳ - انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴ - معارج، آیه ۳۵.

۵ - «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۸۲، ذیل آیات مورد بحث.

به هر حال، این پایان کار این مرد مؤمن و مجاهد راستین بود، که در انجام رسالت خویش، و حمایت از پیامبران الهی، کوتاهی نکرد، و سرانجام، شربت شهادت نوشید، و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

اما ببینیم، سرنوشت آن قوم طاغی و ستمگر به کجا رسید؟
گرچه در قرآن سخنی از پایان کار آن سه نفر پیامبر، که به سوی این قوم مبعوث شدند نیامده، ولی جمعی از مفسران نوشته اند: آن قوم، علاوه بر کشتن آن مرد مؤمن، پیامبران خویش را نیز به قتل رساندند.

در حالی که بعضی دیگر، تصریح کرده اند: آن مرد با ایمان جمعیت را به خود مشغول ساخت، تا پیامبران بتوانند از توطئه ای که برای آنها چیده شده بود، رهائی یابند، و به نقطه امن تری منتقل شوند، ولی، نزول عذاب دردناک الهی بر آنها که در آیات بعد به آن اشاره می شود، قرینه ای بر ترجیح قول اول است، هر چند تعبیر «مِنْ بَعْدِهِ» (بعد از شهادت آن مرد با ایمان) در مورد نزول عذاب، نشان می دهد: قول دوم صحیحتر است (دقت کنید).

آغاز جزء ۲۳ قرآن مجید

آیه ۲۸ سوره «یس»

۲۸ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ

۲۹ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ

۳۰ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

ترجمه:

- ۲۸ - و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود.
 ۲۹ - بلکه فقط یک صیحه آسمانی بود! ناگهان همگی خاموش شدند!!
 ۳۰ - افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر این که او را استهزاء می کردند!

تفسیر:

با یک صیحه، همگی خاموش

دیدیم: مردم شهر «انطاکیه» چگونه به مخالفت با پیامبران الهی قیام کردند اکنون، ببینیم سرانجام کارشان چه شد؟

قرآن در این زمینه می گوید: «ما بر قوم او بعد از وی هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و اصولاً سنت ما چنین نیست که: برای نابود ساختن این اقوام سرکش، متوسل به این امور شویم» (وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ).
 ما نیازی به این امور نداریم، تنها یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را در هم بکوبیم.

تنها یک اشاره کافی است که عوامل حیات آنها تبدیل به عامل مرگشان شود، و در لحظه ای کوتاه، و زودگذر، طومار زندگانشان را درهم پیچد!

پس از آن می افزاید: «تنها یک صیحه آسمانی تحقق یافت، صیحه ای تکان دهنده و مرگبار، ناگهان همگی خاموش شدند!» (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ).

آیا این صیحه، صدای صاعقه ای بود، که از ابری برخاست و بر زمین نشست، لرزه ای بر همه چیز افکند، و تمام عمارتها را ویران ساخت، و آنها از شدت وحشت تسلیم مرگ شدند؟ یا صیحه ای بود که بر اثر یک زمین لرزه شدید از دل زمین برخاست، و در فضا، طنین افکند، و موج انفجارش همه را به کام مرگ کشید؟!

هر چه بود، یک صیحه، آن هم در یک لحظه زودگذر، بیش نبود، فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد، و تکانی بود که همه را بی حرکت ساخت، و چنین است، قدرت خداوند، و چنان است سرنوشت یک قوم گمراه و بی ثمر!

بسوزند چوب درختان بی برسزا خود همین است مربی بری را!

در آخرین آیه مورد بحث، با لحنی بسیار گیرا و مؤثر بر خورد تمام سرکشان تاریخ را با دعوت پیامبران خدا یک جا مورد بحث قرار داده می گوید: «وا حسرتا بر این بندگان! که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد، مگر این که: او را به باد استهزاء گرفتند» (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

وای بر آنها! که دریچه های رحمت خدا را به روی خود بستند!

اسفا بر آنها! که چراغهای هدایت خویش را شکستند!

بیچاره و محروم از سعادت، آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزاء و سخریه آنها بر خیزند، سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند، در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیان گران بی ایمان را قبل از خود دیده بودند، و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده، یا در صفحات تاریخ خوانده بودند، اما کمترین عبرتی نگرفتند، و درست در همان وادی گام نهادند، و به همان سرنوشت گرفتار شدند!

روشن است، این جمله، گفتار خدا است چون تمام این آیات از سوی او بیان می شود، ولی البته جمله «حسرت» به معنی ناراحتی درونی در برابر حوادثی که کاری از دست انسان در مورد آن ساخته نیست، درباره خداوند معنی ندارد، همان گونه که «خشم» و «غضب» و مانند آن نیز به مفهوم حقیقی در مورد او وجود ندارد، بلکه منظور این است: حال این تیره روزان چنان بود که هر انسانی از وضع آنها آگاه می شد، متأسف و متأثر می گشت که، چرا با این همه وسائل نجات در این گرداب هولناک غرق شوند؟! (۱)

تعبیر به «عباد» (بندگان خدا) اشاره به این است که: تعجب از این است که بندگان خدا که غرق نعمتهای او هستند، دست به چنین جنایاتی زدند.

* * *

نکته ها:

اول - داستان رسولان «انطاکیه»

«انطاکیه» یکی از قدیمی ترین شهرهای «شام» است که به گفته بعضی در سیصد سال قبل از مسیح (علیه السلام) بنا گردید، این شهر در روزگار قدیم، از حیث ثروت، علم و تجارت یکی از سه شهر بزرگ کشور «روم» محسوب می شد.

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «حسرت» به معنی اندوه بر چیزی است که از دست رفته.

شهر «انطاکیه» تا «حلب» کمتر از یکصد کیلومتر و تا «اسکندرون» حدود شصت کیلومتر فاصله دارد. (۱)

این شهر، در زمان خلیفه دوم به دست «ابو عبیده جراح» فتح شد، و از دست رومیان در آمد، مردم آن که مسیحی بودند پرداخت جزیه را پذیرفتند، و بر آئین خود باقی ماندند. (۲)

بعد از جنگ جهانی اول، این شهر، به تصرف فرانسویان در آمد، و هنگامی که فرانسویان خواستند «شام» را رها کنند، چون غالب اهل «انطاکیه» مسیحی و با فرانسویان هم کیش بودند و نخواستند در آشوبهایی که پس از خروج آنها از «شام» در این کشور اتفاق می افتد به مسیحیان آسیب رسد، آن را به «ترکیه» دادند!

«انطاکیه» برای مسیحیان مانند «مدینه» برای مسلمانان، دومین شهر مذهبی محسوب می شود، شهر اولشان «بیت المقدس» است که حضرت مسیح (علیه السلام) دعوت خود را از آنجا آغاز کرد، و بعداً گروهی از مؤمنان به مسیح (علیه السلام) به «انطاکیه» هجرت کردند، «پولس» و «برنابا» (۳) بدان شهر رفتند و مردم را به این آئین خواندند، و از آنجا دین مسیح (علیه السلام) گسترش یافت، و به همین جهت در قرآن

۱ - فاصله مستقیم بین «انطاکیه» تا «حلب» (شرق انطاکیه) ۸۸ کیلومتر، و تا «اسکندرون» ۴۲ کیلومتر است. «اسکندرون» در شمال «انطاکیه» است و غیر از «اسکندریه» مصر است.

۲ - «فرهنگ قصص قرآن»، ماده «انطاکیه»، صفحه ۳۲۰.

۳ - «پولس» از مبلغان معروف مسیحی است که برای گسترش مسیحیت کوشش فراوان کرد و «برنابا» (به فتح باء) نام اصلیش «یوسف» و از یاران «پولس» و «مرقس» بوده، «انجیل» معروفی دارد که در آن بشارات زیادی از ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دیده می شود، ولی مسیحیان آن را غیر قانونی می شمردند و می گویند: به وسیله یک مسلمان نوشته شده است.

مجید، از این شهر به خصوص (در آیات مورد بحث) سخن به میان آمده. (۱)

مفسر عالیقدر «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین می گوید: حضرت مسیح (علیه السلام) دو فرستاده از حواریین را به شهر «انطاکیه» فرستاد، هنگامی که آنها به نزدیکی شهر رسیدند، پیرمردی را دیدند که، چند گوسفند را به چرا آورده بود، این همان «حبیب، صاحب یس» بود، بر او سلام کردند، پیرمرد جواب داده پرسید شما کیستید؟

گفتند: فرستادگان عیسی (علیه السلام) هستیم، آمده ایم شما را از عبادت بتها به سوی عبادت خداوند رحمان دعوت کنیم.

پیرمرد پرسید: آیا معجزه و نشانه ای هم دارید؟

گفتند: آری، بیماران را شفا می دهیم، و نابینای مادرزاد و مبتلا به «برص» را به اذن خداوند بهبودی می بخشیم.

پیرمرد گفت: من فرزند بیماری دارم که سالها در بستر افتاده.

گفتند: با ما بیا تا به خانه تو برویم و از حالش خبر گیریم.

پیرمرد، همراه آنها رفت، آنها دستی بر تن فرزند او کشیدند، به فرمان خدا سالم از جای برخاست!

این خبر، در شهر پخش شد، و به دنبال آن، خداوند، گروه کثیری از بیماران را به دست آنها شفا داد.

آنها پادشاهی بت پرست داشتند، خبر به او رسید، آنها را فرا خواند پرسید: شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی (علیه السلام) هستیم، آمده ایم تو را از عبادت موجوداتی که نه می شنوند و نه می بینند، به عبادت کسی که هم شنوا و هم بیناست، دعوت کنیم.

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، پاورقی های عالم بزرگوار مرحوم «شعرانی».

پادشاه گفت: آیا معبودی جز خدایان ما وجود دارد؟
گفتند: آری، همان کسی که تو و معبودهایت را آفرید!

پادشاه گفت: برخیزید! تا من درباره شما اندیشه کنم (و این تهدیدی نسبت به آنها بود) سپس مردم، آن دو نفر را در بازار گرفتند و زدند.

ولی، در روایت دیگری چنین آمده: دو فرستاده عیسی (علیه السلام) دستشان به پادشاه نرسید، مدتی در آن شهر ماندند، روزی پادشاه از قصر خود بیرون آمده بود، آنها صدا را به تکبیر بلند کرده و نام «الله» را به عظمت یاد کردند، پادشاه در غضب شده دستور حبس آنها را صادر کرد، و هر کدام را یکصد تازیانه زد.

هنگامی که این دو فرستاده مسیح (علیه السلام) تکذیب شده مضروب گشتند، حضرت مسیح (علیه السلام) «شمعون الصفا» را که بزرگ حواریین بود، به دنبال آنها فرستاد.

«شمعون» به صورت ناشناخته وارد شهر شد، و طرح دوستی با اطرافیان شاه ریخت، آنها از دوستی او لذت بردند، و خبر را به پادشاه رسانیدند، او نیز از وی دعوت کرد، و از هممنشینان خود قرار داد و احترام نمود.

«شمعون» روزی گفت: ای پادشاه! من شنیده ام دو نفر در حبس تو زندانی شده اند، و هنگامی که تو را به غیر آئینت خوانده اند، آنها را زده ای؟ آیا هیچ به سخنان آنها گوش فرا داده ای؟!
شاه گفت: خشم من مانع از این کار شد.

«شمعون» گفت: اگر پادشاه صلاح بداند، آنها را فرا خواند، تا ببینیم چه چیز در چپته دارند؟
پادشاه آنها را فرا خواند.

«شمعون» (گوئی هیچ آنها را نمی شناسد) به آنها گفت: چه کسی شما را به

اینجا فرستاده است؟! گفتند:

خدائی که همه چیز را آفریده، و هیچ شریکی برای او نیست.

گفت: نشانه و معجزه شما چیست؟

گفتند: هر چه تو بخواهی!

شاه، دستور داد: غلام نابینائی را آوردند و آنها به فرمان خدا او را شفا دادند، پادشاه، در تعجب فرو رفت، در اینجا «شمعون» به سخن در آمد به شاه گفت: آیا اگر چنین درخواستی از خدایانت می کردی، آنها نیز قادر بر چنین کاری بودند؟

شاه گفت: از تو چه پنهان: خدایانی که ما می پرستیم، نه ضرری دارند، و نه سود و خاصیتی! سپس، پادشاه به آن دو گفت: اگر خدای شما، بتواند مرده ای را زنده کند ما به او و به شما ایمان می آوریم.

گفتند: خدای ما قادر بر همه چیز هست!

شاه گفت: در اینجا مرده ای است که: هفت روز از مرگ او می گذرد، هنوز او را دفن نکرده ایم، و در انتظار این هستیم که پدرش از سفر بیاید.

مرده را آوردند، آن دو آشکارا دعا می کردند، و «شمعون» مخفیانه، ناگهان مرده تکانی خورد و از جا برخاست.

گفت: من هفت روز است مرده ام و آتش دوزخ را با چشم خود دیده ام، و من به شما هشدار می دهم، همگی به خدای یگانه ایمان بیاورید.

پادشاه تعجب کرد، هنگامی که «شمعون» یقین پیدا کرد، سخنانش در او مؤثر افتاده، او را به خدای یگانه دعوت کرد و او ایمان آورد، اهل کشورش نیز به او پیوستند، هر چند گروهی به کفر خود باقی ماندند.

نظیر این روایت در تفسیر «عیاشی» از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز نقل

شده است هر چند در میان آنها تفاوت هائی وجود دارد. (۱)

ولی، با توجه به ظاهر آیات گذشته، ایمان آوردن اهل آن شهر، بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که قرآن می گوید: آنها به وسیله صیحه آسمانی هلاک شدند.

ممکن است در این قسمت از روایت، اشتباهی از ناحیه راوی صادر شده باشد.

این نکته نیز، قابل توجه است که: تعبیر به «مرسلون» در آیات فوق، نشان می دهد: آنها پیامبر و فرستاده خدا بودند، به علاوه، قرآن می گوید: مردم شهر به آنها گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند چیزی نازل نفرموده است.

این گونه تعبیرات، در قرآن مجید، معمولاً در مورد پیامبران الهی آمده است، مگر این که گفته شود: فرستادگان پیامبران، نیز فرستاده خدا هستند اما این توجیه بعید به نظر می رسد.

دوم - نکته های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا، پیرامون این داستان خواندیم، مسائل بسیاری می توان آموخت از جمله امور زیر است:

۱ - افراد با ایمان در راه خدا هرگز از تنهائی وحشت نمی کنند، همان گونه که یک فرد مؤمن، همچون «حبيب نجار» از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد، علی (علیه السلام) می فرماید: اِيْهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ:

«ای مردم! هرگز در طریق هدایت به خاطر کمی نفرات وحشت نکنید». (۲)

۲ - مؤمن، عاشق هدایت مردم است، و از گمراهی آنها رنج می برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو می کند: ای کاش! دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان

۱ - تفسیر «مجمع البيان»، جلد ۸، صفحه ۴۱۹، ذیل آیات مورد بحث (با کمی تلخیص).

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۰۱.

می آوردند!

- ۳ - محتوای دعوت انبیاء، خود بهترین گواه بر هدایت و حقانیت آنهاست (وَهُمْ مُهْتَدُونَ).
- ۴ - دعوت به سوی الله، باید خالی از هر گونه چشم داشت پاداش باشد، تا اثر کند.
- ۵ - گاهی گمراهی ها عامل مخفی و پنهانی ندارد، بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرک، مصداق روشن «ضلال مبین» محسوب می شود.
- ۶ - مردان حق، بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.
- ۷ - اگر شوم و نکبتی وجود داشته باشد، سرچشمه آن خود انسان و اعمال او است.
- ۸ - «اسراف» عامل بسیاری از بدبختیها و انحرافات است.
- ۹ - وظیفه پیامبران و رهروان راه آنها «بلاغ مبین» و دعوت آشکار در همه زمینه هاست، خواه مردم پذیرا شوند، یا نشوند.
- ۱۰ - اجتماع و جمعیت، از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است (فَعَزَّزْنَا بَثَلِث).
- ۱۱ - خداوند، برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش، لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی کند، بلکه با یک اشارت، همه چیز آنها را در هم می کوبد.
- ۱۲ - میان شهادت و بهشت فاصله ای وجود ندارد، و شهید قبل از آن که از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حور العین قرار می گیرد. (۱)
- ۱۳ - خداوند، نخست انسان را از گناه شستشو می کند و بعد او را در جوار

۱ - در این زمینه روایت مشروحی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده که در جلد ۳، صفحه ۱۷۲، ذیل آیه ۱۶۹ «آل عمران» آوردیم.

رحمتش جای می دهد (بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ).

۱۴ - از مخالفت و سرسختی دشمنان حق، نباید وحشت کرد؛ چرا که این برنامه همیشگی آنها در طول تاریخ بوده است (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ). چه حسرتی از این بالاتر، که انسان درهای هدایت را به خاطر تعصب و لجاجت و غرور به روی خود، ببندد و آفتاب عالمتاب حق را نبیند.

۱۵ - ایمان آورندگان به انبیاء، قبل از همه، مستضعفان جامعه بودند (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ).

۱۶ - همانها بوده اند که در راه طلب، هرگز خسته نمی شدند، و تلاش و کوشش آنها محدود به هیچ حدی نبود (يَسْعَى).

۱۷ - شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی یاد گرفت، که از تمام روشها و تاکتیکهای مؤثر برای نفوذ در دلهای بی خبران استفاده می کردند که نمونه ای از آن در آیه فوق و روایاتی که در تفسیر آن آمده است، مشاهده می شود.

سوم - پاداش و عذاب برزخ

در آیات بالا آمده بود: «مؤمن» مزبور، بعد از شهادت، در بهشت الهی جای گرفت و آرزو می کرد ای کاش! بازماندگان، از سرنوشت او آگاه می شدند، مسلماً این آیات، همانند آیات مربوط به شهیدان، مربوط به بهشت جاویدان رستاخیز نیست که بر طبق آیات، ورود در آن بعد از رستاخیز مردگان و حساب محشر صورت خواهد گرفت.

از اینجا روشن می شود: ما بهشت و دوزخی نیز در برزخ داریم که شهیدان در آن متنعم، و طاغیان همچون «آل فرعون» صبح و شام در برابر آتش آن قرار

می گیرند، و با توجه به این مطلب، بسیاری از مسائلی که در مورد بهشت و دوزخ وارد شده، همانند آنچه در روایات «معراج» و امثال آن آمده است، حل می شود.

چهارم - پیشگامان امتها!

در تفسیر «ثعلبی» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: سَبَّاقُ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٌ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَ صَاحِبُ يَسَ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، فَهُمْ الصَّادِقُونَ وَ عَلِيُّ أَفْضَلُهُمْ:

«پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب، و صاحب یس (حبیب نجار) و مؤمن آل فرعون، آنها پیامبر زمان خود را (قولاً و عملاً) تصدیق کردند و علی برترین آنهاست» (۱). همین معنی در تفسیر «در المنثور» به عبارت دیگری از رسول الله (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ النَّجَارِ مُؤْمِنُ آلِ يَسَ الَّذِي قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ، وَ حَزَقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ الَّذِي قَالَ أَوْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ:

«تصدیق کنندگان انبیاء، سه کس بودند: حبیب نجار مؤمن آل یس، که صدا زد ای قوم من! از فرستادگان خدا تبعیت کنید، و حزقیل مؤمن آل فرعون که (به هنگام دفاع از موسی) علیه السلام در برابر توطئه قتل که از سوی فرعونیان ترتیب داده شده بود) گفت: آیا مردی را می خواهید به قتل برسانید که می گوید: پروردگار من الله است؟! و علی بن ابی طالب، که برترین آنهاست» (۲).

۱ - «مجمع البیان»، «قرطبی»، «المیزان» و «نور الثقلین».

۲ - تفسیر «در المنثور»، بنا به نقل «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۸۶.

۳۱ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ
 ۳۲ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ

ترجمه:

۳۱ - آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنان را (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم که آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی گردند (و زنده نمی شوند)؟!
 ۳۲ - و همه آنان (روز قیامت) نزد ما احضار می شوند!

تفسیر:

غفلت دائم

در این دو آیه با توجه به بحثی که در آخرین آیات گذشته درباره غفلت مستمر گروه عظیمی از مردم جهان در طول اعصار و قرون پیشین گذشت، می فرماید: «آیا آنها ندیدند که ما افراد زیادی از قرون و اقوام پیش از آنها را بر اثر طغیان ظلمشان به هلاکت رساندیم»؟! (أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ). (۱)

اینها نخستین گروهی نیستند که بر روی زمین گام نهاده اند، پیش از آن، اقوام سرکش دیگری در این جهان زندگی می کردند، و سرنوشت دردناک آنها که بر صفحات تاریخ ثبت است و آثار غم انگیزشان که در ویرانه های شهرهای آباد آنها بر جای مانده، در برابر چشم آنها قرار دارد، آیا این مقدار کافی برای درس عبرت

۱ - استفهام در آیه بالا استفهام تقریری و «کَمْ» خبریه است، و در اینجا به معنی کثرت آمده و مفعول «أَهْلَكْنَا» می باشد و «مِنَ الْقُرُونِ» بیان آن است، «قُرُون» چنان که قبلاً گفته ایم: جمع «قرن» هم به معنی زمان طولانی آمده، و هم به معنی مردمی که در یک زمان زندگی می کنند.

نیست؟!

در این که: ضمیر جمع در «أَلَمْ يَرَوْا» (آیا ندیدند) به چه کسی بر می گردد؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

نخست این که: به «اصحاب القریه» که در آیات گذشته، سخن از آنها در میان بود، باز می گردد، و دیگر این که: منظور «اهل مکّه» است که این آیات برای هشدار آنها نازل شده است.

ولی توجه به آیه گذشته «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ...» نشان می دهد: منظور همه انسانهاست، چرا که «عباد» در آیه مزبور تمام انسانها را در طول تاریخ فرا می گیرد، که به هنگام آمدن فرستادگان الهی، به تکذیب و استهزاء برخاستند و در هر حال، دعوتی است از همه مردم جهان، که تاریخ پیشینیان را دقیقاً مطالعه کنند، و آثار باقیمانده آنها را بنگرند، و دل عبرت بین را از دیده بیرون فرستند تا خوب نظر کند، و ایوان قصرهای ویران شده گردنکشان را آئینه عبرت بداند. در پایان آیه، می افزاید: «آنها هرگز به سوی ایشان بازگشت نمی کنند» (أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ). (۱)

یعنی مصیبت بزرگ اینجاست که امکان بازگشت به دنیا و جبران گناهان و بدبختیهای گذشته را ندارند، چنان پل ها در پشت سر آنان ویران گشته که بازگشتشان هرگز ممکن نیست! این تفسیر، درست همانند سخنی است که علی (علیه السلام) درباره عبرت گرفتن از مردگان، در یکی از خطب «نهج البلاغه» فرموده است: لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ

۱ - این جمله بدل از «كَمْ أَهْلَكْنَا» است و در تقدیر چنین است «أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ».

بعضی نیز احتمال داده اند: جمله حالیه باشد (حال برای هلاک شوندگان).

اُنْتَقَالاً وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ اَزْدِيَاداً:

«نه امکان این است که از قبائح اعمال خود انتقال یابند، و نه قدرت دارند که بر حسنات خویش بیفزایند» (چرا که راه بازگشت بسته شده و جبران امکان پذیر نیست). (۱)

در آیه بعد می افزاید: «همه آنها بدون استثناء، در روز قیامت نزد ما حاضر می شوند» (وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ). (۲)

یعنی این طور نیست که: اگر هلاک شدند و نتوانستند به این جهان باز گردند مسأله تمام است، نه، مرگ در حقیقت آغاز کار است، نه پایان، به زودی، همگی در عرصه محشر، برای حساب گردآوری می شوند، و بعد از آن، مجازات دردناک الهی، مجازاتی مستمر و پی گیر در انتظار آنهاست.

آیا با این حال، جای این نیست که از وضع آنها عبرت گیرند، و خود را به سرنوشت آنان مبتلا نسازند، و تا فرصتی باقی مانده از این گرداب هولناک کنار آیند؟ آری، اگر مرگ، پایان همه چیز بود، امکان داشت بگویند: آغاز راحتی

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۸.

۲ - معروف در میان مفسران در ترکیب این آیه چنین است که: «إِنْ» «نافیه» است و بعضی گفته اند «مخففه» است و به همین دلیل مابعد خود را نصب نمی دهد. و «لَمَّا» به معنی «إِلَّا» است، زیرا آمدن «لَمَّا» به معنی «إِلَّا» صریحاً در کلمات ادبای عرب آمده است، بنابراین مخالفت «کسانی» مشکلی ایجاد نمی کند، و «جَمِيعٌ» به معنی «مجموع» خبر «كُلُّ» می باشد.

تنوین «كُلُّ» بدل از مضاف الیه محذوف است و در اصل «كُلُّهُمْ» بوده. و «مُحْضَرُونَ» یا خبر بعد از خبر است، و یا صفت برای «جَمِيعٌ» است، بنابراین، معنی جمله چنین می شود: «وَمَا كُلُّهُمْ إِلَّا مَجْمُوعُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُحْضَرُونَ لَدَيْنَا».

ماست، ولی افسوس! که چنین نیست و به گفته شاعر:

وَلَوْ أَنَّا إِذَا مِتْنَا تُرَكْنَا لَكَانَ الْمَوْتُ رَاحَةً كُلُّ حَيٍّ

وَلَكِنَّا إِذَا مِتْنَا بُعِثْنَا *** وَنُسْئَلُ بَعْدَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ!:

«اگر به هنگامی که می مردیم، ما را به حال خود وا می گذاردند، مرگ برای همه زندگان مایه راحتی بود.

ولی هنگامی که ما می میریم بار دیگر زنده می شویم، و بعد از آن از همه چیز از ما سؤال خواهد شد».

۳۳ وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ
 ۳۴ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ
 ۳۵ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ
 ۳۶ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ
 مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۳۳ - زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آن را زنده کردیم، و دانه های (غذائی) از آن خارج ساختیم که از آن می خورند.
 ۳۴ - و در آن باغ هایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن جاری ساختیم.
 ۳۵ - تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است. آیا شکر خدا را به جا نمی آورند؟!
 ۳۶ - منزّه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خودشان، و از آنچه نمی دانند.

تفسیر:

این هم نشانه های دیگر

از آنجا که بحث در آیات گذشته، پیرامون مبارزه فرستادگان پروردگار، با شرک و بت پرستی بود، همچنین در آخرین آیه، اشاره ای به مسأله معاد شده بود،

آیات مورد بحث، نشانه هائی از توحید و معاد را توأمأً بیان می کند، تا وسیله ای باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدأ و معاد.

نخست از احیای زمینهای مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید: «زمینهای مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبدأ و معاد) ما آن را زنده کردیم، و دانه هائی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند» (وَ آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ). (۱)

مسأله حیات و زندگی، از مهمترین دلایل توحید است، مسأله ای است فوق العاده مرموز، پیچیده، و شگفت انگیز، که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده، و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده، هنوز کسی معمای آن را نگشوده است، هنوز کسی به درستی نمی داند: تحت تأثیر چه عواملی در روز نخست، موجودات بی جان تبدیل به سلولهای زنده شده است؟

هنوز کسی نمی داند: بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن، دقیقاً چگونه ساخته شده؟ و چه قوانین مرموزی، بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد، به حرکت در می آید، و رشد و نمو را آغاز می کند، و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید، و از این طریق، موجودات مرده را تبدیل به بافتهای موجود زنده می کند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.

مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات، و زنده شدن زمینهای مرده از یکسو، دلیل روشنی است بر این که: علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان

۱ - در ترکیب آیه فوق، احتمالات فراوانی داده اند، ولی آنچه از همه آشکارتر به نظر می رسد این است که: «آيَةُ لَهُمُ» خبر مقدم و «الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ» مبتدای مؤخر است، و «أَحْيَيْنَاهَا» جمله مستأنفه ای است که توضیح و تفسیری برای جمله قبل می باشد.

به کار رفته، و از سوی دیگر، نشانه ای آشکار از رستاخیز است. روشن است: ضمیر در «لَهُمْ» به «عباد» بر می گردد، که در آیات قبل آمده است، و منظور از «عباد» در اینجا تمام بندگان است که در مسائل مربوط به مبدأ و معاد، گرفتار انحراف یا اشتباهند، و قرآن وضع آنها را مایه حسرت و تأسف می شمرد.

تعبیر به «آیة» به صورت «نکرة» اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است. جمله «فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ» از یکسو، اشاره به این است که: انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند، و بعضی دیگر، برای انسان قابل تغذیه نیست، ولی، فوائد دیگری دارد، مانند تغذیه حیوانات، ساختن مواد رنگی، داروئی، و امور دیگری که در زندگی انسان، کاملاً مورد استفاده است.

و از سوی دیگر، با مقدم داشتن «مِنْهُ» بر «يَأْكُلُونَ» که معمولاً برای حصر می آید، این نکته را بیان می کند که: بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان، از مواد گیاهی است آن چنان که گوئی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد!

آیه بعد، توضیح و تشریحی بر آیه قبل است، و چگونگی حیات زمینهای مرده را بیان می کند، می فرماید: «ما در زمین باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هایی از آن بیرون فرستادیم» (وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ).

در آیه گذشته، سخن از دانه های غذائی در میان بود، اما در اینجا از میوه های نیروبخش، و مغذی سخن می گوید که، دو نمونه بارز و کامل آنها «خرما» و «انگور» است، که هر یک غذائی کامل محسوب می شود.

چنان که در گذشته، نیز مشروحاً گفته ایم: مطالعات دانشمندان نشان می دهد: مخصوصاً این دو میوه دارای انواع ویتامینهای لازم و مواد مختلف حیاتی برای بدن انسان است. به علاوه، این دو میوه، در تمام طول سال به صورت تازه یا خشک قابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است. (۱)

«أعْثَاب» جمع «عنب» و «نَخِيل» نیز - چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید - جمع «نخل» است، اما با این تفاوت، که «عنب» معمولاً به خود «انگور» گفته می شود، و به طور نادر به درخت «انگور»، ولی «نخل» اسم برای درخت است و میوه آن «رطب» و «تمر» (خرمای تازه و خشک) نام دارد.

بعضی معتقدند: این تفاوت تعبیر، که در یک جا سخن از درخت می گوید، و در جای دیگر، از میوه، به خاطر آن است که: درخت «نخل» چنان که معروف است همه چیزش، قابل استفاده است، تنه آن، شاخه ها و برگهایش، همه مورد استفاده های مختلف می باشد، و میوه اش سرآمد همه اینها است، در حالی که درخت «انگور» را معمولاً برای میوه اش می خواهند، و ساقه، شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.

و این که: هر دو به صیغه جمع آمده، ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد؛ چرا که هر یک از آنها، دهها نوع دارد، با ویژگیهای مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه ها!

این نکته نیز قابل توجه است که: در آیه قبل، تنها تعبیر به احیای زمینهای مرده

۱ - درباره این دو میوه حیات بخش (انگور و خرما) و گواهی دانشمندان درباره اهمیت غذایی آنها به ترتیب در جلد های ۱۱، صفحه ۱۷۵ و جلد ۱۳، صفحه ۴۶، ذیل آیات ۱۱ سوره «نحل» و ۲۶ سوره «مریم» بحث کرده ایم.

شده بود، که در قرآن مجید، معمولاً با نزول باران همراه است، ولی، در این آیه، سخن از چشمه های آب جاری به میان آمده، زیرا برای بسیاری از زراعتها تنها آب باران کافی است، در حالی که درختان میوه، معمولاً نیاز به آب جاری نیز دارند.

«فَجَرْنَا» از ماده «تفجیر» به معنی «ایجاد شکاف وسیع» است، و از آنجا که چشمه ها با شکافته شدن زمین بیرون می ریزند، این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است. (۱)

آیه بعد، هدف آفرینش این درختان پر بار را چنین بیان می کند: «هدف این است که از میوه آن بخورند، در حالی که دست آنها در ساختمان آن کمترین دخالتی نداشته، آیا شکر خدا را به جا نمی آورند!» (لَيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ).

آری، میوه هایی که به صورت غذای کامل، بر شاخسار درختان ظاهر می شود، بی آن که کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد، به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است، و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را درباره انسانها نشان می دهد.

حتی این غذای آماده و لذیذ را، آن چنان بسته بندی کرده که برای مدت زیادی قابل نگهداری است، بی آن که ارزش غذایی خود را از دست دهد، بر خلاف غذاهائی که انسان از مواد طبیعی خدا داد، با دست خود می سازد که غالباً به سرعت فاسد می شود!

تفسیر دیگری، درباره معنی آیه نیز وجود دارد که: آن هم قابل ملاحظه

۱ - قابل توجه این که: صیغه ثلاثی مجرد آن نیز به معنی شکافتن است، ولی هنگامی که به باب «تفعیل» برده شود (همانند آیه فوق) معنی تکثیر و تشدید را می رساند.

است، و آن این که: قرآن، می خواهد هم اشاره به میوه هائی کند که، بدون تغییر، مورد استفاده قرار می گیرد، و هم به انواع غذاهای مختلفی که با انجام عملی روی این میوه ها به دست می آید (در تفسیر اول «ما» در جمله «ما عَمِلْتُمْ أُیْدِیْهِمْ» نافیه است و در صورت دوم موصوله). در هر صورت، هدف آن است که حس حق شناسی و شکرگزاری انسانها را تحریک کند تا از طریق شکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت کردگار است.

آخرین آیه مورد بحث، سخن از تسبیح و تنزیه پروردگار می گوید، خط بطلان بر شرک مشرکان که در آیات گذشته از آن سخن بود، می کشد، و راه توحید و یکتا پرستی را به همگان نشان می دهد، می فرماید:

«منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنان، و از آنچه نمی دانند!» (سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

آری، خداوندی که این همه «زوجها» را در پهنه جهان هستی آفریده، علم و قدرتش بی انتهاست، عیب و نقصی در وجودش راه ندارد، لذا شریک، و شبیه و

۱ - «سُبْحَانَ» به گفته جمعی از مفسران و علماء ادب، «علم» برای «تسبیح» است، زیرا «علم» (اسم خاص) گاهی برای اشخاص می باشد و آن را «علم شخص» می نامند، و گاهی برای جنس که قرآن را «علم جنس» می گویند، و گاهی برای معنا که «علم معنی» گفته می شود، بنابراین مفهومش تنزیه و پاک شمردن خداوند از هر چیزی است که عیب و نقص باشد، تنزیهی مناسب مقام با عظمت پروردگار، و «علم» در هیچ جا اضافه نمی شود جز در «علم معنی».

بعضی نیز گفته اند: «سُبْحَانَ» معنی مصدری دارد، و مفعول مطلق برای فعل مقدری است، و در هر صورت تنزیه الهی را با مؤکدترین وجه بیان می دارد.

نظیر برای او نیست، و اگر گروهی سنگ و چوبهای بی جان، و مخلوقات دیگری را شبیه او شمرده اند، از این نسبتهای ناروا بر دامن کبریایش گردی نمی نشینند!

بدیهی است خداوند، نیاز به این ندارد که خویشتن را تسبیح و تنزیه کند، این تعلیمی است برای بندگان، و دستورالعملی است برای پیمودن خط تکامل.

در این که: منظور از «أزواج» در اینجا چیست؟ مفسران سخن بسیار دارند:

آنچه مسلم است این است: «أزواج» جمع «زوج» معمولاً به دو جنس مذکر و مؤنث گفته می شود، خواه در عالم حیوانات باشد، یا غیر آنها، سپس توسعه داده شده و به هر دو موجودی که قرین یکدیگر، و یا حتی ضد یکدیگرند «زوج» اطلاق می شود، حتی به دو اطاق مشابه در یک خانه، یا دو لنگه در، و یا دو همکار و قرین، این کلمه گفته می شود، و به این ترتیب، برای هر موجودی در جهان زوجی متصور است.

به هر حال، بعید نیست: زوجیت در اینجا به همان معنی خاص یعنی جنس «مذکر» و «مؤنث» باشد، و قرآن مجید در این آیه، خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان، و انسانها، و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند، می دهد. این موجودات، ممکن است گیاهان باشند که وسعت دایره زوجیت در آن روز، هنوز در آنها کشف نشده بود. یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها، که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه ای از آن برای انسانها کشف شده است. یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می کنند.

و یا موجودات زنده ذره بینی، هر چند امروز دانشمندان، نر و ماده ای در آنها سراغ ندارند، ولی دنیای این موجودات زنده، آن قدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است، علم و دانش انسانها هنوز، به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت، در جهان گیاهان نیز، چنان که گفتیم: در عصر

نزول قرآن جز در موارد خاصی، مانند درختان «نخل» و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت، و در قرون اخیر، از طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مسأله «زوجیت در عالم گیاهان» یک مسأله عمومی و همگانی است.

این احتمال نیز داده شده است که: «زوجیت» در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است، زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از «اتم» تشکیل یافته، و «اتم» در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم ماده است.

تا آن روز که «اتم» شکافته نشده بود، خبری از وجود این زوجیت نبود، ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته «اتم» و الکترون هائی که به دور آن می گردند، به ثبوت رسید. بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از «ماده» و «صورت» یا «جوهر» و «عرض» دانسته، و بعضی دیگر کنایه از «اصناف و انواع مختلف» گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.

ولی روشن است، وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤنث) حمل کنیم، و قرینه ای بر خلاف آن نباشد، دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنائی برویم، و چنان که دیدیم، چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.

به هر حال، این آیه یکی دیگر از آیاتی است که، محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد: در این جهان، حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما پوشیده است. (۱)

۱ - درباره «زوجیت موجودات جهان» و مخصوصاً در «عالم گیاهان» در جلد دهم، صفحه ۱۱۵ - و جلد ۱۵، صفحه ۱۹۰ ذیل آیه ۷ سوره «شعراء» بحث کرده ایم.

۳۷ وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ
 ۳۸ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
 ۳۹ وَ الْقَمَرَ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
 ۴۰ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

ترجمه:

۳۷ - شب (نیز) برای آنها نشانه ای است (از عظمت خدا)؛ ما روز را از آن بر می گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می گیرد.
 ۳۸ - و خورشید (نیز برای آنها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند قادر و داناست.
 ۳۹ - و برای ماه منزلگاههایی قرار دادیم، سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید.
 ۴۰ - نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد؛ و هر کدام در مسیر خود شناورند.

تفسیر:

هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند
 آیات مورد بحث، بخش دیگری از نشانه های عظمت خدا را در جهان هستی بیان می کند، و حلقه ای دیگر از حلقه های توحید را - به دنبال بحثی که در آیات قبل، در مورد معاد و احیای زمینهای مرده و پرورش گیاهان و درختان آمده

- بیان می دارد.

نخست می فرماید: «شب برای آنها آیه و نشانه ای است از عظمت خدا» (وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ). در حالی که، نور آفتاب همه جا را فرا گرفته «ما نور آفتاب و روز را از آن برمی داریم، ناگهان تاریکی همه آنها را فرا می گیرد» (نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ). تعبیر «نَسْلَخُ» از ماده «سلخ» (بر وزن بلخ) که در اصل، به معنی «کندن پوست حیوان» است، تعبیر لطیفی است، گوئی روشنائی روز، همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده، به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می کنند، تا باطن و درون او آشکار گردد.

دقت در این تعبیر، این نکته را بازگو می کند که: طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است، نور و روشنائی صفتی است عارضی، که از منبع دیگری به او داده می شود، همچون لباس که بر تن کسی پوشانند، که هر گاه آن لباس را بیرون آورد رنگ طبیعی تن آشکار می شود! (۱) در اینجا قرآن مجید روی تاریکی شب، انگشت نهاده، گویا می خواهد بعد از بیان زنده کردن زمینهای مرده، که به عنوان آیتی از آیات خداوند، قبلاً گذشت،

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «سلخ» به معنی کندن پوست حیوان است، و به کندن «زره» از تن، و پایان یافتن ماه، نیز اطلاق شده است.

ولی بعضی از مفسران می گویند: این، در صورتی است که «سلخ» با «عَن» متعدی شود و اگر با «مِنْ» متعدی گردد به معنی خارج ساختن است، ولی، دلیل روشنی برای این تفاوت در کتب لغت نیافتیم هر چند در «لسان العرب» آمده است: «نَسْلَخَ النَّهَارُ مِنَ اللَّيْلِ خَرَجَ مِنْهُ خُرُوجاً» ولی، ظاهر این است که این از همان معنی اول گرفته شده.

تبدیل روشنائی روز را به تاریکی شب، به عنوان نمونه ای از مرگ بعد از حیات بیان کند. به هر حال، هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می شود، به یاد نور و برکاتش، نور و هیجانانش، نور و منبع وجودش، می افتد، و با یک مقایسه با «خالق نور و ظلمت» آشنا می گردد.

سومین آیتی که بعد از آیت شب، به آن اشاره شده، آیت نور، روشنائی و آفتاب است، می گوید: «خورشید نیز برای آنها آیتی است که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است!» (وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا). (۱)

این آیه، به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر، بیان می کند، اما در این که: منظور از این حرکت، چیست؟ مفسران بحثهای فراوان دارند:

گروهی، آن را اشاره، به حرکت ظاهری خورشید بر گرد زمین می دانند، که این حرکت تا پایان جهان - که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر اوست - ادامه دارد.

بعضی دیگر، آن را اشاره، به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین، دانسته اند؛ زیرا می دانیم: خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی به سوی شمال متمایل می شود، و تا مدار ۲۳ درجه شمالی پیش می رود، و از آغاز تابستان، به عقب باز می گردد تا در آغاز پائیز باز به خط اعتدالی می رسد، و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می دهد، و از آغاز زمستان به

۱ - در ترکیب این جمله، دو احتمال وجود دارد: نخست این که: عطف بر «اللیل» باشد و معنا چنین می شود: «وَأَيُّ لَهْمُ الشَّمْسِ»، دیگر این که: «الشَّمْسُ» مبتدا و «تَجْرِي» خبر آن باشد و ما احتمال اول را برگزیدیم.

سوی خط اعتدال حرکت می کند و در آغاز بهار به آن می رسد. البته، تمام این حرکات، در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می باشد، هر چند در ظاهر، و به حسب حس، مربوط به حرکت آفتاب است. بعضی دیگر، آن را اشاره، به حرکت وضعی «کره آفتاب» دانسته اند، زیرا مطالعات دانشمندان به طور قطع ثابت کرده که: خورشید به دور خود گردش می کند.^(۱) آخرین و جدیدترین تفسیر، برای آیه فوق همانست که اخیراً دانشمندان کشف کرده اند، و آن حرکت خورشید، با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما، به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آن را ستاره «وگا» نامیده اند، می باشد. این معانی، منافاتی با هم ندارند و ممکن است جمله «تَجَرِّی» اشاره به تمام این حرکات و حرکت‌های دیگری که تاکنون علم و دانش ما به آن نرسیده، و شاید در آینده کشف شود، بوده باشد. به هر حال، حرکت دادن خورشید، این کره بسیار عظیمی که بیش از یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگتر است، آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بی کران از هیچ کس میسر نیست، جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرتها، و علم و دانشش بی انتهاست، و به همین جهت در پایان آیه می فرماید: «این تقدیر خداوند قادر و داناست» (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

آخرین سخن، درباره این آیه، این که: در تعبیرات آن، اشاره ای است پر

۱ - مطابق این تفسیر «لام» در «لِمُسْتَقَرَّ لَهَا» به معنی «فی» می باشد.

معنی به نظام سال شمسی که از حرکت خورشید، در برجها حاصل می گردد، نظامی که به زندگی بشر، نظم و برنامه می دهد، و جنبه های مختلف آن را تنظیم می کند.

لذا در آیه بعد، برای تکمیل این بحث، از حرکت ماه و منازل آن که نظام بخش ایام ماه است، سخن می گوید، می فرماید: «ما برای ماه منزهائی قرار دادیم، و به هنگامی که این منازل را طی کرد، سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل، زرد رنگ خرما، در می آید!» (و الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ).

منظور از «مَنَازِلَ» همان منزلگاه های بیست و هشتگانه ای است که ماه قبل از «محاق» و تاریکی مطلق، طی می کند؛ زیرا هنگامی که ماه، سی روز تمام باشد، تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤیت است، ولی در شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ، کم نور و کم فروغ در می آید، و در دو شب باقیمانده قابل رؤیت نیست که آن را «محاق» می نامند، البته در ماههائی که بیست و نه روز است، تا شب بیست و هفتم معمولاً ماه در آسمان دیده می شود، و دو شب باقیمانده «محاق» است.

این منزلگاه ها کاملاً دقیق و حساب شده است، به طوری که منجمان از صدها سال قبل، می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند، آن را پیش بینی کنند!

این نظام عجیب به زندگی انسانها نظم می بخشد، و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بی سواد، توانائی خواندن آن را دارد، به طوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه، در شبهای مختلف کند، می تواند با نگاه کردن وضع آن، دقیقاً و یا تقریباً بداند آن شب، کدام شب از ماه است (و ما این امر

را آزموده ایم).

زیرا در آغاز ماه، نوک های هلال رو به طرف بالا است، و تدریجاً بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود، و باز بر آن افزوده می شود، تا چهاردهم که به صورت بدر کامل در می آید.

از آن به بعد، از سمت پائین ماه کم می شود، تا بیست و یکم که باز، به صورت نیم دایره در می آید، همچنین از آن کاسته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کم رنگی در می آید که نوکهای آن رو به طرف پائین است.

آری، اساس زندگی انسانها را نظم، تشکیل می دهد، و نظم، بدون تعیین دقیق زمان، امکان پذیر نیست، و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است.

و از همین جا مفهوم تعبیر لطیف «كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»^(۱) روشن می شود.

زیرا «عُرْجُون»، به طوری که غالب مفسران و ارباب لغت گفته اند، آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت، اتصال دارد.

توضیح این که: خرما به صورت خوشه، بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه، به صورت چوب قوسی شکل زرد رنگی است که به درخت متصل است و نوک آن مانند جارو است، و دانه های خرما همچون دانه های انگور به نخهای آن متصل اند، هنگامی که خوشه «نخل» را می برند آن پایه قوسی شکل، بر درخت باقی می ماند که وقتی می خشکد و پژمرده می شود، کاملاً به هلال قبل از محاق،

۱ - «عُرْجُون» به عقیده جمعی از ارباب لغت، از ماده «انعراج» به معنی «اعوجاج» و «انعطاف»، گرفته شده و بنابراین، «نون» و «واو» آن زائده است، و بر وزن «فعلون» می باشد، ولی به عقیده جمعی دیگر، از ماده «عرجن» گرفته شده، و نون آن اصلی است، و به معنی پایه شاخه ای است که کج می شود و بر درخت خرما باقی می ماند، و «قدیم» به معنی هر چیز کهنه است که زمانی بر آن بگذرد.

می ماند؛ زیرا همان گونه که هلال آخر ماه، که در جانب مشرق آسمان، نزدیک صبحگاهان ظاهر می شود، خمیده، پژمرده، زرد رنگ، و نوکهای آن رو به پائین است، «عرجون قدیم» نیز همین گونه است.

در حقیقت، این شباهت در جهات مختلف ظاهر می شود:

از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زرد رنگ بودن، از نظر پژمردگی، از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پائین، و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه های درخت «نخل» که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب، در میان آسمان تیره رنگ نیست. و توصیف آن به «قدیم» اشاره به کهنگی آن است؛ زیرا هر قدر این شاخه ها کهنه تر می شود، باریکتر، پژمرده تر، و زرد رنگ تر، می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه، پیدا می کند، سبحان الله که در یک تعبیر کوتاه چه ظرافتها و چه زیباییها نهفته شده است؟! *

آخرین آیه مورد بحث، سخن از ثبات و دوام این نظم سال و ماه، و شب و روز، است، پروردگار، آن چنان برنامه ای برای آنها تنظیم کرده که کمترین دگرگونی در وضع آنها، پیدا نمی شود، و تاریخ بشر، به خاطر همین ثبات، کاملاً تنظیم می گردد.

می فرماید: «نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند!» (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ).

می دانیم: خورشید دوران خود را در برجهای دوازدهگانه در یک سال طی می کند، در حالی که کره ماه، منزلگاه های خویش را در یک ماه طی می کند.

بنابراین، حرکت دورانی ماه، در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریعتر است، لذا می‌فرماید: خورشید هرگز در حرکت خود، به پای ماه نمی‌رسد، تا حرکت یک ساله خود را در یک ماه انجام دهد، و نظام سالیانه بر هم خورد.

همچنین شب بر روز پیشی نمی‌گیرد، که بخشی از آن را در کام خود فرو برد، و نظام موجود به هم ریزد، بلکه همه اینها مسیر خود را میلیونها سال بدون کمترین تغییر، ادامه می‌دهند.

از آنچه گفتیم، روشن می‌شود: منظور از حرکت خورشید در این بحث، حرکت آن به حسب حس ماست، جالب این که: این تعبیر، حتی بعد از آن که ثابت شده خورشید در جای خود ساکن، و زمین در مدت یک سال یک بار به دور آن می‌گردد، نیز به کار می‌رود، مثلاً امروز می‌گویند: تحویل خورشید به «برج حمل» (رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا رسیدن خورشید به دایره نصف النهار، و یا رسیدن به میل کلی، (منظور از میل کل رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود، در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انحنای در آغاز زمستان است).

این تعبیرات، همگی نشان می‌دهد: حتی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید، و سکون آن، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید، به کار می‌رود؛ چرا که از نظر حسی، چنین به نظر می‌آید: که خورشید در حرکت است، و این تعبیرات از همین جا گرفته می‌شود. و به این ترتیب، شناور بودن خورشید و ماه در فلکهای خود «کُلُّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ» نیز از همینجا ناشی می‌شود.

این احتمال نیز، وجود دارد که: منظور از شناور بودن خورشید در فلک

خود، حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشانی که ما در آن قرار داریم باشد؛ چه این که: امروز، ثابت شده است: منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش است. (۱)

زیرا «فَلَك» چنان که ارباب لغت گفته اند: در اصل، به معنی بر آمدن پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است، سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر، اطلاق شده، و از همین رو، به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می شود. جمله «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»، به عقیده بسیاری از مفسران، اشاره به هر یک از خورشید، ماه و ستارگان است که برای خود، مسیر و مداری دارند، هر چند، نام ستارگان، قبلاً در آیات ذکر نشده، ولی با توجه به ذکر «لیل» (شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید، فهم این معنی، از جمله مزبور بعید به نظر نمی رسد، به خصوص که «يَسْبَحُونَ» به صورت صیغه جمع آمده است.

این تفسیر، نیز وجود دارد که: این جمله، اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد، چرا که، شب و روز هر کدام برای خود، مداری دارند، و دقیقاً دور کره زمین گردش می کنند، تاریکی، نیمی از کره زمین را، همیشه پوشانده، و روشنائی نیم دیگر را، و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گرد زمین می گردند.

تعبیر به «يَسْبَحُونَ» از ماده «سباح» که طبق نقل «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی حرکت «سریع» در آب و هوا است (۲) اشاره، به حرکت سریع

۱ - این حرکت، غیر از حرکت مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است، که به سوی ستاره «وگا» در حرکت می باشد، و اخیراً به آن اشاره کردیم.

۲ - این که ذکر خدا و عبادت او را «تسبیح» می گویند، نیز از همین جا ناشی شده، چرا که آن هم یک نوع حرکت سریع در طریق اطاعت و عبادت پروردگار است (مفردات راغب، ماده سبح).

کرات آسمانی می کند، و آنها را تشبیه به موجودات عاقلی کرده است که، با سرعت به گردش خود ادامه می دهند، امروز، نیز این حقیقت ثابت شده که اجرام آسمانی با سرعتهای بسیار عجیب و گاه سرسام آوری، در مسیر خود حرکت دارند.

نکته ها:

۱ - حرکت «دورانی» و «جریانی» خورشید

«دوران» در لغت عرب، به حرکت دایره مانند گفته می شود، در حالی که «جریان» اشاره به حرکات طولی است، جالب این که: در آیات فوق، برای خورشید هم حرکت جریانی قائل شده، و هم دورانی، یک جا می گوید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي...» و در جای دیگر، از شناور بودن خورشید در فلک (مسیر دایره مانند) سخن می گوید «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ».

آن روز، که این آیات نازل شد، فرضیه هیئت «بطلمیوس» با قدرت هر چه تمام تر، بر محافل علمی حاکم بود، طبق این فرضیه، اجرام آسمانی به خودی خود گردشی نداشتند، بلکه در دل افلاک که اجسامی بلورین و متراکم روی هم، همچون طبقات پوست پیاز بودند، میخ کوب شده بودند، و حرکت آنها، تابع حرکت افلاکشان بود، بنابراین، در آن روز نه شناور بودن خورشید، مفهومی داشت، و نه حرکت طولی و جریانی آن.

اما بعد از فرو ریختن پایه های فرضیه «بطلمیوس» در پرتو کشفیات قرون اخیر، و آزاد شدن اجرام آسمانی از قید و بند افلاک بلورین، این نظریه قوت گرفت که: خورشید در مرکز منظومه شمسی ثابت و بی حرکت است، و تمام

منظومه شمسی پروانهوار به گرد او می چرخند.
در اینجا باز مفهوم تعبیرات آیات فوق که حرکت طولی و دورانی را به خورشید نسبت می داد، روشن نبود.
تا این که: باز علم به پیشرفت خود ادامه داد، و در این اواخر چند نوع حرکت برای خورشید ثابت شد:

حرکت وضعی آن به دور خودش.
حرکت طولی آن، همراه منظومه شمسی به سوی نقطه مشخصی از آسمان.
حرکت دورانی آن، همراه مجموعه کهکشانی که جزئی از آن است.
و به این ترتیب، یک معجزه دیگر علمی قرآن، به ثبوت رسید.
برای روشن تر شدن این مسأله، قسمتی از بحثی را که در یکی از «دائرة المعارفها» پیرامون حرکت خورشید آمده است، در اینجا می آوریم:
خورشید دارای حرکات «ظاهری» (حرکت یومی و حرکت سالیانه) و حرکات «واقعی» است.
خورشید، در حرکت یومی و حرکت ظاهری کره آسمان شرکت دارد، در نیم کره ما از مشرق طلوع می کند، در طرف جنوب از نصف النهار محل می گذرد و در مغرب غروب می کند، عبور آن از نصف النهار، ظهر حقیقی را مشخص می سازد.
خورشید، حرکت (ظاهری) سالیانه ای به دور زمین نیز دارد که هر «روز» آن را قریب یک درجه از مغرب به طرف مشرق می برد، در این حرکت، خورشید سالی یک بار از مقابل برج ها می گذرد، مدار این حرکت، در صفحه «دائرة البروج» واقع است، این حرکت، در تاریخ نجوم اهمیت فراوان داشته است، «اعتدالین»، «انقلاب» و «میل کلی» مربوط به آن، و سال شمسی مبتنی بر آن است.

علاوه بر این حرکات ظاهری، حرکت دورانی کهکشان، خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت! در فضا می گرداند، اما در داخل کهکشان هم، خورشید ثابت نیست، بلکه، با سرعتی قریب هفتاد و دو هزار و چهارصد کیلومتر در ساعت! به جانب صورت فلکی «جائی علی رُکْبَتَیْهِ» (۱) حرکت می کند.

و این که: ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بی خبریم، به سبب دوری اجرام فلکی است که مأخذ تشخیص این حرکت وضعی خاص، نیز هست.

دوره حرکت وضعی خورشید، در استوای آن، حدود بیست و پنج شبانه روز می باشد. (۲) - (۳)

۲ - تعبیر به «تدرک» و «سابق»:

تعبیرات قرآن، به اندازه ای حساب شده است که ریزه کاری ها و دقت های آن قابل احصا نیست، در آیات فوق، هنگامی که سخن از حرکت ظاهری ماه و خورشید در مسیر ماهانه و سالیانه در میان است، می گوید: «برای خورشید سزاوار نیست که به پای ماه برسد (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ) چرا که ماه مسیر خود را در یک ماه طی می کند، و خورشید در یک سال، این تفاوت

۱ - «جائی علی رُکْبَتَیْهِ» مجموعه ای از ستارگان است که یک صورت فلکی را تشکیل می دهد، و شبیه کسی است که بر سر زانو نشسته و آماده برخاستن است؛ و این تعبیر از همین معنی گرفته شده است.

۲ - یعنی خورشید در بیست و پنج شبانه روز ما، یک بار به دور خود می گردد، این مسأله را دانشمندان از مطالعه روی «کلف ها» (لکه های سطحی) خورشید به دست آورده اند، زیرا دیده اند این «کلف ها» جا به جا می شوند و بعد از بیست و پنج روز کاملاً به جای خود باز می گردند.

۳ - نقل از دائرة المعارف «دهخدا»، ماده «خورشید»، جلد ۲۲.

سرعت، به اندازه ای است که تعبیر می کند، این هرگز به پای او نمی رسد. اما در مورد شب و روز، چون با هم فاصله چندانی ندارند، و دقیقاً پشت سر هم قرار گرفته اند، می گوید: «شب از روز پیشی نمی گیرد». می بینیم این دو تعبیر در اینجا بسیار حساب شده است.

* * *

۳ - نظام نور و ظلمت در زندگی بشر

در آیات فوق، اشاره به دو موضوع که از مهمترین مسائل زندگی انسانهاست به عنوان دو آیت از آیات الهی شده است: موضوع تاریکی شب، و موضوع خورشید و نور آفتاب. پیش از این گفته ایم: نور، لطیف ترین و پر برکت ترین موجودات جهان ماده است، نه تنها روشنایی و زندگی ما، که هر حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد، نزول قطرات باران، نمو گیاهان، شکفتن غنچه ها، رسیدن میوه ها، زمزمه جویبارها، رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذایی، حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها، و تولید برق و انواع محصولات صنعتی، بازگشت به این منبع بزرگ انرژی، یعنی نور آفتاب می کند. خلاصه این که: تمام انرژیهای روی کره زمین (جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتم ها) همه از نور آفتاب مدد، می گیرد که اگر او نبود، همه جا خاموش، بی روح، بی نور و بی حرکت و مرده بود.

تاریکی شب، با این که: بوی مرگ و فنا می دهد، از نظر تعدیل نور آفتاب، و تأثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان، و جلوگیری از خطرات تابش یک نواخت نور خورشید نیز، یک امر حیاتی برای انسانها محسوب می شود، که اگر تناوب شب و روز نبود، حرارت در کره زمین آن چنان بالا می رفت که: همه چیز را آتش

می زد، چنان که در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد (هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است) روزهایش گرمائی کشنده، و شبهایش سرمائی نابودکننده دارد. بنابراین، هر یک از این دو (نور و ظلمت) آیتی است عظیم از آیات الهی. از این گذشته، نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست، تاریخی که اگر نبود، روابط اجتماعی به هم می ریخت، و زندگی برای انسان بسیار مشکل می شد، از این نظر نیز این دو از آیات الهی هستند.

جالب این که: قرآن در این آیات، می گوید: «شب از روز پیشی نمی گیرد» این تعبیر نشان می دهد: روز، قبل از شب آفریده شده، و شب به دنبال آن است درست است که اگر کسی از بیرون، به کره زمین نگاه کند، این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید می بیند، که مرتباً بر گرد کره زمین می چرخند، و در این حرکت دایره مانند، قبل و بعدی تصور نمی شود.

اما اگر توجه کنیم که: این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده، و در آن روز، همه جا روز بود و شبی وجود نداشت، اما به محض این که: از آن جدا و دور شد، و سایه مخروطی شکل آن، در جهت مخالف نور آفتاب افتاد، شب پدید آمد، شبی که به دنبال روز، در حرکت است، دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.

و همان گونه که گفتیم، نه تنها خورشید و ماه در این فضای بی کران شناورند که شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا می کنند، و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند. در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، نیز به این معنی

تصریح شده است که خداوند روز را قبل از شب آفرید.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: خُلِقَ النَّهَارُ قَبْلَ اللَّيْلِ: «روز قبل از شب آفریده شده». (۱)

و در روایت دیگری از امام «علی بن موسی الرضا» (علیهما السلام) آمده است: «قَالَ النَّهَارُ خُلِقَ قَبْلَ اللَّيْلِ» سپس امام (علیه السلام) به آیه «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» در این زمینه استدلال فرمود. (۲)

همین معنی از امام باقر (علیه السلام) نیز به صورت زیر نقل شده است: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ وَ خَلَقَ النُّورَ قَبْلَ الظُّلْمَةِ: «خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه، و نور را قبل از ظلمت آفرید». (۳)

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۸۷.

۲ - «احتجاج طبرسی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۸۷.

۳ - «روضة کافی»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۸۷.

۴۱ وَ آيَةُ لَهُمْ اَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ

۴۲ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ

۴۳ وَ اِنْ نَسَا نُنَعِّقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ

۴۴ اِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا اِلَى حِينٍ

ترجمه:

۴۱ - نشانه ای (دیگر از عظمت پروردگار) برای آنان این است که ما فرزندانمان را در

کشتیهائی پر (از وسائل و بارها) حمل کردیم.

۴۲ - و برای آنها مرکبهای دیگری همانند آن آفریدیم.

۴۳ - و اگر بخواهیم غرقشان می کنیم به طوری که نه فریادرسی داشته باشند، و نه نجات داده شوند!

۴۴ - مگر این که رحمت ما (شامل آنان شود)، و تا زمان معینی از این زندگی بهره گیرند.

تفسیر:

حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است

گر چه بعضی از مفسران مانند «قرطبی» نخستین آیه مورد بحث را از پیچیده ترین آیات این سوره، شمرده، ولی دقت در این آیات و پیوندشان با آیات قبل نشان می دهد، پیچیدگی خاصی در تفسیر این آیات نیست؛ زیرا در آیات پیشین سخن از نشانه های پروردگار، در آفرینش آفتاب و ماه و شب و روز، و

همچنین زمین و برکات زمین بود، و در آیات مورد بحث، سخن از دریاها و بخشی از نعمتها و مواهب دریا یعنی حرکت کشتیهای تجاری و مسافربری بر صحنه آنها می باشد. به علاوه، حرکت این کشتیها در دل اقیانوسها بی شباهت به حرکت کواکب آسمان در اقیانوس فضا نیست.

لذا نخست، می فرماید: «این نیز برای آنها آیت و نشانه ای است از عظمت پروردگار که ما فرزندانمان را در کشتیهایی که مملو از وسائل زندگی است حمل کردیم» (وَ آیهٌ لَهُمْ اَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ).

ضمیر «لَهُمْ» نه تنها به مشرکان «مکه»، بلکه به همه عباد و بندگان خدا، باز می گردد، که در آیات گذشته از آنها سخن در میان بود.

«ذُرِّيَّة» چنان که «راغب» در «مفردات» آورده: در اصل، به معنی فرزندان کوچک است هر چند، گاهی در تعبیرات متعارف، به همه فرزندان، اعم از کوچک و بزرگ، اطلاق می شود، این کلمه، هم به معنی مفرد استعمال می شود، و هم معنی جمع.

و این که: می گوید: ما فرزندان آنها (یا فرزندان کوچک آنها را) بر این کشتیها حمل کردیم بی آن که از خودشان سخنی بگویند، شاید به این مناسبت است که فرزندان، نیاز بیشتری به این مرکب راهوار، دارند؛ چرا که بزرگترها برای پیاده روی، و پیمودن سواحل دریاها آماده ترند.

از این گذشته، این تعبیر، برای تحریک عواطف آنها مناسبتر می باشد.

تعبیر به «مَشْحُون» (پر) اشاره به این است که: نه تنها خودشان بر کشتی سوار می شوند، بلکه مال التجاره و وسائل مورد نیاز آنها، نیز با آن حمل و نقل می گردد.

و این که: بعضی «فُلِّک» را در آیه فوق، به خصوص کشتی «نوح» تفسیر

کرده اند و «ذُرَّیَّه» را به معنی آباء و پدران (از ماده «ذُرأ» به معنی آفرینش)، تفسیر بعیدی به نظر می رسد، مگر این که: منظور بیان یک مصداق روشن بوده باشد.

به هر حال، حرکت کشتیها که بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر می باشد، و کاری که از آنها ساخته است هزاران برابر مرکبهای دیگر است، نتیجه خواص ویژه آب، و وزن مخصوص اجسامی که کشتی از آن ساخته شده، و خاصیت بادها (در کشتیهای بادبانی) و نیروی بخار (در کشتیهای موتوری) و انرژی اتمی (در کشتیهای که با نیروی اتم کار می کند) می باشد.

و همه اینها قوا و نیروهای است که خدا مسخر انسان ساخته، و هر یک از آنها، و نیز مجموعه آنها آیتی از آیات الهی است.

و برای این که: توهم نشود: تنها مرکب خداداد کشتی هاست، در آیه بعد می افزاید: «و ما برای آنها مرکبهای دیگری مانند آن آفریدیم» (وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ).

مرکبهایی که در خشکی، یا در هوا و فضا راه می رود، و انسانها و وسائل آنها را بر دوش خود حمل می کند.

گر چه بعضی، این آیه را تفسیر به خصوص «شتر» کرده اند که «کشتی صحرا» نام گرفته، و بعضی، به همه چهار پایان، و بعضی، به هواپیماها و سفینه های فضائی که در عصر ما اختراع شده (و تعبیر به «خَلَقْنَا» در مورد آنها از این نظر است که مواد و وسائل آن قبلاً آفریده شده است).

ولی، اطلاق آیه، مفهوم وسیعی را ترسیم می کند، که همه اینها و غیر اینها را فرا می گیرد.

البته در بعضی، از آیات قرآن کراراً «انعام» (چهار پایان) در کنار «فلک»

(کشتی ها) قرار گرفته است، مانند: وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ: «از کشتی ها و چهار پایان موجوداتی آفرید که بر آنها سوار می شوید» (۱) و نیز در آیه ۸۰ سوره «مؤمن» می خوانیم: وَ عَلَیْهَا وَ عَلَی الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ: «بر چهار پایان و کشتی ها حمل (سوار) می شوید».

ولی، این آیات نیز منافاتی با عمومیت مفهوم آیه مورد بحث ندارد.

آیه بعد، برای روشتر ساختن این نعمت بزرگ، حالتی را که از دگرگون شدن این نعمت به وجود می آید، بیان می کند می گوید: «اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم، آن چنان که نه فریادرسی داشته باشند، و نه کسی که آنها را از دریا بگیرد» (وَ إِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ).

به یک موج عظیم، فرمان می دهیم کشتی آنها را واژگون کند!

یا به یک گرداب، مأموریت می دهیم آنها را در کام خود فرو بلعد!

یا به یک طوفان، دستور می دهیم آنها را مانند یک پر کاه بردارد، و در وسط امواج پرتاب کند! و اگر بخواهیم، خاصیت آب و کشتی و نظم وزش باد، و آرامش دریا را بر هم می زنیم، تا همه چیز آنها به هم ریزد، این مائیم که: این نظام را تداوم می بخشیم، تا آنها بهره گیرند، و اگر گهگاه، حوادثی از این قبیل می فرستیم برای این است که با توجه به آن، اهمیت نعمتی را که در آن غرقند، بدانند.

«صَرِيخَ» از ماده «صراخ» به معنی فریادرس است.

و «يُنْقَدُونَ» از ماده «انقاذ» به معنی بر گرفتن و نجات دادن است.

و سرانجام، در آخرین آیه مورد بحث، برای تکمیل این سخن می افزاید: «مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود، و تا زمان معینی که پایان زندگی آنهاست از این زندگی بهره گیرند» (إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ).

آری، با هیچ وسیله ای آنها نمی توانند، نجات یابند جز این که: نسیم رحمت ما بوزد، و لطف ما به یاری آنها بشتابد.

«حین» به معنی وقت، در آیه فوق، اشاره به پایان زندگی انسان و اجل او است، و بعضی، آن را به پایان جهان تفسیر کرده اند.

آری، آنها که بر کشتی سوار شده اند (اعم از کشتیهای بادبانی کوچک قدیم و یا کشتیهای کوه پیکر اقیانوس پیمای امروز) به خوبی عمق تعبیر این آیه را درک کرده اند، که عظیمترین کشتیهای جهان در برابر امواج عظیم دریا و طوفانهای هولناک اقیانوسها همچون یک پر کاه است، و اگر رحمت الهی شامل حال انسانها نباشد، نجات آنها ممکن نیست.

او می خواهد، در این باریکه ای که در میان مرگ و زندگی است، قدرت عظیم خود را به انسانها نشان دهد، شاید، گم گشتگان راه به خود آیند، و از این طریق راهی به سوی او بگشایند.

- ۴۵ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
 ۴۶ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ
 ۴۷ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ انْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا
 أُنْطِعِم مِّنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ترجمه:

- ۴۵ - و هر گاه به آنها گفته شود: «از آنچه پیش رو و پشت سر شماست [= از عذابهای الهی] بترسید تا مشمول رحمت الهی شوید!» (اعتنا نمی کنند).
 ۴۶ - و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر این که از آن روی گردان می شوند.
 ۴۷ - و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید»، کافران به مؤمنان می گویند: «آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را اطعام می کرد؟! (پس خدا خواسته است او گرسنه باشد)، شما فقط در گمراهی آشکارید!»

تفسیر:

تمام آیات الهی را نادیده می گیرند
 از آنجا که در آیات گذشته، سخن از بحثهای مهمی از آیات پروردگار در پهنه جهان هستی بود، در آیات مورد بحث، عکس العمل کفار لجوج را در برابر آیات الهی، و همچنین دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و انذار به عذاب پروردگار را بیان می کند.
 در نخستین آیه می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته می شود از آنچه پیش رو و پشت سر شماست، از عذابهای الهی بپرهیزید، تا مشمول رحمت الهی شوید»

(اعراض می کنند، و روی گردان می شوند) (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ). (۱)

در این که: منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» (آنچه پیش روی شماست) «وَ مَا خَلْفَكُمْ» (آنچه پشت سر شما قرار دارد) چیست؟ مفسران، تفسیرهای بسیاری گفته اند:

از جمله این که: منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» مجازاتهای دنیاست که نمونه ای از آن در آیات قبل ذکر شده، و منظور از «ما خَلْفَكُمْ» مجازاتهای آخرت است که در پشت سر دارند، و تعبیر به «پشت سر» به خاطر آنست که هنوز نیامده، گوئی پشت سر انسان در حرکت است، و سرانجام روزی به او می رسد، و دامانش را می گیرد، و منظور از پرهیز کردن از این مجازاتها، این است که: عوامل آن را ایجاد نکنند، و به تعبیر دیگر، کاری نکنند که: مستوجب این عقوبات گردد.

شاهد سخن این که: تعبیر به «اتَّقُوا» در آیات قرآن، یا در مورد خداوند به کار رفته، و یا در مورد روز قیامت و مجازات الهی، که در حقیقت هر دو به یک معنی باز می گردد، چرا که پرهیز از خداوند، پرهیز از مجازات اوست.

این خود دلیل بر آنست که در آیه مورد بحث، نیز منظور پرهیز از عذاب و مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر است.

بعضی، آیه را به عکس این معنی تفسیر کرده اند: «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» را به عذاب آخرت و «ما خَلْفَكُمْ» را به عذاب دنیا؛ چرا که آخرت در پیش روی ما قرار دارد (این تفسیر تفاوت چندانی از نظر نتیجه با تفسیر اول ندارد).

ولی بعضی گفته اند: منظور از «پیش رو» گناهای است که قبلاً انجام شده که

۱ - «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ...» جمله شرطیه است و جزاء آن محذوف می باشد که از آیه بعد استفاده می شود، و در تقدیر چنین بوده: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا... أَعْرَضُوا عَنْهُ».

پرهیز از آن به معنی توبه و جبران است، و منظور از «پشت سر» گناہانی است که بعداً انجام می شود.

بعضی دیگر معتقدند: منظور از «پیش رو» گناہان آشکار و «پشت سر» به معنی گناہان پنهان است.

بعضی دیگر: «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» را اشاره به انواع عذاب دنیا، و «ما خَلْفَكُمْ» را اشاره به مرگ می دانند (در حالی که مرگ چیزی نیست که قابل پرهیز کردن باشد).

بعضی مانند: نویسنده «فی ظلال» این دو تعبیر را کنایه از احاطه موجبات غضب و عذاب الهی دانسته که کافران را از هر سو فرا گرفته است.

«الوسی» در «روح المعانی» و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، هر کدام احتمالات متعددی داده اند که، قسمتی از آن گفته شد، و «علامه طباطبائی» در «المیزان» «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» را اشاره به شرک و معاصی در دنیا می داند، و «ما خَلْفَكُمْ» را اشاره به عذاب در آخرت. (۱)

در حالی که، ظاهر آیه، این است که: این هر دو از یک جنس می باشند تنها تفاوت زمانی دارند، نه این که: یکی اشاره به شرک و گناه و دیگری اشاره به مجازات آن باشد.

به هر حال، بهترین تفسیر، برای این جمله همانست که در آغاز گفته شد، و آیات مختلف قرآن، نیز گواه بر آن است، و آن این که: منظور از «ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» مجازاتهای دنیاست و «ما خَلْفَكُمْ» مجازاتهای آخرت.

در آیه بعد، بار دیگر روی همین معنی تأکید می کند، و لجاجت و پافشاری این کوردلان را در نادیده گرفتن آیات الهی، و تعلیمات پیامبران مشخص ساخته،

می فرماید: «هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان، برای آنها نمی آید مگر این که: از آن روی گردان می شوند» (وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ).
 نه بیان آیات انفسی در آنها مؤثر است، و نه شرح آیات آفاقی، نه تهدید و انداز، و نه بشارت و نوید به رحمت الهی، نه منطق عقل و خرد را می پذیرند و نه فرمان عواطف و فطرت را، آنها به کورانی می مانند که نزدیکترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمی کنند، و حتی نور آفتاب را از ظلمت و تاریکی شب فرق نمی نهند!

سپس، قرآن روی یکی از موارد مهم لجاجت و اعراض آنها انگشت گذارده می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا به شما روزی کرده است در راه او انفاق کنید، کافران به مؤمنان می گویند: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را سیر می کرد؟ شما تنها در گمراهی آشکارید!» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

این، همان منطق بسیار عوامانه ای است که، در هر عصر و زمان از ناحیه افراد خود خواه و بخیل، مطرح می شود که می گویند: اگر فلانی فقیر است، لابد کاری کرده که خدا می خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم لابد عملی انجام داده ایم که مشمول لطف خدا شده ایم، بنابراین، نه فقر آنها و نه غنای ما هیچ کدام بی حکمت نیست!!

غافل از این که: جهان، میدان آزمایش و امتحان است، خداوند یکی را با تنگدستی آزمایش می کند، و دیگری را با غنا و ثروت، و گاه یک انسان را در دو

زمان، با این دو در بوته امتحان قرار می دهد که آیا، به هنگام فقر، امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را به جا می آورد؟ یا همه را زیر پا می گذارد؟ و به هنگام غنا از آنچه در اختیار دارد در راه او انفاق می کند، یا نه؟ گر چه بعضی، آیه فوق را بر گروه خاصی، مانند یهود یا مشرکان عرب و یا جمعی از ملحدین و منکران آئین های انبیاء، تطبیق کرده اند، ولی ظاهر این است که: آیه مفهوم عامی دارد که در هر عصر و زمانی مصداق هائی برای آن می توان یافت، هر چند مصداق آن، در عصر نزول آیه، افرادی از یهود یا مشرکان بوده اند، این یک بهانه عمومی، در طول اعصار و قرون بوده و هست، که می گویند:

اگر رازق خداوند است، پس چرا شما از ما می خواهید: افراد فقیر را روزی دهیم؟ و اگر خدا خواسته است آنها محروم بمانند، پس چرا ما کسی را بهره مند سازیم که خدا محرومشان ساخته؟

بی خبر از این که: گاه نظام تکوین چیزی ایجاب می کند، و نظام تشریع چیز دیگر! نظام تکوین، چنین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش، در اختیار بشر قرار دهد، و آنها را در اعمال خود، برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد، و در عین حال غرائزی در او آفریده که، هر کدام او را به سوئی سوق می دهد.

و نظام تشریع، چنین ایجاب کرده که: قوانینی برای کنترل غرائز، تهذیب نفوس، و تربیت انسانها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق، قرار دهد، و انسان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفه اللهی دارد از این طریق به آن مقام منیع برساند، از طریق زکات، تطهیر نفوس کند، و از طریق انفاق، بخل را از دلها بزدايد، و فاصله طبقاتی را که منشأ هزاران فساد در زندگی بشر است از بین

ببرد.

این، درست به آن می ماند که: افرادی بگویند: چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم و یا دیگری را درس بدهیم؟ اگر خدا می خواست، به همه ما علم می داد، تا هیچ کس نیاز به فرا گرفتن علم نداشته باشد، آیا هیچ عاقلی این منطق را می پذیرد؟ (۱)

جمله «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» که تکیه، روی عنوان کفر آنها کرده، با این که: ممکن بود، به جای آن، تنها از ضمیر استفاده شود، اشاره به این است که: این منطق های خرافی و بهانه جوئی ها از «کفر» سرچشمه می گیرد!

و تعبیر: «انْفَقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» «انفاق کنید از آنچه خداوند به شما روزی داده»، اشاره به این است که: در حقیقت مالک اصلی خداست هر چند این امانت چند روزی به دست ما و شما سپرده شده است، و چقدر بخیل اند کسانی که حاضر نیستند، حتی مال کسی را به دیگری به فرمان او بدهند؟!

در تفسیر جمله: «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»: «شما در گمراهی آشکاری هستید» سه احتمال وجود دارد:

نخست این که: دنباله گفتار کفار نسبت به مؤمنان است.

دیگر این که: خطاب خدا نسبت به کفار می باشد.

سوم، سخن مؤمنان در برابر کافران است.

۱ - جمعی از مفسران، این احتمال را نیز داده اند که: عرب در آن زمان به مهمان دوستی معروف بود، و از انفاق خودداری نمی کرد، هدف کافران این بود که مؤمنان را استهزاء کنند، چرا که آنها همه چیز را به مشیت خدا نسبت می دادند، آنها نیز به عنوان استهزاء گفتند: اگر خدا می خواست فقیران را بی نیاز می ساخت، نیازی به انفاق های ما نیست، ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم مناسبتر به نظر می رسد (به تفسیر تبیان و قرطبی و روح المعانی، ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود).

ولی، تفسیر اول، از همه مناسبتر است چرا که ارتباط و اتصال با کلمات کفار دارد در حقیقت آنها می خواستند در برابر مؤمنان، مقابله به مثل کنند و آنان را به «ضلال مبین» نسبت دهند!

- ۴۸ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
 ۴۹ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ
 ۵۰ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ
 ۵۱ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ
 ۵۲ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
 ۵۳ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ

ترجمه:

- ۴۸ - آنها می گویند: «اگر راست می گوئید، این وعده (قیامت) کی خواهد بود؟!»
 ۴۹ - (اما) جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرا گیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند.
 ۵۰ - (چنان غافلگیر می شوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند یا به سوی خانواده خود بازگردند!
 ۵۱ - (بار دیگر) در «صور» دمیده می شود، ناگهان آنها از قبرها، شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند!
 ۵۲ - می گویند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان (او) راست گفتند!»
 ۵۳ - صیحه واحدی بیش نیست، (فریادی عظیم برمی خیزد) ناگهان همگی نزد ما احضار می شوند!

تفسیر:

صیحه های رستاخیز!

به دنبال ذکر منطق سست و بهانه جویانه کفار در مورد انفاقها که در آیات قبل گذشت، در آیات مورد بحث، سخن را از استهزاء آنها نسبت به قیام قیامت شروع می کند، و منطق پوسیده آنها را در مورد انکار معاد با جواب قاطع در هم می کوبد. به علاوه، بحث هائی را که در طی آیات پیشین، در زمینه توحید بیان شد با بحث های معاد، تکمیل می نماید.

نخست می فرماید: «آنها می گویند: اگر راست می گوئید، این وعده ای را که شما می دهید کی خواهد آمد؟! (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ). این که: شما نمی توانید تاریخی برای قیام قیامت تعیین کنید، دلیل بر این است که، در گفتار خود صادق نیستید!

آیه بعد، به این سؤال توأم با سخریه، یک پاسخ محکم و جدی داده می گوید: قیام قیامت و پایان این جهان برای خدا، مسأله پیچیده، و کار مشکلی نیست: «آنها جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم آسمانی فرا رسد و آنان را ناگهانی فرو گیرد، در حالی که مشغول جنگ و جدال در مورد دنیای خویش هستند!» (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ). همین یک فریاد عظیم آسمانی، کافی است که همه را در یک لحظه کوتاه، هر کدام در همان مکان، و همان حالتی که هستند، قبض روح کند، و زندگی پر غوغای مادی آنها، که معرکه دعواها و میدان جنگ دائمی آنان است، جای خود را به دنیائی خاموش و خالی از هر سر و صدا بدهد.

در روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: «این صیحه

آسمانی آن چنان غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچه ای را گشوده اند، و مشغول معامله اند، پیش از آن که آن را برچینند، و ببینند، جهان پایان می یابد! و کسانی هستند که، در آن لحظه، لقمه غذا از ظرف برداشته اما پیش از آن که به دهان آنها برسد، صیحه آسمانی فرا می رسد، و جهان پایان می یابد.

کسانی هستند که مشغول تعمیر و گل اندود حوضند، تا چهار پایان را سیراب کنند، پیش از آن که چهار پایان سیراب شوند، قیامت بر پا می شود! (تَقُومُ السَّاعَةُ وَ الرَّجُلَانِ قَدْ نَشَرَا ثَوْبَهُمَا يَتْبَاعَانِهِ فَمَا يَطْوِيَانِهِ حَتَّى تَقُومَ، وَ الرَّجُلُ يَرْفَعُ أَكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَمَا تَصِلُ إِلَى فِيهِ حَتَّى تَقُومَ، وَ الرَّجُلُ يَلِيطُ حَوْضَهُ لِيَسْقَى مَاشِيَّتَهُ فَمَا يَسْقِيهَا حَتَّى تَقُومَ!)(۱)

جمله «ما يَنْظُرُونَ» در اینجا به معنی «انتظار نمی کشند» آمده است، زیرا ماده «نظر» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید، به معنی گردش فکر یا اندیشه، برای مشاهده یا ادراک چیزی است، و گاه به معنی تأمل و جستجوگری، و نیز به معنی معرفت حاصل از جستجوگری، آمده است.

«صَيْحَه» در اصل به معنی «شکافتن چوب یا لباس و برخاستن صدا» از آن است، سپس در هر صدای بلند، و فریاد مانند، به کار رفته، گاه به معنی طول قامت نیز آمده، مثلاً گفته می شود: بِأَرْضِ فُلَانٍ شَجَرٌ قَدْ صَاحَ! «در فلان زمین درختی است که فریاد می کشد» یعنی آن چنان طولانی شده، که گوئی فریاد می زند و مردم را به سوی خود می خواند.

«يَخِصْمُونَ» از ماده «خصومت» به معنی نزاع و جنگ است.

اما در چه چیز آنها جدال می کنند؟ در آیه، ذکر نشده است، ولی، پیداست:

۱ - «مجمع البيان»، ذیل آیات مورد بحث - همین روایت با تفاوت مختصری در تفسیرهای دیگر مانند تفسیر «قرطبی»، «روح المعانی» و غیر آن آمده است.

منظور، جدال در امر دنیا، و امور زندگی مادی است.

ولی بعضی آن را به معنی جدال در امر «معاد» گرفته اند، در حالی که معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند اراده معنی جامعی که شامل هر دو شود، و هر گونه جدال و مخاصمه را در بر گیرد نیز بعید نیست.

قابل توجه این که: ضمیرهای متعدد موجود در آیه، همه، به مشرکان «مکه» بر می گردد که در امر معاد تردید داشتند، و از روی استهزاء می گفتند: قیامت کی بر پا خواهد شد؟ ولی، مسلم است منظور: شخص آنها نیست، بلکه نوع آنهاست (نوع انسانهای غافل و بی خبر از امر معاد) زیرا آنها مردند، و این صیحه آسمانی را هرگز ندیدند (دقت کنید).

به هر حال، قرآن با این تعبیر کوتاه و قاطع به آنها هشدار می دهد که:

اولاً - قیامت به طور ناگهانی و غافلگیرانه بر پا می شود.

و ثانیاً - موضوع پیچیده ای نیست که آنها در امکانش به بحث و مخاصمه برخیزند، با یک صیحه، همه چیز پایان می گیرد و دنیا به آخر می رسد.

لذا در آیه بعد، می گوید: این مسأله به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که «حتی توانائی بر وصیت و سفارش نخواهند داشت، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و منزلهای خود را پیدا نمی کنند!» (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ).

معمولاً هنگامی که حادثه ای برای انسان روی می دهد و انسان احساس می کند، پایان عمرش نزدیک شده، سعی می کند، هر جا هست خود را به منزل و ماوای خویش برساند، و در میان همسر و فرزندانش قرار گیرد، سپس کارهای

نیمه تمام و سرنوشت بازماندگان خود را از طریق وصیت، بر عهده این و آن بگذارد و سفارش آنها را به دیگران بکند.

اما مگر صیحه پایان دنیا، به کسی مجال می دهد؟

و یا به فرض این که: مجالی باشد، مگر کسی زنده می ماند که توصیه های انسان را بشنود؟ و یا فی المثل زن و فرزند، بر بالین همسر و پدر بنشینند، و سر او را در آغوش گیرند، تا به آرامش جان دهند؟ هیچ یک از این امور، امکان پذیر نیست!

و این که: می بینیم «توصیه» به صورت نکره آمده، اشاره به این است که: حتی مجال یک توصیه و سفارش کوچک را نیز پیدا نمی کنند.

پس از آن، به مرحله دیگر، که مرحله حیات بعد از مرگ است اشاره کرده، می گوید: «بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه آنها از قبرها بیرون آمده، شتابان به سوی دادگاه پروردگارشان رهسپار می شوند» (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ).

خاکها و استخوانهای پوسیده به فرمان پروردگار، لباس حیات در تن می پوشند، و از قبر سر بر می آورند، و برای محاکمه و حساب در آن دادگاه عجیب حاضر می گردند، همان گونه که با یک «صیحه» همگی مردند، با یک «نفخه» (دمیدن در صور) جان می گیرند و زنده می شوند.

نه مرگ آنها برای خدا مشکلی دارد، و نه احیای آنها، درست همانند شیپوری که برای جمع شدن و آماده باش لشکر زده می شود، و در یک لحظه، همه از خواب برمی خیزند، و از خیمه ها بیرون می دوند، و در صف حاضر می شوند، زنده کردن مردگان نیز برای خدا همین گونه، ساده و سریع است!

«أَجْدَاثُ» جمع «جَدَث» (بر وزن قفس) به معنی «قبر» است، این تعبیر نشان می دهد که: معاد، علاوه بر جنبه روحانی، جنبه جسمانی نیز دارد، و از همان مواد قبلی، جسم جدید ساخته، و پرداخته می شود.

تعبیر به «نُفُخَ» (دمیده شد)، به صورت فعل ماضی به خاطر آن است که: عرب معمولاً مسائل مسلم آینده را به صورت فعل ماضی بیان می کند، اشاره به این که: هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه ندارد، گوئی قبلاً رخ داده است.

«يَنْسِلُونَ» از ماده «نسل» (بر وزن فصل) به معنی راه رفتن سریع است، «راغب» در «مفردات» می گوید: این کلمه در اصل، به معنی جدا شدن از چیزی است، و این که: به فرزندان انسان «نسل» گفته می شود به خاطر آنست که از پدر و مادر جدا شده اند، (بنابراین، هنگامی که انسان با سرعت دور می شود و جدا می گردد این تعبیر در آن به کار می رود).

تعبیر به «رَبِّهِمْ» (پروردگارشان) گویا اشاره به این است: «ربوبیت» و «مالکیت» و تربیت خداوند ایجاب می کند که، حساب و کتاب و معادی در کار باشد.

به هر حال، از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، هر دو با یک جنبش انقلابی و ناگهانی صورت می گیرد، و از هر کدام از آنها به «نفخه صور» (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است که شرح کامل آن به خواست خداوند در سوره «زمر» ذیل آیه ۶۸ خواهد آمد.

سپس، می افزاید: «در این هنگام، منکران رستاخیز و معاد می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه مان برانگیخت؟! (قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا).

«این همان چیزی است که خداوند رحمن وعده داده است، و فرستادگان او راست گفتند!» (هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ).

آری، صحنه، آن چنان گویا و دهشت انگیز است که، انسان همه مسائل باطل و خرافی را به دست فراموشی می سپرد، و جز اعتراف صریح به واقعیتها راهی نمی یابد، قبرها را به خوابگاه تشبیه می کند، و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب، همان گونه که در حدیث معروف نیز وارد شده است: کَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ تُبْعَثُونَ.

«همان گونه که می خوابید می میرید و همان گونه که از خواب برمی خیزید، زنده می شوید». در اینجا نخست وحشت می کنند، و فریاد می کشند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از این خواب بیدار کرد؟ و از خوابگاهمان برانگیخت؟!

اما به زودی متوجه می شوند، و به یادشان می آید که: پیامبران راستین از سوی خدا در دنیا وعده امروز را به آنها داده اند، به خودشان پاسخ می گویند: این وعده خداوند رحمن است، خداوندی که رحمت عامش همگان را فرا گرفته و پیامبرانش راست گفتند، و از این روز ما را آگاه ساختند، اما افسوس! که ما همه را به باد سخریه و استهزاء گرفتیم.

بنابراین جمله «هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» دنباله کلام همان منکران رستاخیز است، ولی بعضی آن را سخن فرشتگان و یا مؤمنان دانسته اند که بر خلاف ظاهر آیه است، و هیچ ضرورتی برای آن نیست؛ چه این که: اعتراف منکران در آن روز، به حقایق مطلبی نیست که تنها در این آیه آمده باشد.

چنان که در سوره «انبیاء» آیه ۹۷ آمده است: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ.

«وعده حق (قیامت) نزدیک می شود در آن هنگام، چشمهای کافران از شدت وحشت از حرکت باز می ماند، می گویند: ای وای بر ما! که از این امر در غفلت بودیم، بلکه ما ستمگر بودیم».

به هر حال، تعبیر به «مَرَقْد» که به معنی «خوابگاه» و «خواب» می آید. (۱) بیانگر این واقعیت است که، آنها در عالم برزخ در حالتی شبیه به حالت خواب فرو می روند، و چنان که در ذیل آیه ۱۰۰ سوره «مؤمنون» گفته ایم: «برزخ» نسبت به اکثریت مردم، که در حالتی متوسط از ایمان و کفر قرار دارند، بی شباهت به حالت خواب نیست، در حالی که مؤمنان پیشرو، و کافران فوق العاده بدکار، در آنجا کاملاً هوشیارند، و متنعم به نعمتها، و یا گرفتار انواع عذابند. (۲)

بعضی نیز احتمال داده اند: هول و وحشت قیامت، به اندازه ای است که عذاب برزخی در مقابل آن، همانند خواب آرامی بیش نیست.

آن گاه، برای توضیح چگونگی سرعت وقوع این «نفخ صور» می فرماید: «آن، صیحه واحدی بیش نیست، فریادی عظیم برمی خیزد، و همگی نزد ما حاضر می شوند» (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ).

بنابراین، برای احیای مردگان و برخاستن آنها از قبرها، و حضورشان در دادگاه عدل پروردگار، زمان زیادی وقت لازم نیست، همان گونه که برای مرگ انسانها زمان طولانی لازم نبود، صیحه اول، فریاد مرگ است، و صیحه دوم، فریاد زندگی و حیات و حضور در دادگاه عدل پروردگار!

۱ - در صورت اول «اسم مکان» و در صورت دوم «مصدر میمی» است.

۲ - درباره «برزخ» و چگونگی حال مردم در آنجا در جلد ۱۴، صفحه ۳۲۱ به بعد سخن گفته ایم.

تعبیر به «صَيِّحَةً» (یک فریاد) و تأکید آن با «وَاحِدَةً» و سپس تعبیر به «إِذَا» که در این گونه موارد وقوع ناگهانی چیزی را خبر می دهد، و تعبیر به «هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ» به صورت جمله اسمیه، همگی دلیل بر وقوع سریع این مقطع از رستاخیز است.

لحن قاطع این آیات، و آهنگ نافذ آنها چنان در قلب انسانها اثر می گذارد که گوئی این فریاد را با گوش جان، می شنوند که: ای انسانهای به خواب رفته! ای خاکهای پراکنده! و ای استخوانهای پوسیده! بپاخیزید، بپاخیزید، و برای حساب و جزا آماده شوید، و چه زیباست آیات قرآن و چه گویا اندازات آن؟!

* * *

- ۵۴ فَأَلْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
 ۵۵ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ
 ۵۶ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِيُونَ
 ۵۷ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ
 ۵۸ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ

ترجمه:

- ۵۴ - (و به آنها گفته می شود:) امروز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود، و جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید!
 ۵۵ - بهشتیان، امروز به نعمتهای خدا مشغول و مسرورند.
 ۵۶ - آنها و همسرانشان در سایه ها (ی قصرها و درختان بهشتی) بر تختها تکیه زده اند!
 ۵۷ - برای آنها در بهشت میوه لذت بخشی است و هر چه بخواهند در اختیارشان خواهد بود!
 ۵۸ - بر آنها سلام است؛ این سخنی است از سوی پروردگاری مهربان!

تفسیر:

- بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی
 در اینجا بحث پیرامون چگونگی حساب در محشر را سربسته گذارده و از آن می گذرد، و به تشریح سرانجام کار مؤمنان صالح، و کافران طالح، پرداخته،

چنین می گوید: «امروز به هیچ کس ستم نمی شود» (فَالْيَوْمَ لَا تَظْلِمُ نَفْسٌ شَيْئًا). نه از پاداش کسی کاسته می شود، و نه کیفر کسی افزون می گردد، و حتی به قدر یک سر سوزن، کم و زیاد و بیدادگری و ظلم و ستم وجود ندارد. پس از آن به بیانی می پردازد که: در حقیقت دلیل روشن و زنده ای برای عدم وجود ظلم در آن دادگاه بزرگ است، می فرماید: «شما جز آنچه را عمل می کردید جزا داده نمی شوید» (وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

ظاهر این تعبیر، بدون آن که چیزی در تقدیر گرفته شود، این است که: جزای همه شما همان اعمال خودتان است، چه عدالتی از این بهتر و برتر؟!

به عبارت دیگر: اعمال نیک و بدی که در این عالم انجام می دهید در آنجا همراه شما خواهد بود، همان اعمال تجسم می یابد، و در تمام مواقع محشر و بعد از پایان حساب، همدم و همنشین شماست، آیا محصول اعمال کسی را به او تحویل دادن، بر خلاف عدالت است؟ و آیا نفس اعمال را تجسم بخشیدن، و قرین او ساختن، ظلم است؟

و از اینجا روشن می شود: اساساً «ظلم» در آن صحنه مفهوم ندارد، و اگر در اینجا در میان انسانها گاهی عدالت است و گاهی ظلم، به خاطر آنست که توانائی این را ندارند که اعمال هر کس را به خود او تحویل دهند.

جمعی از مفسران، چنین تصور کرده اند: جمله اخیر، مخصوص بدکاران و کفار است که، به قدر اعمالشان کیفر می بینند، و شامل مؤمنان نمی شود؛ چرا که خداوند بیش از اعمالشان به آنها پاداش می دهد.

ولی، با توجه به یک نکته این اشتباه بر طرف می گردد، و آن این که: در اینجا سخن از عدالت در پاداش و کیفر است و گرفتن جزای استحقاقی، این منافات ندارد که خداوند، برای مؤمنان از فضل و رحمتش هزاران هزار، بیفزاید که آن

مسأله «تفضّل» است و این مسأله «استحقاق».

پس از آن به گوشه ای از پادشاهی مؤمنان پرداخته، و قبل از هر چیز روی مسأله آرامش خاطر انگشت گذارده، می گوید: «بهشتیان در آن روز چنان به نعمتهای خدا مشغولند که از هر اندیشه ناراحت کننده بر کنار می باشند» (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ).

«و در نهایتِ سرور و شادی به سر می برند» (فَاكِهُونَ).

«شُغْل» (بر وزن شتر) و «شُغْل» (بر وزن قفل) هر دو به معنی حادثه و حالتی است که برای انسان روی می دهد، و او را به خود مشغول می دارد، خواه مسرت بخش باشد و یا غم انگیز! اما از آنجا که بلافاصله پشت سر آن، کلمه «فَاكِهُونَ» آورده شده، و این واژه جمع «فاکه» به معنی مسرور و خوشحال و خندان است، می تواند، اشاره به اموری باشد که از فرط شادی، انسان را چنان به خود مشغول می دارد که از امور نگرانی را، به کلی غافل می سازد، به طوری غرق در سرور و نشاط خواهد شد، که غم و اندوهی بر او چیره نخواهد گشت، و حتی هول و وحشتی را که به هنگام قیام قیامت و حضور در دادگاه عدل الهی، به او دست داده، به فراموشی می سپارد، که اگر به راستی فراموش نشود، همواره سایه نگرانی و غم بر دل او سنگینی خواهد کرد.

بنابراین، یکی از آثار این اشتغال ذهن، فراموش کردن احوال محشر است. (۱)

۱ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «فاکهه» به معنی هر گونه میوه است، و «فکاهه» به سخنانی که انسان را مأنوس و مشغول می دارد گفته می شود، «ابن منظور» در «لسان العرب» می گوید: «فکاهه» به معنی مزاح و «فاکه» به انسان خوش مشرب و مزاح گفته می شود.

به هر حال، بعد از نعمت آرامش خاطر، که خمیرمایه همه نعمتها، و شرط استفاده از همه مواهب است، به شرح نعمتهای دیگر پرداخته، چنین می گوید: «آنها و همسرانشان در سایه های لذت بخش، بر تختها، در خلوتگاه ها تکیه کرده اند» (هُمُ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ). (۱)

«أزواج» به معنی همسران بهشتی، و یا همسران با ایمانی است که در این دنیا داشتند و این که: بعضی احتمال داده اند، به معنی همطرازان بوده باشد (مانند آیه ۲۲ سوره «صافات»: اُحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ: «ظالمان و هم طرازانشان را محشور کنید») در اینجا بسیار بعید به نظر می رسد، به خصوص این که: «أرائک» جمع «اریکه» طبق گفته جمع کثیری از مفسران، و ارباب لغت به معنی تختهایی است که در حجله گاه می باشد. (۲)

تعبیر به «ظلال» (سایه ها) اشاره به سایه های درختان بهشتی است که تختهای بهشتیان در لابلای آن قرار گرفته، و یا سایه قصرهای بهشتی است و همه اینها نشان می دهد: در آنجا نیز آفتابی وجود دارد ولی نه آفتابی آزاردهنده، آری، آنها در سایه مطبوع درختان بهشتی، نشاط و سرور دیگری دارند.

* * *

علاوه بر این، «برای آنها میوه بسیار لذت بخشی است، و هر چه بخواهند در اختیار آنها خواهد بود» (لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ).

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود: غذای بهشتیان تنها میوه

۱ - در ترکیب این آیه، احتمالات زیادی داده اند، ولی از همه مناسبتر این است که: «هُم» مبتدا و «مُتَكِنُونَ» خبر و «عَلَى الْأَرَائِكِ» متعلق به آن و «فِي ظِلَالٍ» نیز متعلق به آن یا متعلق به محذوف است.

۲ - «لسان العرب»، «مفردات راغب»، «مجمع البیان»، «قرطبی»، «روح المعانی» و تفاسیر دیگر.

نیست، ولی تعبیر آیه فوق نشان می دهد که میوه، آن هم میوه های مخصوصی که با میوه های این جهان بسیار متفاوت است برترین غذای بهشتی است، و حتی در این جهان نیز، میوه - به گواهی غذاشناسان - بهترین و مناسبترین غذا برای انسان است.

«يَذْعُونَ» از ماده «دعایه» به معنی طلب است، یعنی هر چه طلب کنند، و تمنا نمایند، برای آنها حاصل است، و آرزویی در دل ندارند، که انجام نشدنی باشد.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: عرب این تعبیر را در مورد «تمنی» به کار می برد، می گوید: إِذْعَ عَلَيَّ مَا شِئْتَ: «هر چه می خواهی از من بخواه و تمنا کن».

و به این ترتیب، آنچه امروز در فکر انسان بگنجد و آنچه در فکر او خطور نکند، از انواع مواهب و نعمتها در آنجا آماده و مهیاست، و پذیرائی خداوند از میهمانان خود، در بالاترین سطح ممکن انجام می شود.

* * *

اما مهمتر از همه، همان مواهب معنوی است که: در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره کرده، می فرماید: «برای آنها سلام و تهنیت الهی است، این سخنی است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان آنها» (سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ). (۱)

این ندای روح افزا، نشاط بخش و مملو از مهر و محبت او، چنان روح انسان را در خود غرق می کند، و به او لذت و شادی و معنویت می بخشد، که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری شنیدن ندای محبوب، ندائی آمیخته با محبت، و آکنده از

۱ - درباره اعراب «قَوْلًا» در میان مفسران گفتگو است، و مناسبتر از همه آن است که گفته شود: «مفعول مطلق» برای فعل محذوفی است و در تقدیر «يَقُولُ قَوْلًا» بوده.

لطف، سر تا پای بهشتیان را غرق سرور می کند، که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد!

در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: «در همان حال که بهشتیان، غرق در نعمتهای بهشتی هستند، نوری بر بالای سر آنها آشکار می شود، نور لطف خداست که بر آنها پرتو افکنده، ندائی برمی خیزد که سلام بر شما ای بهشتیان! و این همان است که در قرآن آمده: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ».

اینجاست که نظر لطف خداوند، چنان آنها را مجذوب می کند که از همه چیز، جز او غافل می شوند، و همه نعمتهای بهشتی را در آن حال، به دست فراموشی می سپارند، و اینجاست که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند، و می گویند درود بر شما». (۱)

آری، جذبه شهود محبوب، و دیدار لطف یار، آن قدر لذت بخش و شوق انگیز است که یک لحظه از آن با هیچ نعمتی، حتی با تمام جهان برابر نیست، و عاشقان دیدار او، آن چنانند که اگر این افاضه معنوی از آنها قطع شود، قالب تهی می کنند، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است که فرمود:

لَوْ حُجِبْتُ عَنْهُ سَاعَةً لَمِتُ! «اگر یک ساعت از دیدار او محجوب بمانم جان می دهم»!! (۲)

جالب این که: ظاهر آیه این است که: این سلام پروردگار، که نثار مؤمنان بهشتی می شود، سلامی است مستقیم و بی واسطه، سلامی است از ربّ و پروردگار، آن هم سلامی که از رحمت خاصه او، یعنی مقام رحیمیتش سرچشمه می گیرد، و تمام الطاف و کرامات در آن جمع است، وه! چه نعمتی؟!!

۱ - تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۳، صفحه ۳۵، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - «روح البیان»، جلد ۷، صفحه ۴۱۶.

* * *

نکته:

انواع سلام هائی که نثار بهشتیان می شود
اصولاً بهشت «دار السلام» است همان گونه که در آیه ۲۵ سوره «یونس» می خوانیم: وَاللّٰهُ
يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ: «خداوند مردم را به دار السلام و سرزمین سلامت و آرامش دعوت
می کند».

و بهشتیان که ساکنان این سرزمین اند، گاه با سلام فرشتگان روبرو می شوند که به هنگام ورود
در بهشت از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند: «سلام بر شما به خاطر شکیبائی هائی
که داشتید و چه پایان خوبی است این سرائی که نصیبتان شده» (و الْمَلٰٓئِكَةُ يَدْخُلُوْنَ عَلَيْهِمْ مِنْ
كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ). (۱)

گاه، ساکنان «اعراف»، آنها را صدا می زنند و می گویند: «سلام بر شما» (و نَادَوْا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ
اَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ). (۲)

گاه، پس از ورود در بهشت با سلام و تحیت فرشتگان، روبرو می شوند و گاه، به هنگام قبض
روح، این سلام از ناحیه فرشتگان مرگ به آنها نثار می شود می گویند: «سلام بر شما وارد
بهشت شوید، به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (۳)

و گاه، خودشان به یکدیگر سلام و درود می فرستند، و اصولاً «تحیت آنها در آنجا همان سلام
است» (تَحِيَّتُهُمْ فِيْهَا سَلَامٌ). (۴)

۱ - رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲ - اعراف، آیه ۴۶.

۳ - نحل، آیه ۳۲.

۴ - ابراهیم، آیه ۲۳.

و بالاخره برتر و بالاتر از همه اینها، سلام پروردگار است «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ». خلاصه این که: «در آنجا نه سخن لغوی شنیده می شود، و نه کلام بیهوده ای، تنها سلام است، سلام» (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا * إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا). (۱)

اما نه سلامی که تنها در لفظ باشد، بلکه سلامی که اثر آرام بخش و سلامت آفرین آن در اعماق روح و جان انسان نفوذ می کند، و همه را غرق در آرامش و سلامت می سازد.

* * *

- ۵۹ وَ امْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ
 ۶۰ أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
 ۶۱ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
 ۶۲ وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۵۹ - (و به آنها می گویند) جدا شوید امروز ای گنهکاران!
 ۶۰ - آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!
 ۶۱ - و این که مرا پرستید که راه مستقیم این است؟!
 ۶۲ - او گروه زیادی از شما را گمراه کرد؛ آیا اندیشه نکردید؟!

تفسیر:

چرا پرستش شیطان می کنید؟! بخشی از سرگذشت شوق انگیز و پر افتخار بهشتیان، در آیات قبل گذشت، در آیات مورد بحث، به قسمتی از سرنوشت دوزخیان و بندگان شیطان، اشاره می کند. نخست این که: در آن روز با خطابی تحقیرآمیز، مخاطب می شوند، و به آنها گفته می شود: «ای گنهکاران! امروز از یکدیگر جدا شوید» (وَ امْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ). شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤمنان جا زده بودید، و گاه به رنگ

آنها در می آمدید، و از حیثیت و اعتبارشان استفاده می کردید، امروز صفوف خود را از آنها جدا سازید، و در چهره اصلی خود ظاهر شوید!

این، در حقیقت تحقق همان وعده الهی است که در آیه ۲۸ سوره «ص» می گوید: اَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ: «آیا کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح انجام داده اند، را همچون مفسدان در زمین قرار دهیم ؟ یا پرهیزگاران را همطراز بدکاران»؟!

به هر حال، ظاهر آیه مورد بحث، همان جداسازی صفوف مجرمان از مؤمنان است، هر چند مفسران، احتمالات متعدد دیگری نیز داده اند، از جمله:

جدا شدن صفوف مجرمان از یکدیگر و هر گروهی از آنان در یک رده قرار گرفتن.
یا جدائی آنها از شفیعان و معبودانشان.

و یا جدائی فرد، فرد آنها از یکدیگر، به گونه ای که علاوه بر درد و رنج عظیم دوزخ، درد و رنج جدائی و فراق از هر کس و هر چیز بر آنها سایه سنگین و شوم افکند.
اما شمول خطاب، نسبت به همه آنان، و محتوای جمله «وَاُمْتَاژُوا» معنی اول را تقویت می کند.

آیه بعد، به ملامتها و سرزنشهای پر معنی خداوند نسبت به مجرمان در روز قیامت اشاره کرده، چنین می گوید: «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم، که شیطان را پرستش و اطاعت نکنید که او دشمن آشکار شماست»؟ (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ).

این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف، از انسان گرفته شده، و بارها این معنی را به او گوشزد کرده است:

نخست آن روز که، فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند، این خطاب به آنها شد: یا بَنی آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُم مِّنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِیُرِیَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِیْنَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُونَ:

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد همان گونه که پدر و مادران را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان خارج ساخت، تا عورتشان را برای آنها آشکار کند! چه این که: او و پیروانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، (بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند».(۱)

پس از آن، همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، چنان که در آیه ۶۲ سوره «زخرف» می خوانیم: وَلَا یَصُدُّکُمُ الشَّیْطَانُ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ: «شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شماست».

و در آیه ۱۶۸ «بقره» می خوانیم: وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ: «از گامهای شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است»!

از سوی دیگر، این پیمان در عالم «تکوین» به زبان اعطای عقل به انسان، نیز گرفته شده است؛ چرا که دلائل عقلی به روشنی گواهی می دهد، انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که، از روز نخست، کمر به دشمنی او بسته، او را از بهشت بیرون کرده، و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است.

از سوی سوم، با سرشت و فطرت الهی همه انسانها بر توحید، و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار، نیز این پیمان از انسان گرفته شده است، و به این ترتیب، نه با یک زبان که با چندین زبان، این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشت ساز، امضاء شده است.

این نکته نیز، قابل توجه است که: «عبادت» در جمله «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» به معنی «اطاعت» است، زیرا «عبادت» همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید، بلکه یکی از اشکال آن همان «اطاعت کردن» است، چنان که در آیه ۴۷ سوره «مؤمنون» می خوانیم «فرعون» و اطرافیانش بعد از مبعوث شدن موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) گفتند: أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ: «آیا ما به دو انسانی که همانند ما هستند ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آنها عبادت و اطاعت ما می کردند»!

و در آیه ۳۱ سوره «توبه» می خوانیم: خداوند درباره یهود و نصاری می فرماید: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا: «آنها دانشمندان و راهبان خود را معبودانی در برابر خدا قرار دادند، همچنین مسیح فرزند مریم (علیهما السلام) را، در حالی که جز به عبادت خداوند یگانه - که هیچ معبودی جز او نیست - دستور نداشتند».

جالب این که: در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که در ذیل این آیه آمده چنین می خوانیم: أَمَا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ!

«به خدا سوگند آنها (دانشمندان و راهبان) یهود و نصاری را به عبادت خویشتن دعوت نکردند، و اگر دعوت می کردند هرگز (یهود و نصاری) دعوتشان را اجابت نمی نمودند، ولی آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها پذیرا شدند) و به این ترتیب بدون توجه، آنان را پرستش کردند».(۱)

نظیر همین معنی، با تفاوت مختصری در روایات دیگر، نیز وارد شده است:

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۸۹، ابواب صفات القاضی، باب ۱۰، حدیث ۱.

از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةِ فَقَدْ عَبْدَهُ: «کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند، او را پرستش کرده»! (۱) و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبْدَ الشَّيْطَانِ: «کسی که به سخنگویی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد) او را پرستش کرده! اگر ناطق، حکم خدا را می گوید: پرستش خدا کرده، و اگر از سوی شیطان سخن می گوید، پرستش شیطان کرده است»! (۲)

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر، و بیان آنچه وظیفه فرزندان آدم است می فرماید: «أَيَا مَنْ بَا شَمَا عَهْد نَكْرَدَم كَه مَرَا بَپرستید و از من اطاعت کنید که راه مستقیم همین است» (وَ أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

از یکسو، پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند، چرا که او دشمنی و عداوت خود را از روز نخست، آشکار ساخته، کدام عاقل به فرمان دشمن دیرینه و آشکارش ترتیب اثر می دهد؟ و در مقابل، پیمان گرفته، که از او اطاعت کنند، و دلیلش را این قرار می دهد که: «صراط مستقیم همین است» و این در حقیقت بهترین محرک انسانها است، چرا که فی المثل هر کس در وسط بیابان خشک و سوزانی گرفتار شود، و جان خود، همسر و فرزند و اموالش را در خطر دزدان و گرگان ببیند، مهمترین چیزی که به آن می اندیشد، پیدا کردن راه مستقیم به سوی مقصد است، راهی که سریعتر و آسانتر او را به سر منزل نجات برساند.

ضمناً از این تعبیر، استفاده می شود که: این جهان سرای اقامت نیست، چرا که راه را به کسی ارائه می دهند که از گذرگاهی عبور می کند، و مقصدی در پیش دارد.

باز برای شناسائی هر چه بیشتر این دشمن قدیمی خطرناک، می افزاید: «او افراد زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ). آیا نمی بینید چه بدبختی هائی شیطان بر سر پیروان خود آورده؟ آیا تاریخ پیشینیان را مطالعه نکردید، تا ببینید بندگان او به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند؟ ویرانه های شهرهای بلا دیده آنها در برابر چشم شماست، و عاقبت غم انگیز آنها برای هر کس که کمترین تعقل و اندیشه ای داشته باشد، روشن است.

پس چرا دشمنی را که امتحان عداوت خود را بارها و بارها داده است جدی نمی گیرید؟ باز با او طرح دوستی می ریزید، و حتی او را رهبر و ولی و راهنمای خویش انتخاب می کنید؟! «جِبِلٌّ» (به کسر ج و ب و تشدید لام) چنان که «راغب» در «مفردات» گوید: به معنی جماعت و گروه است که از نظر عظمت، تشبیه به «جَبَل» (بر وزن عمل) به معنی کوه شده است، و تعبیر «کَثِيراً» برای تأکید بیشتر، در مورد پیروان شیطان است که در هر جامعه ای قشر عظیمی را تشکیل می دهند.

بعضی عدد «جبل» را ده هزار نفر یا بیشتر نوشته اند، و برای کمتر از آن این تعبیر را مناسب ندانسته اند (۱) ولی بعضی این اعداد را لازم نمی دانند. (۲) به هر

۱ - تفسیر «روح المعانی» و «قرطبی»، ذیل آیات مورد بحث.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.

حال، عقل سلیم ایجاب می کند: انسان از چنین دشمن خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمی کند، و قربانیانش در هر گوشه و کناری بر خاک هلاکت افتاده اند، سخت بر حذر باشد، و آنی به خود اجازه غفلت ندهد، چنان که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آن پیشوای آگاه و بیدار، در یکی از خطبه هایش برای توجه به این حقیقت، مردم را مخاطب ساخته می گوید:

فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِدَائِهِ وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ فَالْعَمْرَى لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالزَّنْعِ الشَّدِيدِ وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فَقَالَ رَبِّ بِمَا أَعُوذُ لِي لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ: «ای بندگان خدا! از این دشمن خدا بر حذر باشید، مبدا شما را به بیماری خویش (کبر و غرور) مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و به وسیله لشکریان سواره و پیاده اش، شما را جلب کند، به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله کمان گذاشته، و آن را با قدرت و شدت تا سرحد توانائی کشیده، و از نزدیکترین مکان شما را هدف قرار داده، هم او گفته است: پروردگارا به سبب آن که مرا اغوا کرده ای، زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه می دهم، و همه آنها را اغوا خواهم کرد» (در حالی که خداوند سبب گمراهی نبود بلکه هوای نفسش او را گمراه ساخته). (۱) و راستی عجیب است که چنین دشمنی را به دوستی برگزینیم، و به گفته شاعر:

کجا بر سر آیم از این عار و ننگ که با او به صلحیم و با حق به جنگ؟

- ۶۳ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
- ۶۴ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
- ۶۵ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
- ۶۶ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ
- ۶۷ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ
- ۶۸ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ

ترجمه:

- ۶۳ - این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد!
- ۶۴ - امروز وارد آن شوید و به خاطر کفری که داشتید به آتش آن بسوزید!
- ۶۵ - امروز بر دهانشان مهر می نهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند!
- ۶۶ - و اگر بخواهیم چشمانشان را محو می کنیم؛ سپس برای عبور از راه، می خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می توانند ببینند؟!
- ۶۷ - و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (و به مجسمه هائی بی روح مبدل می سازیم) تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند!

۶۸ - هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه اش می کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می گردانیم)؛ آیا اندیشه نمی کنند؟!

تفسیر:

روزی که زبان از کار می افتد و اعضاء گواهی می دهند! آیات گذشته بخشی از سرزنشهای خداوند و گفتگوهای او را با مجرمان در قیامت بازگو کرد، آیات مورد بحث، همین معنی را در بخش دیگری ادامه می دهد. آری، در آن روز، در حالی که آتش سوزان و شعله‌ور جهنم، در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته، به آن اشاره کرده، خطاب به مجرمان می گوید: «این همان دوزخی است که به شما وعده داده می شد!» (هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ).

پیامبران الهی، یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی بر حذر داشتند، ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید. «امروز در آن وارد شوید، و با آتش سوزان آن بسوزید که این جزای کفری است که داشتید» (اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ). (۱)

آن گاه، به گواهان روز قیامت اشاره می کند، گواهانی که جزء پیکر خود انسانند و جایی برای انکار سخنان آنها نیست، می فرماید: «امروز بر دهان آنها مهر می نهیم، و دستهای آنها با ما سخن می گوید، و پاهای آنها کارهایی را که انجام

۱ - «إِصْلَوْا» از ماده «صَلَّى» به معنی آتش افروختن یا به آتش سوختن، و بریان کردن، یا وارد در آتش گشتن و ملازم آن، بوده است.

می دادند برای ما شهادت می دهند» (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

آری، در آن روز دیگر اعضای انسان، تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان، جدا کرده، تسلیم پروردگار می شوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر بدن خود انسان است، همان ابزاری که گناه را با آن انجام داده!

شاید گواهی اعضاء، به خاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته می شود: کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید، دوزخ است به انکار برمی خیزند، به گمان این که، دادگاه دنیاست، و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است، گواهی اعضاء، شروع می شود، و تعجب و وحشت سراسر وجود او را می گیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته می شود. در این که: کیفیت نطق اعضاء، چگونه است؟ مفسران احتمالاتی داده اند:

۱ - خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک، یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و چه جای تعجب؟ همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده، می تواند در سایر اعضاء نیز بیافریند.

۲ - آنها از درک و شعوری بهره مند نمی شوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن و می دارد، و در حقیقت اعضاء محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق را به فرمان خدا آشکار می کنند.

۳ - اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلماً با خود خواهد داشت؛ چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمی شود،

مسلماً آثار آن روی یک یک اعضای بدن، و در فضای محیط باقی می ماند، آن روز که روز به روز و آشکار شدن است، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر می شود، و ظهور این آثار، به منزله شهادت آنها است.

این تعبیر، در سخنان روزمره و تعبیرات ادبا، نیز فراوان است مثلاً می گویند: عَيْنُكَ تَشْهَدُ بِسَهْرِكَ: «چشم گواه بی خوابی تو است!» یا می گوئیم: الْحَيِّطَانُ تَبْكِي عَلَى صَاحِبِ الدَّارِ: «دیوارها بر صاحب این خانه گریه می کنند!»

شاعر فارسی نیز می گوید: «رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون!» به هر حال، گواهی اعضاء در قیامت مسلم است، اما این که: هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است بازگو می کند، یا همه کارها را؟ بدون شک مناسب احتمال اول است، لذا در آیات دیگر قرآن، سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است.

چنان که در آیه ۲۰ سوره «فصلت» می خوانیم: حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «تا آن زمان که در کنار آتش دوزخ قرار گیرند، گوش و چشم و پوستهای تن آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می دادند».

و در آیه ۲۴ سوره «نور» آمده است: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «روزی که زبان و دست و پاهای آنها گواهی می دهد به اعمالی که انجام می داده اند».

این نکته نیز، قابل توجه است که: در یک جا می گوید: «زبانهای آنها گواهی می دهد (مانند آیه سوره نور) و در آیات مورد بحث می فرماید: «ما مهر بر زبانشان می نهیم». ممکن است، این تعبیر به خاطر آن باشد که: نخست بر زبان آدمی مهر نهاده

می شود و اعضای او به سخن در می آیند، هنگامی که او شهادت اعضاء را می بیند زبانش باز می شود، و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف می کند. این احتمال نیز، وجود دارد که: منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد، بلکه، تکلمی همچون تکلم سایر اعضاء، از درویش بر خیزد نه از برون! (در مورد تعداد گواهان در آن دادگاه عظیم، و چگونگی گواهی آنان به خواست خدا ذیل آیات ۱۹ - ۲۳ سوره «فصلت» مشروحتر از این سخن خواهیم گفت).

آخرین سخن این که: گواهی اعضا مربوط به کفار و مجرمان است، و گرنه مؤمنان، حسابشان روشن است، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: لَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَى مُؤْمِنٍ إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلَى مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا: «اعضای پیکر انسان بر ضد مؤمن گواهی نمی دهد، بلکه گواهی بر ضد کسی می دهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده، و اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می دهند (و خودش آن را می خواند) همان گونه که خداوند متعال فرموده: آنها که نامه اعمالشان، به دست راستشان داده شد (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را می خوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد».(۱)

در آیه بعد، اشاره به یکی از عذاب هائی می کند که ممکن است، خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد، عذابی دردناک و وحشت زا، می فرماید: «اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می کنیم!» (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى

أَعْيَنَهُمْ). (۱)

و در این حال، وحشتی فوق العاده آنها را فرا می گیرد، «می خواهند از راهی که معمولاً از آن می رفتند بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند، اما چگونه می توانند ببینند؟! (فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ).

آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود، عاجز خواهند ماند، چه رسد به این که: راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند!

مجازات دردناک دیگر این که: «اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ می کنیم (به مجسمه هائی بی روح و فاقد حرکت یا اشکال حیوانی افلیج تبدیل می نمائیم) به گونه ای که نتوانند راه خود را ادامه دهند و یا به عقب باز گردند» (وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ). (۲)

جمله «فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ» ممکن است، به معنی پیشی گرفتن از یکدیگر در پیدا کردن راهی که معمولاً از آن می رفتند، بوده باشد، و یا به معنی منحرف شدن از راه و پیدا نکردن آن؛ چرا که بعضی از ارباب لغت گفته اند: جمله «فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ» به معنی جاوزوه و تَرْكُوهُ حَتَّى ضَلُّوا است یعنی «از راه گذشتند و آن را ترک نمودند تا گمراه شدند». (۳)

۱ - «طَمَسْنَا» از ماده «طَمَسَ» (بر وزن شمس) به معنی محو کردن و از بین بردن آثار چیزی است، و در اینجا اشاره به محو نور چشم یا محو خود چشم است به طوری که چیزی از آن باقی نماند، و به کلی محو گردد.

۲ - «مَكَانَهُ» به معنی محل توقف است، و در اینجا اشاره به این است که: خدا می تواند آنها را در همان محل توقفشان، از شکل انسانی بیرون برد، هم تغییر صورت دهند، و هم توانائی بر حرکت نداشته باشند، درست مانند مجسمه های بی روح.

۳ - «لسان العرب»، «قطر المحيط»، «المنجد»، ماده سبق.

به هر حال، طبق این تفسیر که غالب مفسران اسلامی آن را پذیرفته اند، دو آیه فوق، مربوط به عذابهای دنیاست، و تهدید کفار و مجرمان به این که: خدا می تواند آنها را در همین جهان به چنین سرنوشت‌های دردناکی مبتلا سازد، ولی به خاطر لطف و رحمتش چنین نکرده است، شاید این لجوجان بیدار شوند و به راه حق باز گردند.

ولی احتمال دیگری، نیز وجود دارد، و آن این که: این آیات ناظر به مجازاتهای الهی در روز قیامت است نه دنیا، در حقیقت به دنبال آیه قبل، که می گفت: ما در آن روز مهر بر دهانشان می گذاریم، در این آیات، به دو مجازات دیگر اشاره می کند، که: اگر خدا بخواهد درباره آنها اجرا خواهد نمود:

نخست این که: چشمان آنها را نابینا کند تا نتوانند «صراط» یعنی طریق بهشت را بیابند، و دیگر این که: این افراد را که در دنیا فاقد حرکت در طریق سعادت بودند، در آن روز، به صورت مجسمه های بی روحی در آورد که در عرصه محشر حیران بمانند، نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب داشته باشند، البته، تناسب آیات، تأییدی است برای این تفسیر که گفتیم، هر چند اکثر مفسران تفسیر قبل را پذیرفته اند. (۱)

در آخرین آیه مورد بحث، به وضع انسان در پایان عمر، از نظر ضعف و ناتوانی عقل و جسم اشاره می کند، تا هم هشدار باشد به آنها که برای انتخاب راه هدایت، امروز و فردا می کنند، و هم پاسخی باشد به کسانی که، تقصیرات خود

۱ - این تفسیر را «فی ظلال» به صورت تنها تفسیر ذکر کرده، در حالی که تفسیر قبل را «مجمع البیان»، «تبیان»، «المیزان»، «صافی»، «روح المعانی»، «روح البیان»، «قرطبی» و تفسیر «کبیر فخر رازی» برگزیده اند.

را به گردن کمی عمر می افکنند، و هم دلیلی باشد بر قدرت خداوند که: او همان گونه که می تواند یک انسان نیرومند را به ضعف و ناتوانی یک نوزاد باز گرداند، قادر است بر مسأله معاد، و همچنین نابینا ساختن مجرمان و از حرکت باز داشتن آنها.

می فرماید: «هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه می کنیم، آیا اندیشه نمی کنند؟» (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ).

توضیح این که: «نُنَكِّسْهُ» از ماده «تنکیس» به معنی واژگون ساختن چیزی است به گونه ای که سر، به جای پا، و پا به جای سر قرار گیرد، و در اینجا کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است.

چه این که: آدمی از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجاً رو به رشد و تکامل می رود، در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدی است، بعد از تولد نیز مسیر تکاملی خود را در جسم و روح، به سرعت ادامه می دهد، و قوا و استعدادهای خدا داد که در درون وجودش نهفته شده، یکی بعد از دیگری شکوفا می شود، دوران جوانی، و بعد از آن پختگی فرا می رسد، و انسان در اوج قله تکامل جسمی و روحی قرار می گیرد.

در اینجا گاه، روح و جسم مسیر خود را از هم جدا می کنند، روح همچنان به تکامل خویش ادامه می دهد، در حالی که عقب گرد جسم شروع می شود، ولی سرانجام، عقل نیز سیر نزولی خود را شروع می کند، و تدریجاً و گاه به سرعت، به مراحل کودکی باز می گردد، حرکات، حرکات کودکانه و تفکر و حتی بهانه جوئی ها همچون کودکان می شود، و ضعف جسمانی نیز با آن هماهنگ می گردد، با این تفاوت که، این حرکات و روحیات از کودکان شیرین و جذاب است و نویدی است بر شکوفائی امیدبخش و مسرت آفرین آینده، و

به همین دلیل کاملاً قابل تحمل است، ولی از پیران زننده و نازیبا و گاه تنفر آور و یا ترحم انگیز است.

به راستی روزهایی فرا می رسد، بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت می توان تصور کرد.

قرآن مجید، در آیه ۵ سوره «حج» نیز به همین معنی اشاره کرده، می گوید: وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا: «بعضی از شما آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند، آن چنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (حتی نزدیکترین افراد خانواده خود را نخواهند شناخت!).»

لذا، در بعضی از روایات، افراد هفتاد ساله به عنوان: اسیرُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ: «اسیران خدا در زمین» ذکر شده اند. (۱)

به هر حال، جمله «أَفَلَا يَعْقِلُونَ» هشدار عجیبی در این زمینه می دهد، و به انسانها می گوید: اگر این قدرت و توانائی که دارید عاریتی نبود به این آسانی از شما گرفته نمی شد، بدانید دست قدرت دیگری بالای سر شماست که بر هر چیز، تواناست.

تا به آن مرحله نرسیده اید، خود را دریابید، و پیش از آن که نشاط و زیبائی به پژمردگی مبدل گردد از این چمن، گلها بچینید، و توشه راه طولانی آخرت را از این جهان بگیرید، که در فصل ناتوانی و پیری و درماندگی هیچ کاری از شما ساخته نیست!

و لذا، یکی از پنج چیزی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «ابوذر» توصیه فرمود همین بود

۱ - این جمله در حدیث نبوی «سفینه، ماده عمر» آمده است، درحالی که در بعضی دیگر از روایات نود سال ذکر شده است.

که دوران جوانی را قبل از پیری، غنیمت بشمار: اِغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَ فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ: «پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری، سلامت را قبل از بیماری، و بی نیازیت را قبل از فقر، فراغت خاطر را قبل از گرفتاری و زندگی را قبل از مرگ». (۱) یا به گفته شاعر:

چنین گفت: روزی به پیری جوانی که چون است با پیریت زندگانی؟
 بگفتا! در این نامه حرفی است مبهم *** که معنیش، جز وقت پیری ندانی!
 تو، به کز توانائی خویش گوئی! *** چه می پرسی از دوره ناتوانی؟
 متاعی که من رایگان دادم از کف *** تو گر می توانی مده رایگانی!
 * * *

۶۹ وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ
۷۰ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ

ترجمه:

۶۹ - ما شعر به او [=پیامبر] نیاموختیم، و شایسته او نیست، این (کتاب) فقط ذکر و قرآن مبین است!
۷۰ - تا افرادی را که زنده اند بیم دهد (و بر کافران اتمام حجت شود) و فرمان عذاب بر آنان مسلم گردد.

تفسیر:

او شاعر نیست، انذارکننده زندگان است!

گفتیم: در این سوره بحثهای زنده و جامعی پیرامون اصول اعتقادی: توحید، معاد، و نبوت مطرح شده، و در مقطعی متفاوتی سخن را از یکی به دیگری منتقل می سازد.
در آیات گذشته بحثهای مختلفی پیرامون توحید و معاد مطرح بود، در دو آیه فوق، به بحث نبوت باز می گردد، و یکی از رائج ترین اتهاماتی را که برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مطرح می کردند عنوان کرده، پاسخ دندان شکن و آموزنده، به آن می دهد، و آن اتهام شعر و شاعری است، می گوید: «ما به او شعر تعلیم ندادیم و شایسته او نیست که شاعر باشد» (وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ).

چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به چنین موضوعی متهم می کردند، در حالی که او هرگز شعر نسروده بود؟ این به خاطر آن بود که: جاذبه و نفوذ قرآن در دلها برای همه کس،

محسوس بود، و زیبایی های لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن، قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان، چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می شدند که گاه، شبانه به طور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) می آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند. چه بسیار کسانی که با شنیدن چند آیه از قرآن، شیفته و دلباخته آن شدند، و در همان مجلس، اسلام را پذیرفتند و به آغوش قرآن پناه بردند.

اینجا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ، و اغفال مردم از این وحی آسمانی، زمزمه شعر و شاعری پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در همه جا سر دادند، که این خود اعترافی بود، ضمنی، به نفوذ فوق العاده قرآن!

اما چرا شایسته پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیست، شاعر باشد؟ به خاطر این که: خط «وحی» از خط «شعر» کاملاً جدا است، زیرا:

۱ - معمولاً سرچشمه شعر، تخیل و پندار است، شاعر بیشتر بر بال و پر خیال سوار می شود و پرواز می کند، در حالی که وحی، از مبدأ هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیتها می گردد.

۲ - شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد، و دائماً در حال دگرگونی است، در حالی که، وحی، بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

۳ - لطف شعر در بسیاری از موارد، در اغراق گوئی ها و مبالغه های آن است، تا آنجا که گفته اند: أَحْسَنُ الشُّعْرِ أَكْذَبُهُ! «بهترین شعر دروغ آمیزترین آن است» در حالی که، در وحی جز صداقت چیزی نیست.

۴ - شاعر در بسیاری از موارد به خاطر زیبایی های لفظ ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند، و دنباله رو آن باشد، و چه بسا، حقایقی که در این میان پایمال گردد.

۵ - سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران، «شعر»، مجموعه شوق هائی است که از زمین به آسمان، پرواز می کند، اما «وحی»، مجموعه حقایقی است که از آسمان به زمین نازل می گردد، و این دو خط کاملاً متفاوت است!

باز در اینجا، لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام بر می دارند، و از عوارض نامطلوب، شعر خود را بر کنار می سازند، حساب جداگانه ای باز کنیم، و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم، ولی به هر حال طبیعت غالب شعر، آن است که گفته شد.

به همین دلیل، قرآن مجید در آخر سوره «شعراء» می گوید: وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ: «شعراء کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند»! (۱)

سپس، در یک عبارت کوتاه و پر معنی، به ذکر دلیل آن پرداخته، چنین می گوید: أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ:

«آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند (همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند، تسلیم امواج هیجانات و جهش های خیال اند) * و علاوه، نمی بینی سخنانی می گویند که عمل نمی کنند»! (۲)

البته، در پایان همان آیات، نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است، استثناء می کند و به آنها ارج می نهد، و حسابشان را از دیگران جدا می سازد.

ولی به هر حال، پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی تواند شاعر باشد، و هنگامی که می گوید: «خدا به او تعلیم شعر نداده»، مفهومی این است که: از شعر بر کنار است؛ چرا که همه تعلیمات به ذات پاک خدا بر می گردد.

جالب این که: در تواریخ و روایات، کراراً نقل شده که: هر وقت پیامبر

۱ - شعراء، آیه ۲۲۴.

۲ - شعراء، آیات ۲۲۵ و ۲۲۶.

اسلام(صلی الله علیه وآله) می خواست به شعری تمثیل جوید، و آن را شاهد سخن قرار دهد، آن را در هم می شکست تا بهانه ای به دست دشمن نیفتد، چنان که روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواست این شعر معروف عرب را بخواند:

سَتُبْدِي لَكَ الْاَيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَ يَأْتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزَوَدْ:

«به زودی ایام، حقایقی را برای تو آشکار می کند که از آن آگاه نبودی - و اخبار را کسانی برای تو می آورند که زاد و توشه ای برای آنها تهیه ندیده ای».

فرمود: «يَأْتِيكَ مَنْ لَمْ تَزَوَدْ بِالْاَخْبَارِ» و جمله را پس و پیش فرمود.(۱)

قرآن، در برابر نفی شعر از پیامبر(صلی الله علیه وآله) اضافه می کند: «این آیات چیزی جز وسیله بیداری و قرآن آشکار نیست» (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ).

«هدف از آن، این است: افرادی را که زنده اند، انذار کند، و بر کافران اتمام حجت شود، تا فرمان عذاب بر آنها مسلّم گردد» (لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ). (۲)
آری، این آیات «ذکر» است و مایه یادآوری و وسیله بیداری، این آیات «قرآن مبین» است که، حق را بدون هیچ گونه پرده پوشی با قاطعیت و صراحت بیان می کند، و به همین دلیل، عامل بیداری و حیات و زندگی است.

بار دیگر، در اینجا می بینیم: قرآن «ایمان» را به عنوان «حیات» و مؤمنان را «زندگان» و افراد بی ایمان را «مردگان» تلقی کرده، در یک سو عنوان «حی» و در سوی مقابل، عنوان «کافرین» قرار گرفته، این همان حیات و مرگ معنوی است

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - جمله «لِيُنْذِرَ...» متعلق به «ذکر» در آیه قبل می باشد، و بعضی، آن را متعلق به «عَلَّمْنَا يَا نَزَّغْنَا» دانسته اند که در تقدیر است، ولی، احتمال اول، مناسبتر به نظر می رسد.

که، از مرگ و حیات ظاهری به مراتب فراتر می رود، و آثار آن گسترده تر و وسیعتر است، اگر حیات و زندگی به معنی «نفس کشیدن» و «غذا خوردن» و «راه رفتن» باشد، این چیزی است که همه حیوانات در آن شریکند، این حیات انسانی نیست، حیات انسانی شکوفا شدن گلهای عقل و خرد و ملکات برجسته در روح انسان و تقوا و ایثار و فداکاری و تسلط بر نفس و فضیلت و اخلاق است، و قرآن پرورش دهنده این حیات در وجود انسانهاست. به هر حال، انسانها در برابر دعوت قرآن، به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی زنده و بیدارند که دعوت آن را لبیک می گویند، و به اندازهایش توجه می کنند. گروهی دیگر کفار دل مرده ای هستند که هرگز در برابر آن واکنش مثبتی نشان نمی دهند، ولی این انداز، مایه اتمام حجت بر آنها و تحقق یافتن فرمان عذاب بر آنان است.

نکته:

حیات و مرگ دلها!

انسان دارای چند نوع حیات و مرگ است:

نخست، حیات و مرگ «نباتی» که مظهر همان نمو و رشد و تغذیه و تولید مثل است، و از این نظر با تمام گیاهان همگام می باشد.

دیگر، حیات و مرگ «حیوانی» است که نشانه بارز آن «احساس» و «حرکت» است، و در این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات همراه است.

اما نوع سوم از حیات است که مخصوص انسانهاست و آنها را از گیاهان و حیوانات دیگر جدا می کند، و آن حیات «انسانی و روحانی» است، این همان

چیزی است که در روایات اسلامی از آن به عنوان «حیات القلوب» تعبیر شده است که منظور از «قلب» در اینجا همان «روح و عقل و عواطف» انسان است.

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ها و کلمات قصار «نهج البلاغه» روی این مسأله، بسیار تکیه شده است، در خطبه ای درباره قرآن می گوید: تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ: «درباره قرآن بیندیشید که بهار حیات بخش دلهاست» (۱).

و در جای دیگر، درباره حکمت و دانش می فرماید: هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ: «حکمت مایه حیات دلهای مرده است» (۲).

گاه بیماری قلب، را در برابر بیماری بدن قرار داده، می فرماید: وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ: «بدتر از بیماری تن، بیماری دل است» (۳).

و زمانی می گوید: «هر کس روح ورع در او کم شود، قلبش می میرد» (وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ) (۴) و تعبیرات فراوان دیگری از این قبیل.

از سوی دیگر، قرآن مجید برای انسان، نوع خاصی از بینائی و شنوائی و درک و شعور، غیر از بینائی و شنوائی و شعور ظاهر قائل شده چنان که درباره کافران می فرماید: صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: «آنها کران و لالان و کوراند و به همین دلیل چیزی نمی فهمند»! (۵).

در جای دیگر، منافقان را بیماردلانی می نامد که خداوند بر بیماری آنها می افزاید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (۶).

و کسانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سنگدلانی معرفی کرده که قلبشان از سنگ خارا نیز سخت تر است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۱۰.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۳۳.

۳ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۳۸۸.

۴ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۳۴۹.

۵ - بقره، آیه ۱۷۱.

۶ - بقره، آیه ۱۰.

كَالْجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (۱)

و درباره گروهی از کافران، تعبیری دارد که ضمن آن، آنها را به عنوان «ناپاکدلان» معرفی می کند، می گوید: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ: «آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد دلهای آنها را پاک سازد» (۲)

در جای دیگر می گوید: دعوت تو را تنها زندگانی که گوش شنوا دارند اجابت می کنند نه مردگان! إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ: «تنها کسانی که گوش شنوا دارند دعوت تو را اجابت می کنند، اما مردگان را، خدا در قیامت برمی انگیزد، سپس به سوی او باز می گردند» (۳)

از مجموع این تعبیرات، و تعبیرات فراوان دیگری که مشابه آن است، به خوبی روشن می شود که، قرآن محور حیات و مرگ را همان محور انسانی و عقلانی می شمرد؛ چرا که تمام ارزش انسان نیز در همین قسمت نهفته شده است.

در حقیقت، حیات و زندگی، درک و دید، شنود و مانند آنها، در این بخش از وجود انسان خلاصه می شود، گر چه، بعضی از مفسران این تعبیرات را مجاز دانسته اند، ولی، آنها در اینجا با روح قرآن هماهنگ نشده اند؛ چرا که از نظر قرآن، حقیقت همین است، و زندگی و مرگ حیوانی، مجازی بیش نیست!

عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است ولی، قدر مسلم این است که: «نفاق»، «کبر»، «غرور»، «عصبیت» و «جهل» و گناهان بزرگ، «قلب» را می میراند، چنان که در «مناجات تائبین» از مناجات های پانزدهگانه امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم: وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جَنَائِي: «جنایت

۱ - بقره، آیه ۷۴

۲ - مائده، آیه ۴۱

۳ - انعام، آیه ۳۶

بزرگ من قلب مرا میرانده است» (۱).

آیات مورد بحث، نیز تأکیدی است بر این حقیقت.

آیا کسانی که تنها از زندگی به این قانع شده اند که: در عالم بی خبری و دائماً عیش و نوش بسر برند، نه ناله مظلومی را بشنوند، نه ندای منادیان حق را لبیک گویند، نه از ظلم ظالم ناراحت شوند، و نه از محرومیت مظلومان تکانی بخورند، تنها به خویشتن بیندیشند، و از غیر خود و حتی از خویشتنِ خویش، بیگانه باشند، زنده اند؟!

آیا این زندگی است، که محصول آن فقط صرف مقداری غذا، و پاره کردن تعدادی لباس، و خوابیدن و بیدار شدن های تکراری باشد؟!

اگر زندگی این است، چه تفاوتی میان حیوان و جهان آدمیت است؟!

پس، باید پذیرفت که: در ماورای این ظاهر زندگی، مغز و حقیقتی است که قرآن روی آن تکیه می کند، و از آن سخن می گوید.

جالب این که: مردگانی که مرگشان دارای آثار حیات انسانی است از نظر قرآن زندگانند، اما زنده هائی که هیچ یک از آثار حیات انسانی در آنها دیده نمی شود، در منطق قرآن مرده اند، مرگی جانکاه و رقت بار!

۱ - مناجات های پانزده گانه اما علی بن الحسین (علیهما السلام)، مناجات اول، «مناجات تائبین».

- ۷۱ اَوْ لَمْ يَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ اَيْدِيْنَا اَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ
 ۷۲ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ
 ۷۳ وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ اَفَلَا يَشْكُرُونَ
 ۷۴ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِلَهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ
 ۷۵ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ
 ۷۶ فَلَا يَخْزِيَنَّكَ قَوْلُهُمْ اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ

ترجمه:

- ۷۱ - آیا ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنان آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟!
 ۷۲ - و آنها را رام ایشان ساختیم، هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند؛
 ۷۳ - و برای آنان بهره های دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنیهای گوارا؛ آیا با این حال شکرگزاری نمی کنند؟!
 ۷۴ - آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند!
 ۷۵ - ولی آنها قادر به یاری ایشان نیستند، و این (عبادت کنندگان در قیامت) لشکری برای آنها خواهند بود که در آتش دوزخ احضار می شوند!
 ۷۶ - پس سخنانشان تو را غمگین نسازد؛ ما آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند، می دانیم!

تفسیر:

منافع سرشار چهار پایان برای شما
بار دیگر قرآن مجید در این آیات، به مسأله توحید و شرک، باز می‌گردد، و ضمن بر شمردن
قسمتی از نشانه‌های عظمت خدا در زندگی انسانها، و رفع نیازمندیهای آنها از سوی خدا، به
ضعف و ناتوانی و بینوایی بتها اشاره کرده، در یک مقایسه روشن، حقانیت خط توحید، و
بطلان خط شرک را آشکار می‌سازد.

نخست، می‌گوید: «آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی
برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند» (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا
فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ). (۱)

و برای این که: به خوبی بتوانند از این چهار پایان بهره گیرند: «آنها را رام ایشان ساختیم» (وَ
ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ).

«هم از آنها مرکب را هوار برای خود فراهم می‌سازند، و هم از آنها تغذیه می‌کنند» (فَمِنْهَا
رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ).

منافع آنها، به همینجا ختم نمی‌شود، بلکه، «برای آنان منافع دیگر در این حیوانات و
نوشیدنیهای گوارائی است» (وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ).

«آیا با این حال، شکر این نعمتها را به جا نمی‌آورند؟! شکری که وسیله معرفت الله و
شناخت ولی نعمت است (أَفَلَا يَشْكُرُونَ).

۱ - جمله «أَوَلَمْ يَرَوْا...» جمله ای است که با واو عطف، بر جمله قبل معطوف شده است،
منتها از آنجا که همزه استفهام همیشه صدرنشین است بر واو عاطفه مقدم شده، و رؤیت در
اینجا ممکن است، به معنی «دانستن» و یا به معنی «نگاه کردن» بوده باشد.

در اینجا چند نکته، قابل توجه است:

۱ - از میان نعمتهای مختلفی که انسان در آن غوطهور است در اینجا انگشت روی نعمت وجود چهارپایان گذارده شده؛ چرا که آنها در زندگی روزمره انسان، حضور دائم دارند، به حدی زندگی انسان با آنها گره خورده، که اگر از صفحه زندگی او حذف شوند، به راستی کار بر او مشکل و پیچیده خواهد شد، ولی، به دلیل حضور دائمشان، کمتر مورد توجه قرار می گیرند.

۲ - جمله «عَمِلْتُ أَيُّدِينَ» (دست ما آن را انجام داده) کنایه از اعمال قدرت مستقیم پروردگار است؛ زیرا مهمترین عضوی که انسان با آن اعمال قدرت می کند، دستهای اوست، به همین جهت، «ید» (دست) کنایه از «قدرت» است، مثلاً کسی می گوید: فلان منطقه در «دست» من است، یعنی در سیطره قدرت من، قرار گرفته، قرآن مجید می گوید: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيُّدِيهِمْ: «دست خدا بالای دست آنهاست».(۱)

به هر حال، ذکر «أَيُّدِي» به صورت جمع، اشاره، به مظاهر گوناگون قدرت پروردگار می باشد.

۳ - جمله «فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ» (با فاء تفریع) اشاره به این است: چهار پایان را ما به قدرت خویش آفریده ایم، اما مالکیتش را به انسانها بخشیدیم، و این نهایت لطف پروردگار را بیان می کند.

بنابراین، اشکالی که برای بعضی از مفسران، در «فاء تفریع» در اینجا پیدا شده، موردی ندارد، این، درست به آن می ماند که: ما به کسی می گوئیم، این باغ را

ما آباد کرده ایم، اما تو بهره آن را می بری، و این نشانه نهایت محبت و ایثار و گذشت است.

۴ - جمله «ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ» اشاره به مسأله مهم رام شدن چهار پایان، برای انسان است، این حیوانات زورمند پر قدرت، که گاه به طور نادر، به فرمان خدا «ذَلَّلْنَاهَا» را فراموش کرده، سر به عصیان و طغیان بر می دارند چنان خطرناک می شوند، که دهها نفر در مقابل آنان عاجز می شوند، ولی، در حالت عادی گاهی یک قطار شتر را به ریسمانی بسته، و به دست کودکی چند ساله، می سپارند و «می برد هر جا که خاطر خواه اوست»!

به راستی، عجیب است! انسانها، نه قادرند مگسی را بیافرینند، و نه حتی می توانند مگسی را رام خویش کنند، اما خداوند، قادر مَنّان میلیونها، میلیون چهار پایان مختلف را آفریده، و رام انسانها ساخته است که دائماً در خدمت آنانند.

۵ - جمله «فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ» (با توجه به این که: «رَكُوب» صفت مشبه است به معنی مرکوب، یعنی حیوانی که بر آن سوار می شوند) اشاره به این است که: انسانها پاره ای از چهار پایان را به عنوان مرکب انتخاب می کنند، و بعضی را برای تغذیه.

گر چه، گوشت همه چهار پایان معمولی، از نظر اسلام حلال است، ولی عملاً تنها بخشی از آنها، برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرد، فی المثل گوشت الاغ، جز در موارد ضرورت، کسی از آن استفاده نمی کند.

البته، این در صورتی است که «مِنْهَا» را در هر دو جمله به معنی «تبعیض» در افراد بگیریم، اما اگر اولی تبعیض افرادی و دومی تبعیض اجزائی بوده باشد، مفهومی این می شود که: بعضی از چهار پایان را مرکوب خویش می سازند و از

قسمتی از اجزای تن بعضی از آنها تغذیه می کنند (چرا که استخوان و مانند آن قابل تغذیه نیست).

۶ - جمله «لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» اشاره به فوائد زیاد دیگری است که، از چهار پایان عائد انسان می شود، از جمله، پشم آنها، برای انواع لباسها و فرشها و خیمه، و پوست آنها برای لباس و کفش و کلاه و وسائل مختلف زندگی، و حتی امروز که صنایع، چهره زندگی انسان را به کلی دگرگون ساخته، باز نیاز مبرم انسانها، هم از نظر تغذیه، و هم از نظر لباس و سایر وسائل زندگی به چهار پایان، به قوت خود باقی است.

حتی امروز انواع سرم ها و واکسن ها را که برای مبارزه با بیماریها یا پیشگیری، مؤثرترین وسیله اند، با استفاده از چهار پایان و موادی که از خون آنها می گیرند، تهیه می شود. و حتی بی ارزش ترین امور در زندگی چهار پایان، که مدفوعات آنهاست نیز مورد استفاده است، زمینها را به وسیله آن آباد و درختان را پر بار می سازند.

۷ - تعبیر به «مَشَارِبُ» اشاره به شیرهایی است که از چهارپایان مختلف گرفته می شود، و قسمت مهمی از مواد غذایی انسان از آن و فراورده های آن تأمین می گردد، به طوری که صنایع شیرسازی و فراورده های شیری در دنیا، امروز قسمت مهمی از صادرات و واردات کشورها را تشکیل می دهد، همان شیری که یک غذای کامل برای انسان است، و از میان «فرث» و «دم» این «لبن سائغ» و گوارا خارج می گردد، که برای نوشندگان، مایه لذت، و برای ناتوانها مایه قدرت است. (۱)

۱ - درباره خارج شدن شیر از پستان حیوانات و قدرت نمائی خدا در آفرینش این ماده غذایی، و همچنین مواد مهمی که در شیر وجود دارد، بحث مشروحی در جلد ۱۱، صفحه ۲۹۱، ذیل آیه ۶۶ سوره «نحل»، آوردیم.

۸ - جمله «أَفَلَا يَشْكُرُونَ» که به صورت استفهام انکاری مطرح شده، به منظور برانگیختن فطرت و عواطف انسانها برای شکرگزاری در برابر نعمتهای بی پایانی است که گوشه ای از آن در آیات فوق آمده است، و چنان که می دانیم «لزوم شکر منعم» پایه ای است برای «معرفه الله» چرا که شکر، بدون شناخت بخشنده نعمت، امکان پذیر نیست، به علاوه، مطالعه این نعمتها و این که: هرگز بتها در آن دخالت و تأثیری ندارند وسیله ای خواهد بود برای ابطال شرک.

لذا در آیات بعد، به تشریح حال مشرکان پرداخته چنین می گوید: «آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند، به این امید که از سوی آنها یاری شوند» (و مورد حمایت بتان قرار گیرند) «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ».

چه خیال خام و فکر باطلی؟ که این موجودات ضعیف را که هیچ قدرتی بر دفاع از خویشان ندارند - چه رسد به دیگران - در کنار خالق زمین و آسمان و بخشنده آن همه مواهب قرار دهند، و در حوادث مشکل زندگی از آنان یاری طلبند؟

آری، آنها گاه، برای این به سراغ بتها می رفتند که مایه عزتشان باشد: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» (۱).

و گاه، آنها را شفیعان در درگاه خداوند می پنداشتند: «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» «آنها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که نه زبانی می توانند به آنها برسانند و نه سودی، می گویند: اینها شفیعان ما در درگاه خدا هستند» (۲).

به هر حال، تمام این پندارها نقش بر آب است، و چنان که قرآن در آیه ۱۹۲

۱ - مریم، آیه ۸۱

۲ - یونس، آیه ۱۸.

سوره «اعراف» می فرماید: «این بتان نه می توانند عابدانشان را یاری کنند، و نه حتی یاری خودشان» (وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ).

لذا در آیه بعد، می افزاید: «آنها قادر به نصرت و یاری عبادت کنندگان خویش نیستند، و این عابدان در قیامت، لشکر آنها خواهند بود، و همگی در آتش دوزخ حضور می یابند» (لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ).

چه دردناک است که، این پیروان در آن روز، به صورت لشکریانی پشت سر بتها قرار گیرند، و همگی در دادگاه عدل خدا، حضور یابند، و بعد از آن، همگی به دوزخ فرستاده شوند، بی آن که بتوانند گرهی را از کار لشکر خود بگشایند.

اصولاً تعبیر به «مُحْضَرُونَ» در همه جا، نشانه تحقیر است و حاضر ساختن افراد، بی آن که خودشان تمایل داشته باشند، نشانه حقارت آنها است.

طبق این تفسیر، ضمیر اول «هُم» در جمله «وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ» به «عابدها» و ضمیر دوم به «معبودها» بر می گردد، در حالی که بعضی از مفسران احتمال عکس آن را نیز داده اند که معبودان و بتها لشکر عابدین خود در آن روز خواهند بود، در عین این که: لشکرند، کمترین یاری از آنها ساخته نیست! ولی تفسیر اول مناسبتر است.

به هر حال، این تعبیرها، تنها در مورد معبودان صاحب شعور، مانند شیاطین و گردنکشان جن و انس، صادق است.

ولی این احتمال، نیز وجود دارد که: در آن روز خداوند در بتهایی که از سنگ و چوب ساختند نیز عقل و شعوری می آفریند، تا عابدان خود را سرزنش کنند، و ضمناً همین سنگ و چوبها به عنوان آتشگیره های جهنم، در کنار آنان خواهند بود، چنان که قرآن در آیه ۹۸ سوره «انبیاء» می گوید: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ: «شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود، و همگی در آن وارد می شوید»!

سرانجام، در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان دلداری پیامبر(صلی الله علیه و آله) و تقویت روحیه او در برابر این همه کارشکنی ها و فتنه انگیزی ها و افکار و اعمال خرافی، می فرماید: «اکنون که چنین است سخنان آنها تو را غمگین نکند که گاهی ترا شاعر می خوانند، گاهی ساحر و گاه تهمت های دیگری می بندند؛ چرا که آنچه را آنها در دل مخفی می دارند و یا با زبان آشکار می سازند، همه را ما می دانیم» (فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ). نه نیت آنها بر ما پوشیده است، و نه توطئه های مخفیانه آنها، و نه تکذیبها و شیطنتهای آشکارشان، همه را ما می دانیم و حساب آنها را برای روز حساب نگه می داریم، و تو را از شر آنها در این جهان نیز در امان خواهیم داشت. نه تنها پیامبر(صلی الله علیه و آله) که هر مؤمنی می تواند، با این گفتار الهی، دلگرم باشد که همه چیز، در این عالم در حضور خداوند است و چیزی بر او از مکائد دشمنان مخفی نخواهد بود، او دوستان خود را در لحظات سخت، تنها نخواهد گذاشت، و همواره حامی و حافظ آنها خواهد بود.

نکته: بینش توحیدی، برای خداپرستان خط مشی خاصی در زندگی ایجاد می کند، که آنها را از خطوط شرک آلود، که مبتنی بر انتخاب بتها، یا پناه بردن به انسانهای ضعیفی همچون خویش است، جدا می سازد. صریح تر بگوئیم: در دنیای امروز، که جهان دو قطبی شده و دو قدرت بزرگ شرق و غرب بر آن حاکم است،^(۱) معمولاً این فکر برای بسیاری از کشورهای کوچک و متوسط پیدا

۱ - اکنون که این نوشته تصحیح می شود (۲۳ / ۷ / ۸۲) سالها است که اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشیده و جهان یک قطبی شده است، قطب دیگر در حال رشد، قطب اسلام است.

می شود، که، برای حفظ خویشتن باید به یکی از این دو بت ! پناه برد، و در حوزه حمایت او قرار گرفت، در حالی که تجربیات نشان داده است: به هنگام بروز حوادث سخت و مشکلات و بحرانها، این قدرتهای به ظاهر بزرگ، نه گرهی از کار خود می توانند بگشایند، و نه از کار اقمار و پیروانشان.

و چه زیبا می گوید قرآن: لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ: «نه توانائی یاری و حمایت از عابدان خود دارند، و نه می توانند خود را حفظ کنند».(۱) این هشدار است، به همه مسلمانان و رهروان توحید خالص، که از همه این بتها ببرند، و به سایه لطف الهی پناه ببرند، تنها متکی به خویشتن و نیروی ایمان و معنویت جوامع اسلامی باشند، و هرگز این افکار شرک آلود را که باید برای روز حادثه، از این قدرتها کمک گیرند به مغز خود راه ندهند، و اصولاً فرهنگ جوامع اسلامی را از این گونه افکار پاکسازی کنند، و بدانند تاکنون ضربه های فراوانی از این رهگذر - چه در مقابله با اسرائیل غاصب، و چه در برابر دشمنان دیگر - خورده اند.

در حالی که اگر این اصل اصیل قرآنی، در میان آنها حاکم بود، هرگز گرفتار این شکستهای دردناک نمی شدند، به امید آن روز که همگی در سایه این تعلیم قرآنی، افکار خویش را نوسازی کنیم، متکی به خویشتن باشیم، و به سایه لطف «اللّه» پناه بریم و سربلند و آزاد زندگی کنیم.

۷۷ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ
 ۷۸ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ
 ۷۹ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

۷۷ - آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟! و او (چنان صاحب قدرت و شعور شد که) به مخاصمه آشکار (با ما) برخاست!
 ۷۸ - و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، و گفت: «چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است»؟!
 ۷۹ - بگو: «همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید؛ و او به هر مخلوقی داناست»!

شأن نزول:

در غالب تفاسیر نقل شده است: مردی از مشرکان، به نام «ابی بن خلف» یا «امیه بن خلف» و یا «عاص بن وائل» قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و گفت: با این دلیل محکم، به مخاصمه با محمد (صلی الله علیه وآله) برمی خیزم، و سخن او را درباره معاد ابطال می کنم، آن را برداشت و نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر نرم کرد و به روی زمین ریخت) و گفت: چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور می کند).
 آیات فوق و چهار آیه بعد از آن، که مجموعاً هفت آیه را تشکیل می دهد نازل شد، و پاسخ منطقی و دندان شکنی به او و همفکران او داد.

* * *

تفسیر:

آفرینش نخستین، دلیل قاطعی است بر معاد

گفتیم: بحثهای مربوط به مبدأ و معاد و نبوت در سوره «یس» که قلب قرآن است، به صورت مقطعه‌های مختلفی مطرح شده است، این سوره از قرآن مجید با مسأله نبوت آغاز شد، و با هفت آیه منسجم که قوی‌ترین بیانات را درباره معاد در بر دارد، پایان می‌یابد.

نخست، دست انسان را می‌گیرد و به آغاز حیات خودش، در آن روز که نطفه بی‌ارزشی بیش نبود، می‌برد، و او را به اندیشه وا می‌دارد، می‌گوید: «آیا انسان نمی‌داند که ما او را از نطفه آفریدیم، و او آن چنان قوی و نیرومند و صاحب قدرت و شعور و نطق شد، که حتی به مجادله در برابر پروردگارش برخاست و مخاصمه‌کننده آشکاری شد؟! (أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ). (۱)»

چه تعبیر زنده و گویائی؟ نخست، روی عنوان انسان تکیه می‌کند یعنی هر انسانی با هر اعتقاد و مکتبی، و هر مقدار دانشی، می‌تواند این حقیقت را دریابد.

سپس، سخن از «نطفه» می‌گوید که در لغت در اصل به معنی آب ناچیز و بی‌ارزش است، تا این انسان مغرور و از خود راضی، کمی در اندیشه فرو برود و بداند روز اول چه بود؟ و تازه تمام این قطره آب ناچیز، مبدأ نشو و نمای او نبوده بلکه سلول زنده بسیار کوچکی که با چشم دیده نمی‌شود، از میان هزاران سلول که در آن قطره آب شناور بودند با سلول زنده بسیار کوچکی که در رحم زن قرار

۱ - «خَصِيمٌ» به معنی کسی است که اصرار بر خصومت و جدال دارد و «رؤیت» در اینجا به معنی دانستن است.

داشت با هم ترکیب شدند، و انسان از آن موجود ذره بینی پا به عرصه هستی گذاشت! مراحل تکامل را یکی بعد از دیگری پیمود که شش مرحله آن طبق گفته قرآن در اوائل سوره «مؤمنون» در درون رحم می باشد (مرحله نطفه، سپس علقه، بعد مضغه، و بعد از آن ظاهر شدن استخوانها، سپس پوشیده شدن استخوانها از گوشت، و سرانجام پیدایش روح یعنی حس و حرکت).

بعد از تولد که نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان بود، مراحل تکامل را نیز به سرعت پشت سر گذاشت، تا به سر حد بلوغ و رشد جسمانی و عقلانی رسید.

آری، این موجود ضعیف و ناتوان آن چنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه داد، به پرخاشگری در برابر دعوت «الله» برخیزد، و گذشته و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد، و مصداق روشن «خَصِيمٌ مُّبِينٌ» شود.

جالب این که: تعبیر «خَصِيمٌ مُّبِينٌ» (جدال کننده و پرخاشگر آشکار) دارای یک جنبه قوت است و یک جنبه ضعف، که ظاهراً قرآن ناظر به هر دو جهت است.

از یکسو، این کار، جز از انسانی که عقل و فکر و شعور و استقلال اراده و اختیار و قدرت دارد، ساخته نیست (و می دانیم مهمترین مسأله در زندگی انسان سخن گفتن است، و سخنانی که محتوای آن قبلاً در اندیشه حاضر می شود، پس از آن در قالب جمله ها قرار می گیرد، و مانند گلوله هائی که مسلسلوار به هدف شلیک می شود، از مخارج دهان بیرون می پرد، و این کاری است که از هیچ جاننداری جز انسان حاصل نمی شود.

و به این ترتیب، قدرت نمائی خدا را در این نیروی عظیمی که به قطره آب ناچیزی داده، مجسم می کند.

اما از سوی دیگر: او یک موجود فراموشکار و مغرور است، و این نعمتهائی را که ولی نعمتش به او بخشیده در برابر او به کار می گیرد، و به مجادله و مخاصمه برمی خیزد، زهی بی خبری و خیره سری!

برای بی خبری او همین بس که: او مثلی برای ما زد و به پندار خودش دلیل دندان شکنی پیدا کرد، و در حالی که آفرینش نخستین خود را به دست فراموشی سپرده، گفت: «چه کسی می تواند این استخوانها را زنده کند، در حالی که پوسیده است؟! (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ)» (۱)

منظور از ضرب المثل در اینجا ضرب المثل عادی و تشبیه و کنایه نیست، بلکه، منظور بیان استدلال و ذکر مصداق به منظور اثبات یک مطلب کلی است.

آری، او (ابی بن خلف، یا امیه بن خلف، یا عاص بن وائل) در بیابان قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا می کند، استخوانی که معلوم نبود از چه کسی است؟ آیا به مرگ طبیعی مرده؟ یا در یکی از جنگهای عصر جاهلی به طرز فجیعی کشته شده؟ یا بر اثر گرسنگی جان داده؟ به هر صورت فکر می کرد، دلیل دندان شکنی برای نفی معاد پیدا کرده است، با خشم توأم با خوشحالی قطعه استخوان را برداشته، می گوید: لَأَخْصِمَنَّ مُحَمَّدًا: «من با همین دلیل به خصومت با محمد برمی خیزم» آن چنان که نتواند جوابی دهد!

با عجله، به سراغ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمد، و فریاد زد بگو: ببینم چه کسی قدرت دارد، بر این استخوان پوسیده لباس حیات بپوشاند؟ و سپس قسمتی از استخوان

۱ - «رَمِيمٌ» از ماده «رم» به گفته «راغب» در «مفردات» اصل «رم» (بر وزن ذم) به معنی اصلاح و ترمیم موجود کهنه و پوسیده است، «رَمَةٌ» (بر وزن همت) بالخصوص به معنی استخوان پوسیده می آید و «رَمَةٌ» (بر وزن قبه) به طناب پوسیده گفته می شود.

را نرم کرد و روی زمین پاشید، و فکر می کرد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هیچ پاسخی در برابر این منطق نخواهد داشت.

جالب این که: قرآن مجید با جمله کوتاه «وَنَسِیَ خَلْقَهُ» تمام پاسخ او را داده است، هر چند پشت سر آن توضیح بیشتر و دلایل افزونتر نیز ذکر کرده.

می گوید: اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی، هرگز به چنین استدلالی واهی و سستی دست نمی زدی، ای انسان فراموشکار! به عقب باز گرد، و آفرینش خود را بنگر، چگونه نطفه ناچیزی بودی، و هر روز لباس تازه ای از حیات بر تن تو پوشانید، تو دائماً در حال مرگ و معاد هستی، از جمادی مردی نامی شدی، و از جهان نباتات نیز مردی از حیوان سر زدی، از عالم حیوان نیز مردی انسان شدی، اما توی فراموشکار همه اینها را به طاق نسیان زدی، حال می پرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می کند؟!

این استخوان، هر گاه کاملاً بپوسد تازه خاک می شود، مگر روز اول خاک نبود؟!

لذا، بلافاصله، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: به این خیره سر مغرور و فراموشکار «بگو: کسی او را زنده می کند که در روز نخست او را ایجاد کرد» (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ).

اگر امروز استخوان پوسیده ای از او به یادگار مانده، روزی بود که حتی این استخوان پوسیده هم نبود، و حتی خاکی هم وجود نداشت، آری، آن کس که او را از کتم عدم آفرید، تجدید حیات استخوان پوسیده ای برایش آسانتر است.

و اگر فکر می کنید این استخوان پوسیده، وقتی خاک شد، و در همه جا پراکنده گشت، چه کسی می تواند آن اجزاء را بشناسد، و از نقاط مختلف گرد

آوری کند؟ پاسخ آن نیز روشن است، «او از هر مخلوقی آگاه است» و تمام ویژگیهای آنها را می داند (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ).

کسی که دارای چنین «علم» و چنان «قدرتی» است مسأله معاد و احیاء مردگان، مشکلی برایش ایجاد نخواهد کرد.

یک قطعه آهن ربا را اگر در میان خروارها خاک که ذرات کوچکی آهن در آن پراکنده است بگردانیم فوراً تمام این ذرات را جمع آوری می کند، در حالی که یک موجود بی جان بیش نیست، خداوند به آسانی می تواند تمام ذرات بدن هر انسانی را در هر گوشه ای از کره زمین باشد، با یک فرمان جمع آوری نماید.

نه تنها به اصل آفرینش انسان آگاه است، که از نیات و اعمال آنها نیز آگاه می باشد، و حساب و کتاب آن نزد او روشن است.

بنابراین محاسبه اعمال و نیات و اعتقادات درونی نیز مشکلی برای او ایجاد نمی کند، چنان که در آیه ۲۸۴ سوره «بقره» آمده است: وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ: «اگر آنچه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید خدا می داند».

به همین دلیل موسی (علیه السلام) مأمور می شود در جواب «فرعون» که در مسأله معاد تردید می کرد، و از زنده شدن قرون پیشین و حساب و کتابشان اظهار تعجب می نمود، بگوید: «علم و آگاهی آن در پیشگاه پروردگار من در کتابی ثبت است و پروردگار من نه اشتباه می نماید و نه فراموش می کند» (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي). (۱)

۸۰ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ

ترجمه:

۸۰ - همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش می افروزید.

تفسیر:

رستاخیز انرژیها!

در تعقیب آیات گذشته که پیرامون معاد، بحث می کرد، و اشارات پر معنی و زنده ای در آن بر مسأله امکان معاد و رفع هر گونه استبعاد، بود، در آیات مورد بحث، که آخرین آیات سوره «یس» - همان قلب قرآن - است، شرح بیشتر و گویاتری درباره همین مسأله مطرح می کند، و از سه یا چهار طریق جالب آن را تعقیب می نماید.

نخست می فرماید: «آن خدائی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می افروزید، قادر است بر این استخوانهای پوسیده بار دیگر لباس حیات بپوشاند» (الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ).

چه تعبیر عجیب و جالبی، که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم معانی عمیقتری به ما ارائه می دهد؟!

اصولاً، بسیاری از آیات قرآن، دارای چندین معنی است، بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان، و بعضی عمیق، برای خواص، و سرانجام بعضی کاملاً عمیق، برای زبده های خواص، و یا اعصار و قرون دیگر، و

آینده های دور.

در عین حال، این معانی با هم منافاتی ندارد، و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی جمع است. آیه فوق همین گونه است:

نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین، برای آن ذکر کرده اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم می باشد، این است که: در اعصار قدیم در میان عربها این امر رائج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوصی به نام «مرخ» و «عفار» که در بیابانهای حجاز می روئیده استفاده می کردند.

«مرخ» (بر وزن چرخ) و «عفار» (بر وزن تبار) دو نوع چوب «آتش زنه» بود که اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند، و مانند سنگ آتش زنه جرقه از آن تولید می شد، در واقع به جای کبریت امروز از آن استفاده می کردند.

قرآن می گوید: «آن خدائی که می تواند از این درختان سبز، آتش بیرون بفرستد، قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند».

«آب» و «آتش» دو چیز متضاد است، کسی که می تواند آنها را در کنار هم قرار دهد، قدرت این را دارد که «حیات» را در کنار «مرگ» و «مرگ» را در کنار «حیات» قرار دهد! آفرین بر آن هستی آفرین، که «آتش» را در دل «آب» و «آب» را در دل «آتش» نگاه می دارد، مسلماً برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسانهای مرده کار مشکلی نیست. اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم، به تفسیر دقیقتری می رسیم، و آن این که: خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان، منحصر به چوبهای «مرخ» و

«عفار» نیست، بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای این کار دارند). خلاصه این که: تمام چوبهای درختان اگر محکم به هم بخورند جرقه می دهند حتی «چوب درختان سبز».

به همین دلیل، گاه آتش سوزیهای وسیع و وحشتناکی در دل جنگلها روی می دهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده، فقط وزش شدید بادهای و طوفانهائی که شاخه های درختان را محکم به هم کوفته است و از میان آنها جرقه ای در میان برگهای خشک افتاده، سپس وزش باد به آن آتش دامن زده، عامل اصلی بوده است.

این، همان جرقه الکتریسته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار می گردد. این، همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است، و به هنگام اصطکاک و مالش، خود را نشان می دهد، و از «شجر اخضر» «نار» می آفریند! این تفسیر وسیعتری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده تر می کند، و «بقا» را در «فنا» واضحتر نشان می دهد.

اما در اینجا تفسیر سومی است که از آن هم عمیقتر است، و به کمک دانشهای امروز، بر آن دست یافته ایم که ما نام آن را رستاخیز انرژیها گذارده ایم.

توضیح این که: یکی از کارهای مهم گیاهان، مسأله «کربن گیری» از هوا، و ساختن «سلولز نباتی» است (سلولز همان جرم درختان است که اجزاء عمده آن «کربن» و «اکسیژن» و «آیدروژن» است).

اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می شود؟ یاخسته های درختان و گیاهان «گاز کربن» را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته، و کربن را در وجود خود نگه میدارند، و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازند.

ولی مسأله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی، هر ترکیب شیمیائی انجام می یابد، یا باید توأم با جذب انرژی خاصی باشد، و یا آزاد کردن آن (دقت کنید).

بنابراین هنگامی که درختان، به عمل کربن گیری مشغولند، طبق این قانون، احتیاج به وجود یک انرژی دارند، و در اینجا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.

به این ترتیب، به هنگام تشکیل چوبهای درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آنها ذخیره می شود، و به هنگامی که چوبها را به اصطلاح می سوزانیم همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می گردد، زیرا بار دیگر «کربن» با «اکسیژن» هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل می دهد، و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب) آزاد می گردد.

از این تعبيرات اصطلاحی که بگذاریم به عبارت بسیار ساده، این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستائی یا کرسی زغال سوز این شهرنشین را گرم و روشن می سازد، همان نور و حرارت آفتاب است که در ضمن چند سال یا دهها سال در چوب این درختان ذخیره شده است، و آنچه را درخت در طول یک عمر تدریجاً از آفتاب گرفته، اکنون بی کم و کاست پس می دهد!!

و این که: می گویند: همه انرژیها در کره زمین به انرژی آفتاب باز می گردد یکی از چهره هایش همین است.

اینجاست، که به «رستاخیز انرژیها» می‌رسیم، و می‌بینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده می‌شود، و برگ درختان و چوبهای آنها را نوازش و پرورش می‌دهد، هرگز نابود نشده است، بلکه تغییر چهره داده، و دور از چشم ما انسانها در درون ذرات، چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است، و هنگامی که یک شعله آتش به چوب خشکیده می‌رسد، رستاخیز آنها شروع می‌شود، و تمام آنچه از انرژی آفتاب در درخت پنهان بود، در آن لحظه «حشر و نشورش» ظاهر می‌گردد، بی آن که حتی به اندازه روشنایی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم شده باشد! (باز هم دقت کنید).

بدون شک، این معنی در زمان نزول آیه برای توده های مردم روشن نبود، ولی همان گونه که گفتیم، این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا آیات قرآن دارای معانی چند مرحله ای است، در سطوح مختلف و برای استعدادهای متفاوت.

یک روز، از این آیه چیزی می‌فهمیدند، و امروز، ما چیز بیشتری می‌فهمیم، و شاید آیندگان از اینهم فراتر روند، و بیشتر درک کنند، و در عین حال، همه این معانی صحیح است، و کاملاً قابل قبول، و در معنی آیه جمع است.

نکته ها:

۱ - چرا شجر اخضر؟

گاهی به ذهن می‌رسد: چرا قرآن در اینجا تعبیر به «شجر اخضر» (درخت سبز) کرده است؟ در حالی که آتش افروختن با چوب تر، بسیار مشکل است، چه خوب بود به جای آن «الشَّجَرُ الْيَابِسُ» (چوب خشک) می‌فرمود، تا با این تعبیر سازگار باشد!

ولی نکته جالب، اینجا است: تنها درختان سبزند که می توانند عمل کربن گیری و ذخیره نور آفتاب را انجام دهند، درختان خشک اگر صدها سال در معرض تابش آفتاب قرار گیرند، ذره ای به ذخیره انرژی حرارتی آنها افزوده نمی شود، تنها موقعی قادر بر این کار مهم هستند که سبز و زنده باشند.

بنابراین، فقط «شجر اخضر» است که می تواند «آتش گیره» (وقود) برای ما بسازد، و گرما و نور را به شکل مرموزی در چوب سرد و مرطوب خود نگاه دارد، اما به محض این که خشکیدن عمل کربن گیری و ذخیره انرژی آفتاب تعطیل می شود.

روی این اصل، تعبیر فوق هم ترسیم زیبایی از چهره رستاخیز انرژیها است، و هم یک معجزه علمی جاویدان از قرآن مجید!

از این گذشته، اگر به تفسیرهای دیگر که در بالا اشاره کردیم، باز گردیم تعبیر «شجر اخضر» باز هم مناسب و زیبا است، زیرا چوبهای درختان سبز هنگامی که با یکدیگر اصطکاک قوی پیدا کنند جرقه بیرون می دهند، جرقه ای که می تواند مبدأ آتش افروزی شود، و اینجا است که به عظمت قدرت خدا پی می بریم که آتش را در دل آب و آب را در دل آتش حفظ کرده.

۲ - فرق میان آتش گیره و آتش زنه

«تَوْقِدُونَ» از ماده «وقود» (بر وزن قبور) به معنی روشن شدن آتش است، و «ایقاد» به معنی آتش افروختن و «وقود» (بر وزن ثمود) به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد.

بنابراین جمله «فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ» (از آن آتش روشن می کنید) اشاره به هیزم هائی است که با آن آتش می افروزند، و به تعبیر دیگر، اشاره به «آتش گیره»

است نه «آتش زنه».

توضیح این که: ما در فارسی «هیزم» را «آتش گیره» و «کبریت» یا «فندک» را «آتش زنه» می‌نامیم، و در لغت عرب، هیزم را «وقود» و کبریت و فندک را «زند» یا «زناد» می‌نامند. (۱)
بنابراین، قرآن می‌گوید: «آن خدائی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و شما با آن آتش گیره، تهیه می‌کنید (نمی‌فرماید آتش زنه) هم او قادر است مردگان را به زندگی باز گرداند» و این تعبیر، کاملاً با رستاخیز انرژیها منطبق است (دقت کنید). (۲)
به هر حال، مسأله آتش افروختن با چوبهای درختان، گرچه یک مسأله ساده در نظر ما است، ولی با دقت معلوم می‌شود: از عجیب‌ترین مسائل است، چه این که: موادی که درخت از آن تشکیل شده، قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است، و هیچ کدام از آنها قابل اشتعال نیست، این چه قدرتی است که از آب و خاک (و هوا) این ماده انرژی را که هزاران سال زندگی انسانها با آن پیوند نزدیک داشته است، آفریده؟! *

۸۱ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

-
- ۱ - «زند» (بر وزن بند) در اصل به معنی چوب بالائی است که با آن آتش می‌افروزند، و چوب زیرین را «زنده» و هر دو را «زندان» می‌گویند، و جمع «زند» «زناد» است.
 - ۲ - مگر این که «مِنْ» را در جمله «مِنْهُ تُوقِدُونَ» به معنی «باء» بگیریم تا با تفسیرهای دیگر هماهنگی کند.

بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ
 ۸۲ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
 ۸۳ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ترجمه:

- ۸۱ - آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید، نمی تواند همانند آنان [=انسانهای خاک شده] را بیافریند؟! آری (می تواند) و او آفریدگار داناست!
- ۸۲ - فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی درنگ موجود می شود!
- ۸۳ - پس منزّه است خداوندی که مالکیت و (حاکمیت) همه چیز در دست او است؛ و شما را به سوی او باز می گردانند!

تفسیر:

او مالک و حاکم بر همه چیز است!

بعد از ذکر دلایل معاد، از طریق توجه دادن به آفرینش نخستین، و آفرینش آتش از درخت سبز در آیات گذشته، در نخستین آیه مورد بحث، این مسأله را از طریق دومی تعقیب می کند و آن از طریق قدرت بی پایان خدا است.

می فرماید: «آیا کسی که آسمانها و زمین را با آن همه عظمت و عجایب و نظامات شگفت انگیز، آفریده، توانائی ندارد که، همانند این انسانهای خاک شده را بیافریند؟ (و آنها را به حیات و زندگی جدیدی باز گرداند) آری، می تواند، و او آفریننده آگاه و دانا است» (أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ).

این جمله، که با «استفهام انکاری» شروع شده، در حقیقت سؤالی را در برابر وجدانهای بیدار، و عقلهای هشیار، مطرح می کند که: آیا شما به این آسمان عظیم با آن همه ثوابت و سیارات عجیبش، و با آن همه منظومه ها، و کهکشان هایش نگاه نمی کنید، که هر گوشه ای از آن، دنیائی است وسیع؟! کسی که قادر بر آفرینش چنین عوالم فوق العاده عظیم و منظمی است، چگونه ممکن است قادر به زنده کردن مردگان نباشد؟!

و از آنجا که، پاسخ این سؤال در قلب و روح هر انسان بیداری آماده است، در انتظار پاسخ نمی ماند، بلافاصله می گوید: «آری، او چنین قدرتی را دارد» و به دنبال آن، روی دو صفت بزرگ خداوند که در رابطه با این مسأله باید مورد توجه قرار گیرد - یعنی صفت خلاقیت و علم بی پایان او - تکیه می کند، که در حقیقت دلیلی است بر گفتار پیشین، که اگر تردید شما از ناحیه قدرت او بر خلقت است او خلاق است (توجه داشته باشید که خلاق صیغه مبالغه است).

و اگر جمع و جور کردن این ذرات، نیاز به علم و دانش دارد او از هر نظر عالم و آگاه است. در این که: مرجع ضمیر «مِثْلَهُمْ» چیست؟ مفسران، احتمالات متعددی داده اند، ولی از همه مشهورتر، این است که: به «انسانها» باز می گردد، یعنی آفریدگار آسمان و زمین، قادر بر آفرینش مثل انسانها می باشد.

در اینجا این سؤال، پیش می آید که، چرا نفرموده: «قادر است خود آنها را از نو بیافریند» بلکه گفته است: «مثل آنها را»؟

در برابر این سؤال، پاسخ های متعددی مطرح کرده اند، آنچه نزدیکتر به نظر می رسد، این است:

هنگامی که بدن انسان تبدیل به خاک شد، صورت خود را از دست می دهد،

و در قیامت که باز می گردد همان مواد پیشین، صورتی مانند صورت اول را به خود می گیرد، یعنی ماده، همان ماده است ولی صورت شبیه صورت گذشته، چرا که عین آن صورت، مخصوصاً با توجه به قید زمان، امکان بازگشت ندارد، به خصوص این که: می دانیم در رستاخیز، انسانها با تمام کیفیات گذشته محشور نمی شوند، مثلاً پیران به صورت جوان، و معلولان به صورت سالم خواهند بود.

و به تعبیر دیگر: بدن انسانها همانند خشتی است که از هم متلاشی می شود، و خاک آن را جمع می کنند، و بار دیگر به صورت گل در آورده، و در قالب می ریزند، و خشت تازه از آن می زنند.

این خشت نوین، از یک نظر عین همان است و از یک نظر مثل آن (ماده اش همان ماده و صورتش مانند آن صورت است دقت کنید). (۱)

* * *

آیه بعد، تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت، تأکیدی است بر این حقیقت که هر گونه ایجاد در برابر اراده و قدرت او، سهل و آسان است، ایجاد آسمانهای عظیم، و کره خاکی، با ایجاد یک حشره کوچک برای او یکسان است می فرماید: «فرمان او این است که: هر گاه چیزی را اراده کند به آن می گوید:

۱ - بعضی از مفسران ضمیر «مِثْلُهُمْ» را به آسمانها و زمین بازگردانده اند و گفته اند: انتخاب ضمیر، جمع عاقل در اینجا به خاطر آن است که: در زمین و آسمان موجودات عاقل فراوانی وجود دارند.

بعضی دیگر تعبیر به «مثل» را شاهد بر این گرفته اند که بازگشت عین آن جسم و آن مواد که در دنیا بود ضرورتی ندارد، چرا که شخصیت انسان به روح او است، و این روح به هر ماده ای تعلق بگیرد مثل انسان است.

ولی باید توجه داشت که این سخن با ظاهر آیات قرآن - حتی با آیات مورد بحث - ابداً سازگار نیست، چرا که قرآن صریحاً در همین آیات می گوید: خدا همان استخوانهای پوسیده را زنده می کند، و لباس حیات بر آنها می پوشاند نه مواد دیگری (دقت کنید).

موجود باش! آن هم بی درنگ موجود می شود»، همان گونه که خدا خواسته (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

همه چیز، به یک اشاره و فرمان او بسته است، کسی که دارای چنین قدرتی است آیا جای این دارد که در احیاء مردگان، به وسیله او تردید شود؟

بدیهی است، امر و فرمان الهی در اینجا به معنی امر لفظی نیست، همچنین جمله «کُن» (موجود باش!) جمله ای نیست که خداوند به صورت لفظ بیان کند؛ چرا که نه او لفظی دارد، و نه نیازمند به الفاظ است، بلکه منظور همان تعلق اراده او به ایجاد و ابداع چیزی است، و تعبیر به کلمه «کُن» به خاطر آن است که از این تعبیر، کوتاهتر، و کوچک تر، و سریعتر تصور نمی شود.

آری، تعلق اراده او به چیزی همان، و موجود شدن آن همان است! و به تعبیر دیگر: هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، بلافاصله تحقق می یابد، به طوری که در میان «اراده» او و «وجود اشياء» چیزی فاصله نیست.

بنابراین تعبیر به «امر» و «قول» و جمله «کُن» همه، توضیحی است برای مسأله خلق و ایجاد، و چنان که گفتیم: در اینجا امر لفظی و قول و سخن و کلمه «کاف و نون» مطرح نیست، همه اینها بیانگر تحقق سریع اشياء بعد از تعلق اراده الهی است، او چه حاجتی به الفاظ و کلمات دارد؟ و اصولاً بعد از تعلق مشیت او بر ایجاد چیزی، وساطت الفاظ، بی معنی است.

و باز به تعبیر روشن تر در افعال خداوند دو مرحله بیشتر وجود ندارد: مرحله اراده، و مرحله ایجاد، که در آیه فوق از مرحله دوم به عنوان امر و قول و جمله «کُن» تعبیر شده است.

جمعی از مفسران قدیم، پنداشته اند: در اینجا قول و سخنی در کار است، و آن را یکی از اسرار ناشناخته می دانند، آنها در حقیقت در پیچ و خم لفظ گرفتار

شده اند، و از محتوا و معنی آن بی خبر مانده اند، و کارهای الهی را با مقیاس وجود خود سنجیده اند.

چه زیبا می فرماید امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های «نهج البلاغه»: يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱) لَا بَصَوْتَ يَفْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا:

«او هر چه را اراده کند به آن می گوید: باش! آن بلا درنگ موجود می شود، اما کلام او نه صوتی است که در گوشها نشیند، نه فریادی است که شنیده شود، بلکه سخن خدا همان فعل او است که ایجاد می کند، و پیش از او چیزی وجود نداشته، و اگر بود خدای دومی محسوب می شد.» (۲)

از این گذشته، اگر پای لفظی در میان آید، دو اشکال در برابر ما خودنمایی خواهد کرد: نخست این که: این لفظ خود مخلوقی از مخلوقات است و برای ایجاد آن کلمه «کُن» دیگر لازم است، این سخن درباره «کُن» دوم نیز تکرار می شود و به صورت تسلسل پیش می رود. دیگر این که: هر خطابی مخاطبی می خواهد و هنگامی که چیزی موجود نشده، چگونه خداوند آن را با جمله «کُن» مخاطب می سازد، مگر معدوم قابل خطاب است؟

۱ - در بعضی از نسخ «نهج البلاغه» مانند نسخه «منهاج البراعه» تعبیر به «لَمَّا أَرَادَ» شده، تفسیر «نور الثقلین» نیز از «نهج البلاغه» همین گونه نقل می کند ولی در نسخ دیگر مانند نسخه «ابن ابی الحدید» و «ابن میثم» و «صبحی صالح» «لَمَنْ أَرَادَ» آمده است ولی مناسب همان اول است.

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۸۶.

در آیات دیگری از قرآن، همین معنی با تعبیرهای دیگر آمده است مانند آیه ۱۱۷ سوره «بقره»:

وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: «هنگامی که قضا و حکم او به چیزی تعلق گیرد، تنها به او می گوید: موجود باش! او نیز بلافاصله موجود می شود».

و مانند آیه ۴۰ سوره «نحل»: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: «سخن ما برای چیزی که می خواهیم ایجاد شود، همین است که می گوئیم: موجود باش! بلافاصله موجود می شود».(۱)

* * *

آخرین آیه مورد بحث، که آخرین آیه سوره «یس» است به صورت یک نتیجه گیری کلی در مسأله مبدأ و معاد این بحث را به طرز زیبایی پایان می دهد، می گوید: «پس منزّه است خداوندی که ملکوت همه چیز، در دست قدرت او است و همه شما به سوی او باز می گردید» (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

با توجه به این که: «مَلَكُوت» از ریشه «ملک» (بر وزن حکم) به معنی «حکومت و مالکیت» است و اضافه «واو» و «ت» به آن برای تأکید و مبالغه می باشد، مفهوم آیه چنین می شود:

حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز، به دست قدرت خدا است، و چنین خداوندی از هر گونه عجز و ناتوانی، منزّه و مبرّا است، و در این صورت، احیاء مردگان، و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده، و خاکهای پراکنده، مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد، چون چنین است، به طور یقین همه شما به

۱ - بحث دیگری درباره تفسیر جمله «كُنْ فَيَكُونُ» در جلد اول، ذیل آیه ۱۱۷ سوره «بقره»، صفحه ۴۱۸ آمده است.

سوی او باز می گردید، و معاد حق است!

نکته ها:

کراً در این تفسیر وعده داده ایم که بحث فشرده ای پیرامون مسائل معاد در پایان سوره «یس» بیاوریم اکنون، برای وفای به این عهد، و ادای گوشه ای از حق این مسأله، نظر خوانندگان عزیز را به مباحث ششگانه زیر جلب می کنیم:

۱ - اعتقاد به معاد یک امر فطری است

اگر انسان، برای فنا آفریده شده بود، باید عاشق «فنا» باشد، و از مرگ - هر چند مرگ به موقع - و در پایان عمر لذت برد، در حالی که می بینیم قیافه مرگ، به معنی نیستی، برای انسان در هیچ زمانی خوشایند نبوده، سهل است، با تمام وجودش از آن می گریزد! کوشش برای باقی نگهداشتن جسم مردگان از طریق مومیائی کردن، و ساختن مقابر جاویدانی، همچون «اهرام مصر»، و دویدن دنبال آب حیات، و اکسیر جوانی، و آنچه مایه طول عمر است، دلیل روشنی از عشق سوزان انسان به مسأله بقا است.

اگر ما برای فنا آفریده شدیم، این علاقه به بقا چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ جز یک علاقه مزاحم و حداقل بیهوده و بی مصرف!

فراموش نکنید! ما بحث معاد را بعد از پذیرش وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می کنیم، ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده، روی حساب است، بنابراین، «عشق به بقا» نیز باید حسابی داشته باشد، و آن، هماهنگی با آفرینش و جهان بعد از این عالم است.

به تعبیر دیگر، اگر دستگاه آفرینش در وجود ما عطش را آفرید، دلیل بر این

است که آبی در خارج وجود دارد، همچنین اگر غریزه جنسی و علاقه به جنس مخالف در انسان وجود دارد، نشانه این است که جنس مخالفی در خارج هست، و گرنه جاذبه و کشش، بدون چیزی که به آن مجذوب گردد، با حکمت آفرینش سازگار نیست.

از سوی دیگر، هنگامی که تاریخ بشر را از زمانهای دور دست و قدیمیترین ایام بررسی می کنیم، نشانه های فراوانی بر اعتقاد راسخ انسان به زندگی پس از مرگ، می یابیم. آثاری که از انسانهای پیشین - حتی انسانهای قبل از تاریخ - امروز در دست ما است، مخصوصاً طرز دفن مردگان، کیفیت ساختن قبور، و حتی دفن اشیائی همراه مردگان، گواه بر این است که: در درون وجدان ناآگاه آنها، اعتقاد به زندگی بعد از مرگ نهفته بوده است.

یکی از روانشناسان معروف می گوید: «تحقیقات دقیق نشان می دهد: طوائف نخستین بشر، دارای نوعی مذهب بوده اند، زیرا مردگان خود را به طرز مخصوص به خاک می سپردند، و ابزار کارشان را در کنارشان می نهادند، و به این طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر، به ثبوت می رساندند» (۱).

اینها نشان می دهد: این اقوام، زندگی پس از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند در تفسیر آن راه خطا می پیمودند، و چنین می پنداشتند که آن زندگی، درست شبیه همین زندگی است. به هر حال، این اعتقاد قدیمی ریشه دار را نمی توان ساده پنداشت و یا صرفاً نتیجه یک تلقین و عادت دانست.

از سوی سوم، وجود محکمه درونی به نام «وجدان» گواه دیگری بر فطری

۱ - «جامعه شناسی ساموئیل کنیک»، صفحه ۱۹۲ (با کمی تلخیص).

بودن معاد است.

هر انسانی در برابر انجام کار نیک، در درون وجدانش احساس آرامش می کند، آرامشی که گاه با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس، در برابر گناهان، مخصوصاً جنایات بزرگ، احساس ناراحتی می کند، تا آنجا که بسیار دیده شده، دست به خودکشی می زند، و یا خود را تسلیم مجازات و چوبه دار می کند، و دلیل آن را رهایی از شکنجه وجدان می داند.

با این حال، انسان از خود می پرسد: چگونه ممکن است عالم کوچکی همچون وجود من دارای چنین «دادگاه و محکمه ای» باشد؟ اما عالم بزرگ از چنین وجدان و دادگاهی تهی باشد؟

و به این ترتیب، فطری بودن مسأله معاد و زندگی پس از مرگ، از طرق مختلف بر ما روشن می شود.

از راه عشق عمومی انسانها به بقاء.

از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.

و از راه وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان.

۲ - باز تاب معاد در زندگی انسانها

اعتقاد به عالم پس از مرگ، و بقای آثار اعمال آدمی، و جاودانگی کارهای او، اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسانها می گذارد، و به عنوان یک عامل مؤثر در تشویق به نیکی ها، و مبارزه با زشتی ها می تواند تأثیرگذار باشد.

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ، می تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف، و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد، به مراتب بیش از

اثرات دادگاهها و کیفرهای معمولی است، چرا که مشخصات دادگاه رستخیز با دادگاههای معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه، نه تجدید نظر وجود دارد، و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده ای دارد، و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ:

«از روزی بپرهیزید که هیچ کس به جای دیگری جزا داده نمی شود، و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل، و نه کسی به یاری او می آید».(۱)

و نیز می گوید: وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ كَمَا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ: «هر کس از آنها که ظلم و ستم کرده، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز، همه را برای نجات خویش می دهد، و هنگامی که عذاب الهی را می بینند پشیمانی خود را مکتوم می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت دوری می شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت».(۲)

و نیز می خوانیم: لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ: «هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است».(۳)

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهَا فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصَرِ! «خداوند در یک چشم به

۱ - بقره، آیه ۴۸.

۲ - یونس، آیه ۵۴.

۳ - ابراهیم، آیه ۵۱.

هم زدن حساب همه را می رسد»! (۱)

به همین دلیل، در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان، فراموش کردن روز جزا ذکر شده، در آیه ۱۴ سوره «الم سجده» می فرماید: فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: «بچشید آتش دوزخ را به خاطر این که: ملاقات امروز را فراموش کردید».

حتی از پاره ای از تعبیرات، استفاده می شود: انسان اگر گمانی به قیامت داشته باشد، نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خود داری می کند، چنان که درباره کم فروشان می فرماید: أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ: «آیا آنها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث می شوند» (۲).

حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدانهای جهاد می آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می دهند، همه، بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده: این گونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه ای دارد، امکان پذیر نیست.

سربازی که، منطقش این است: قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ: «بگو شما دشمنان درباره ما چه می اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار» (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (۳) قطعاً سربازی است شکست ناپذیر.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه ۲۰۲ سوره «بقره».

۲ - مطففین، آیات ۴ و ۵.

۳ - توبه، آیه ۵۲.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت انگیز است، و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند می‌گریزند، برای عقیده‌مندان، به زندگی پس از مرگ، نه تنها نا زیبا نیست، بلکه دریچه‌ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن، و رسیدن به آزادی مطلق است.

اصولاً - مسأله معاد، بعد از مبدأ، خط فاصل فرهنگ خدا پرستان و مادیین است؛ چرا که دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می‌بیند، و با تمام وجودش از آن می‌گریزد؛ چرا که همه چیز با آن پایان می‌گیرد.

و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید، و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن، و پر گشودن در آسمان بی‌کران می‌شمرد.

طبیعی است: طرفداران این مکتب، نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف، ترس و وحشتی به خود راه نمی‌دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که می‌فرماید: *وَاللّٰهُ لَا يَبْنِيْ اَبِيْ طَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ اُمِّهِ*: «به خدا سوگند! فرزند ابی طالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر» (۱) از مرگ در راه هدف استقبال می‌کنند.

و به همین دلیل، هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار «عبد الرحمن بن ملجم» بر فرق مبارکش فرو نشست فرمود: *فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ*: «به خدای کعبه، پیروز، رستگار و راحت شدم».

کوتاه سخن این که: ایمان به معاد از انسان ترسو و بی‌هدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می‌آفریند که زندگیش مملو از حماسه‌ها و ایثارها و پاکی و

تقوا است.

۳- دلائل عقلی معاد

گذشته از دلائل نقلی فراوانی که برای معاد در قرآن مجید آمده است و شامل صدها آیه در این زمینه می شود، دلائل عقلی روشنی نیز، بر این امر وجود دارد، که به طور فشرده در اینجا قسمتی از آن یادآوری می شود:

الف - برهان حکمت

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم، پوچ و بی معنی خواهد بود، درست به این می ماند که زندگی دوران جنین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم. اگر قانون خلقت، این بود که تمام جنین ها در لحظه تولد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان، بریده از جهان دیگر تصور شود این سر در گمی وجود خواهد داشت؛ زیرا چه لزومی دارد که ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟ مدتی خام و بی تجربه باشیم «و تا پخته شود خامی، عمر تمام است»!

مدتی به دنبال تحصیل علم و دانش باشیم، هنگامی که از نظر معلومات به جایی رسیدیم، برف پیری بر سر ما نشسته!

تازه برای چه زندگی می کنیم؟ خوردن مقداری غذا، و پوشیدن چند دست لباس، و خوابیدن و بیدار شدن های مکرر، و ادامه دادن این برنامه خسته کننده تکراری را دهها سال؟! آیا به راستی، این آسمان گسترده، این زمین پهناور، و این همه مقدمات و

مؤخرات و این همه استادان و مربیان و این همه کتابخانه های بزرگ و این ریزه کاری هائی که در آفرینش ما و سایر موجودات به کار رفته، همه برای همان خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زندگی مادی است؟

اینجا است آنها که معاد را قبول ندارند، اعتراف به پوچی این زندگی می کنند، و گروهی از آنها اقدام به خودکشی و نجات از این زندگی پوچ و بی معنی را مجاز و یا مایه افتخار می شمرند!

چگونه ممکن است کسی به خداوند و حکمت بی پایان او ایمان داشته باشد، و زندگی این جهان را بی آن که مقدمه ای برای زندگی جاویدان جهان دیگر باشد، قابل توجه بشمرد؟ قرآن مجید می گوید: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: «آیا گمان کردید بیهوده آفریده شده اید، و به سوی ما باز نمی گردید؟» (۱) یعنی اگر بازگشت به سوی خدا نبود، زندگی این جهان عبث و بیهوده بود.

آری، در صورتی زندگی این دنیا مفهوم و معنی پیدا می کند و با حکمت خداوندی سازگار می شود که این جهان را مزرعه ای برای جهان دیگر (الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةِ) و گذرگاهی برای آن عالم وسیع (الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ) و کلاس تهیه و دانشگاهی برای جهان دیگر و تجارتخانه ای برای آن سرا بدانیم، همان گونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کلمات پرمحتوایش فرمود: إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَنَاجِرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ: «این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار

کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه برگیرد، و محل اندرز است، برای آن که از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خدا است، نماز گاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی، و تجارتخانه اولیاء حق است» (۱).

کوتاه سخن این که: مطالعه و بررسی وضع این جهان به خوبی گواهی می دهد بر این که: عالم دیگری پشت سر آن است: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ: «شما نشأه اولی و آفرینش خود را در این دنیا دیدید، چرا متذکر نمی شوید که از پی آن جهان دیگری است»؟» (۲).

ب - برهان عدالت

دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش، نشان می دهد همه چیز آن حساب شده است. در سازمان تن ما آن چنان نظام عادلانه ای حکم فرما است که هر گاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ می دهد، سبب بیماری یا مرگ می شود، حرکات قلب ما، گردش خون ما، پرده های چشم ما و جزء، جزء سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است که در کل عالم حکومت می کند: «وَبِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ: «آسمانها و زمین به وسیله عدالت بر پا است» (۳) آیا انسان می تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟! درست است که: خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند، ولی اگر انسان از آزادی سوء استفاده کرد، چه می شود؟ اگر ظالمان و ستمگران، گمراهان و گمراه کنندگان، با سوء استفاده از

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۳۱.

۲ - واقعه، آیه ۶۲.

۳ - تفسیر «صافی»، ذیل آیه ۷ سوره «الرحمن».

این موهبت الهی، به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضاء می کند؟ درست است که: گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات می شوند و به کیفر اعمال خود - یا لااقل قسمتی از آن - می رسند، اما مسلماً چنان نیست که همه مجرمان، همه کیفر خود را ببینند، و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند.

آیا ممکن است: این دو گروه در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند؟ به گفته قرآن مجید: أَفَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: «آیا کسانی را که در برابر قانون خدا به حق و عدالت تسلیم اند همچون مجرمان قرار دهیم * چگونه حکم می کنید؟» (۱). و در جای دیگر می فرماید: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ: «آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم؟» (۲).

به هر حال، تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق، جای تردید نیست همان گونه که عدم کفایت دادگاه «مکافات این جهان» و «محکمه وجدان» و «عکس عملهای گناهان» برای برقراری عدالت نیز، به تنهایی کافی به نظر نمی رسد.

بنابراین، باید قبول کرد: برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد، که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود، و گرنه، اصل عدالت تأمین نخواهد شد. از این رو باید پذیرفت: قبول عدل خدا، مساوی است با قبول وجود معاد و رستاخیز، قرآن مجید می گوید: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ: «ما

۱ - قلم، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲ - ص، آیه ۲۸.

ترازوهای عدالت را در روز قیامت بر پا می کنیم» (۱).
و نیز می فرماید: وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ: «در روز قیامت در میان آنها به عدالت حکم می شود و ظلم و ستمی بر آنها نخواهد شد» (۲).

ج - برهان هدف

بر خلاف پندار مادیین، در جهان بینی الهی، برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسفی از آن به تکامل، و در لسان قرآن و حدیث، گاهی از آن به «قرب به خدا» و یا «عبادت و بندگی» تعبیر شده است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: «من جن و انس را نیافریدم مگر به این منظور که مرا پرستش کنند» (و در سایه عبادت و بندگی، کامل شوند و به حریم قرب من راه یابند) (۳).

آیا اگر، مرگ پایان همه چیز باشد، این هدف بزرگ تأمین می گردد؟
بدون شک پاسخ این سؤال منفی است.

باید جهانی بعد از این جهان باشد، و خط تکامل انسان در آن ادامه یابد، و محصول این مزرعه را در آنجا درو کند، و حتی - چنان که در جای دیگر گفته ایم - در جهان دیگر نیز این سیر ادامه یابد، تا هدف نهائی تأمین شده باشد.

خلاصه این که: تأمین هدف آفرینش، بدون پذیرش معاد، ممکن نیست، و اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم، همه چیز، شکل معما به خود می گیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت.

د - برهان نفی اختلاف

بی شک همه ما از اختلافاتی که در میان مکتبها و مذهبها در این جهان

۱ - انبیاء، آیه ۴۷.

۲ - یونس، آیه ۵۴.

۳ - ذاریات، آیه ۵۶.

وجود دارد رنج می بریم، و همه آرزو می کنیم: روزی این اختلافات بر چیده شود، در حالی که همه قرائن نشان می دهد: این اختلافات در طبیعت زندگی این دنیا حلول کرده، و حتی از دلائلی استفاده می شود: بعد از قیام حضرت مهدی (علیه السلام) آن بر پا کننده حکومت واحد جهانی - هر چند بسیاری از اختلافات حل خواهد

شد - ولی باز اختلاف مکتبها به کلی بر چیده نمی شود، و به گفته قرآن مجید یهود و نصاری تا دامنہ قیامت به اختلافاتشان باقی خواهند ماند: «فَأَعْرِضْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۱)

ولی، خداوندی که همه چیز را به سوی وحدت می برد، سرانجام به اختلافات پایان خواهد داد، و چون با وجود پرده های ضخیم عالم ماده، این امر به طور کامل در این دنیا امکان پذیر نیست، می دانیم در جهان دیگری که عالم بروز و ظهور است، این مسأله عملی خواهد شد، و حقائق آن چنان آفتابی می گردد که: اختلاف مکتب و عقیده، به کلی بر چیده می شود.

جالب این که: در آیات متعددی از قرآن مجید، روی این مسأله تکیه شده است، در یک جا می فرماید: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» «خداوند روز قیامت، در میان آنها داوری می کند در آنچه با هم اختلاف داشتند» (۲)

و در جای دیگر می فرماید: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ»

«آنها سوگند مؤکد یاد کردند که: خداوند کسانی را که می میرند هرگز زنده نمی کند، ولی چنین نیست، این وعده قطعی خداست (که همه آنها را زنده کند)

۱ - مائده، آیه ۱۴.

۲ - بقره، آیه ۱۱۳.

ولی اکثر مردم نمی دانند * هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد، تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می گفتند» (۱).

* * *

۴ - قرآن و مسأله معاد

بعد از مسأله توحید، که اساسی ترین مسأله در تعلیمات انبیاء است، مسأله معاد با ویژگیها و آثار تربیتی و فرهنگی در درجه اول، قرار دارد، لذا در بحثهای قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی، به خود اختصاص داده است.

مباحث قرآنی معاد، گاه، به صورت استدلالهای منطقی است و گاه، به صورت بحثهای خطابی و تلقینات مؤثر و کوبنده، که گاه، از شنیدن آن مو بر بدن انسان راست می شود، و لحن صادقانه کلام، چنان است که همچون استدلالات در اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند. در بخش اول، یعنی استدلالات منطقی، قرآن بیشتر روی موضوع امکان معاد تکیه می کند، چرا که منکران غالباً آن را محال می پنداشتند، و معتقد بودند، معاد آن هم به صورت «معاد جسمانی» که مستلزم بازگشت اجسام پوسیده و خاک شده، به حیات و زندگی نوین است، امکان پذیر نیست.

در این بخش، قرآن از طرق کاملاً گوناگون و متنوع وارد می شود، طریقی که همه به یک جا ختم می گردد، و آن مسأله «امکان عقلی معاد» است:

گاه، زندگی نخستین را در نظر انسان مجسم می کند، و در یک عبارت کوتاه و گویا و روشن می گوید: کَمَا بَدَأُكُمْ تَعُوذُونَ: «همان گونه که شما را از آغاز آفرید باز می گردید» (۲).

۱ - نحل، آیات ۳۸ و ۳۹.

۲ - اعراف، آیه ۲۹.

گاه، زندگی و مرگ گیاهان، و رستاخیز آنها را که همه سال با چشم می بینیم مجسم کرده و در پایان آن می گوید: رستاخیز شما نیز همین گونه است: وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ... * وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مِثْلًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ: «ما از آسمان آب پر برکتی فرستادیم و به وسیله آن باغهای سر سبز رویاندیم و دانه های درو شده... * و به وسیله آن سرزمین مرده ای را زنده کردیم، رستاخیز (شما) نیز همین گونه است»؟. (۱)

در جای دیگر، می گوید: وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ: «خداوند همان کسی است، که بادهای را فرستاد، تا ابرها را به حرکت در آورند، و آن را به سوی سرزمین مرده رانندیم، و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش، حیات بخشیدیم، رستاخیز نیز چنین است»! (۲)

گاه، مسأله قدرت خداوند را در آفرینش آسمانها و زمین مطرح کرده می گوید: «آیا نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها خسته نشد، قادر است که مردگان را زنده کند؟، آری او بر هر چیز تواناست» (أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْصِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۳)

و گاه، رستاخیز انرژیها و بیرون پریدن آتش از درون درخت سبز را به عنوان نمونه ای از قدرت او، و قرار گرفتن آتش در دل آب، مطرح کرده، می گوید: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا: «آن خدائی مردگان را لباس حیات می پوشاند، که از درخت سبز برای شما آتش آفرید»! (۴)

۱ - ق، آیات ۹ تا ۱۱.

۲ - فاطر، آیه ۹.

۳ - احقاف، آیه ۳۳.

۴ - یس، آیه ۸۰.

گاه، زندگی جنینی را در نظر انسان مجسم می سازد، و می گوید: «ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، فراموش نکنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد، از علقه (خون بسته شده) سپس از مضغه (پاره گوشتی همچون گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بی شکل، هدف این است: ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین هائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران نگاه می داریم، سپس شما را به صورت طفلی به عالم دنیا می فرستیم» (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا). (۱)

و بالاخره، گاه، شب رستاخیز را در خوابهای طولانی - خواب هائی که برادر مرگ است بلکه از جهاتی خود مرگ باشد - مانند خواب سیصد و نه ساله «اصحاب کهف» نشان می دهد، و بعد از شرح جالب و زیبایی پیرامون خواب و بیداری آنها می فرماید: «این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند، حق است و در قیام قیامت تردیدی نیست» (وَ كَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا). (۲)

این شش راه مختلف است که در لابلاي آیات قرآن برای بیان امکان معاد مطرح شده است. علاوه بر این، داستان مرغان چهارگانه «ابراهیم» (علیه السلام) (۳) و سرگذشت «عزیر» (علیه السلام) (۴) و داستان کشته ای از «بنی اسرائیل» (۵) که هر کدام یک نمونه

۱ - حج، آیه ۵.

۲ - کهف، آیه ۲۱.

۳ - بقره، آیه ۲۶۰.

۴ - بقره، آیه ۲۵۹.

۵ - بقره، آیه ۷۳.

تاریخی برای این مسأله است، شواهد و دلایل دیگری است که قرآن در این زمینه ذکر می کند. کوتاه سخن این که: ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهره های آن و مقدمات و نتایج آن دارد، و دلایل گویائی که در این زمینه مطرح کرده است، به قدری زنده و قانع کننده است، که هر کس، کمترین بهره ای از وجدان بیدار داشته باشد، تحت تأثیر عمیق آن قرار می گیرد. به گفته بعضی: حدود یک هزار و دویست آیه از قرآن، پیرامون معاد بحث می کند که اگر آنها جمع آوری و تفسیر شود، خود کتاب قطوری خواهد شد، و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر، هنگامی که به خواست خدا به بحث «تفسیر موضوعی» می پردازیم این مجموعه را در دسترس علاقمندان قرار دهیم. (۱)

* * *

۵ - معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی، این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت می کند، بلکه هدف این است که روح و جسم، توأماً مبعوث می شود، و به تعبیر دیگر، بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین، تنها به «معاد روحانی» معتقد بودند، و جسم را مرکبی می دانستند که تنها در این جهان با انسان است، و بعد از مرگ از آن بی نیاز می شود، آن را رها می سازد و به عالم ارواح می شتابد.

ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است که: معاد در هر دو جنبه «روحانی

۱ - خوشبختانه این عمل انجام شده و جلد ۵ و ۶ کتاب «پیام قرآن» درباره معاد است.

و جسمانی» صورت می گیرد.

در اینجا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند، و می گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می گذارد، و چون شخصیت انسان به روح او است، این جسم، جسم او محسوب می شود!

در حالی که، محققین معتقدند: همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا جمع آوری می شود، و لباس حیات نوینی بر آن می پوشانند، و این عقیده ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است.

شواهد معاد جسمانی، در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می توان گفت: آنها که معاد را منحصر در روحانی می دانند کمترین مطالعه ای در آیات فراوان معاد نکرده اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچ گونه تردید نیست. همین آیاتی که در آخر سوره «یس» خواندیم، به وضوح بیانگر این حقیقت است؛ چرا که آن مرد عرب، تعجبش از این بود که: این استخوان پوسیده را که در دست دارد، چه کسی می تواند زنده کند؟

و قرآن با صراحت در پاسخ او می گوید: قُلْ يُخَيِّبُهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ: «بگو همین استخوان پوسیده را خدائی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد زنده می کند».

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آنها در مسأله معاد، بر سر همین مطلب بود که: «چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاکهای ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می کنیم؟ (وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ). (۱)

آنها می گفتند: «چگونه این مرد به شما وعده می دهد: وقتی که مردید و خاک شدید، بار دیگر به زندگی باز می گردید» (أُيَعِدُكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَاباً وَ

عَظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ» (۲)

آنها به قدری از این مسأله تعجب می کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا می پنداشتند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مَزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ: «کافران گفتند: مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می دهد هنگامی که کاملاً خاک و پراکنده شدید، دیگر بار آفرینش جدیدی می یابید»؟» (۳)

به همین دلیل، عموماً «استدلالات قرآن درباره امکان معاد» بر محور همین معاد جسمانی دور می زند، و بیانات ششگانه ای که در فصل قبل گذشت، همه شاهد و گواه این مدعا است. به علاوه، قرآن کراراً خاطر نشان می کند که شما در قیامت از قبرها خارج می شوید (۴) قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغ های چهارگانه «ابراهیم» (علیه السلام)، و همچنین داستان «عزیر» (علیه السلام) و زنده شدن او بعد از مرگ، و ماجرای «مقتول بنی اسرائیل» که در بحثهای گذشته به آن اشاره کردیم، همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می گوید.

توصیفهای زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است، همه نشان می دهد: معاد، هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح، تحقق می پذیرد، و گرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذائذ مادی، در کنار مواهب معنوی معنی ندارد. به هر حال، ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد، و معاد جسمانی را انکار کند، و به تعبیر دیگر، انکار معاد جسمانی

۲ - مؤمنون، آیه ۳۵.

۳ - سبأ، آیه ۷.

۴ - یس، آیه ۵۱ - قمر، آیه ۷.

از نظر قرآن مساوی است، با انکار اصل معاد! علاوه بر این، دلائل نقلی، شواهد عقلی نیز، در این زمینه وجود دارد که: اگر بخواهیم وارد آن شویم، سخن به درازا می کشد. البته، اعتقاد به معاد جسمانی، پاره ای از سؤالات و اشکالات را برمی انگیزد مانند شبهه آکل و مأکول، که محققان اسلامی از آن پاسخ گفته اند و ما شرح جامع و فشرده ای در همین زمینه در ذیل آیه ۲۶۰ سوره «بقره» آورده ایم. (۵)

* * *

۶ - بهشت و دوزخ

بسیاری چنین می پندارند که عالم پس از مرگ، کاملاً شبیه این جهان است، منتهی در شکلی کامل تر و جالب تر. ولی قرائن زیادی، در دست داریم که نشان می دهد: فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت، میان این جهان و آن جهان است، حتی این که: اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین، با این دنیای وسیع تشبیه می کنیم، باز مقایسه کاملی به نظر نمی رسد. طبق صریح بعضی از آیات و روایات، در آنجا چیزهایی است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده، و حتی از فکر انسانی خطور نکرده است، قرآن مجید می گوید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: «هیچ انسانی نمی داند چه چیزهایی که مایه روشنی چشم است برای او پنهان نگهداشته شده». (۶)

نظامات حاکم بر آن جهان، نیز با آنچه در این عالم حاکم است کاملاً تفاوت دارد، در اینجا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر می شوند، ولی در آنجا دست

۵ - برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۲۸ به بعد مراجعه شود.

۶ - سجده، آیه ۱۷.

و پا و حتی پوست تن، شهادت می دهد: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۷)

«وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدَتْهُمْ عَلَيْنَا قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (۸)

به هر حال، آنچه درباره جهان دیگر گفته شود، تنها شبحی از دور، در نظر ما مجسم می کند، و اصولاً الفبای ما و فرهنگ فکری ما، در این جهان، قادر به توصیف حقیقی آن نیست، و از اینجا به بسیاری از سؤالات، در زمینه بهشت، و دوزخ و چگونگی نعمتها و عذابهایش پاسخ داده خواهد شد.

همین قدر می دانیم: بهشت کانون انواع مواهب الهی، اعم از مادی و معنوی است، و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذابها در هر دو جهت.

و در مورد جزئیات این دو، قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤمن هستیم اما تفصیل آن را تا کسی نبیند نمی داند!

در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر، و این که: در کجا است بحث نسبتاً مشروحی در جلد سوم، ذیل آیه ۱۳۳ سوره «آل عمران» (صفحه ۹۲ به بعد) داشته ایم.

و همچنین در زمینه پاداش و کیفر، در عالم قیامت و مسأله «تجسم اعمال» و «نامه اعمال» در جلد دوم، صفحه ۳۷۸ (ذیل آیه ۳۰ آل عمران) و جلد دوازدهم، صفحه ۴۵۵ (ذیل آیه ۴۹ سوره کهف) بحثی داشته ایم.

علاوه بر همه اینها، بحثهای مختلف دیگری ذیل آیات مناسب مخصوصاً در سوره های اواخر قرآن، به خواست خدا در مورد خصوصیات معاد خواهد آمد.

۷ - یس، آیه ۶۵.

۸ - فصلت، آیه ۲۱.

پروردگارا! در آن روز پر خوف و خطر، در آن رستاخیز بزرگ و دادگاه عدل، ما را به لطف
امنیت و آرامش بخش!
خداوند! اگر دآوری بر معیار اعمال باشد، دست ما تهی است، با ترازوی فضل و کرم، حسنات
ناچیز ما را بسنج، و با رحمت و غفرانت بر سیئات ما پرده بپفکن!
بار الها! آن چنان کن که سرانجام کار، هم تواز ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار
باشیم.

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان جلد ۱۸ تفسیر نمونه

پایان سوره یس

هشتم / رمضان المبارک / ۱۴۰۴

۱۸ / ۳ / ۱۳۶۳

پایان تصحیح این جلد: ۱۲ / ۹ / ۸۲